

شعباتی از مکاتیب

حضرت عبدالہاء

جلد دوم

**Compilation from the Persian Writings of
'Abdu'l-Bahá (mostly unpublished)**

**© Bahá'í World Centre Publications 1984
ALL RIGHTS RESERVED**

ISBN 0-85398-202-3

**Printed in Great Britain by
Richard Clay (The Chaucer Press) Ltd,
Bungay, Suffolk**

۱ ای ثابت برمیثاق گمان مبرکه از فکر شما و یاد شما
 آنی فراغتی بلکه نه راحتی و نه فرصتی ولی در عتبه مبارکه
 هردم تبثلی و ضاعتی که ای مهربان یزدان آن نوجوان با
 وجدان را بقوّه ایمان و پیمان در هر نفسی جانی بخش و روانی
 مبدول فرما تا در هر دمی دریمّ فدا خوض نماید و در هر ساعتی
 خدمتی بنماید و در هر روزی آتش پرده سوزی برافروزد و گروهی
 بظلم کلمه وحدانیت آرد باری اگر تأیید پیاپی جوئی صف
 تبلیغی بیارای و جنود تحقیقی سوق نما و برجیوش جهل و عمی
 هجوم کن

۲ ای ثابت بر پیمان خوشا بحال تو که بخدمت امرالله
 قائمی خوشا بحال تو که ثابت بر پیمانی خوشا بحال تو
 که بنور محبت الله روشنی خوشا بحال تو که خاضعی و خاشعی
 و خادمی اینست صفت مخلصین اینست سمت مقربین در جمیع
 اوقات این مناجات را بفرما ای رحمن ای یزدان بنده‌ئی
 هستم ضعیف و نحیف و ناتوان ولی در پناه فضل و موهبت تو
 پرورش یافته‌ام و از شدی عنایت شیرخوارم و در آغوش رحمتت در نشو
 و نمایم ای خداوند هر چند مستمندم ولی هر مستمندی بعنایت
 تو ارجمند است و هر توانگری بی الطافت فقیر و حاجتمند ای

پروردگار تا پیدی فرما که این حمل اعظم را قدرت تحمل مانند
 و این عنایت کبری را محافظه توانم زیرا قوه امتحان
 شدید است و سطوت افتتان عظیم کوه گاه گردد و جبل خردل شود
 تو آگاهی که در ضمیر جز ذکرت نجویم و در قلب جز محبتت نخواهم
 بر خدمت احبّایت قائم نما و بر عبودیت آستانت دائم کن
 توئی مهربان و توئی خداوند کثیر الاحسان

۳ ای نهال تازه باغ الهی بدرگاه احدیت این
 مناجات نما پروردگارا عنایت فرما هدایت بخش پرورشده
 نشو و نما عطا کن بنت ملکوت نما فیض لاهوت بخش روحانی کن
 نورانی نما رحمانی کن آسمانی فرما تا از عالم طبیعت رها
 یابم و از جهان ماوراء طبیعت خبرگیرم زنده شوم خلق و خوی
 رحمانی جویم نشر تعالیم الهی نمایم فیض ابدی طلبم و
 موهبت الهی خواهم توئی دهنده و بخشنده و مهربان

۴ ای خدا تو شاهی و گواهی که در دل و جان
 آرزوی ندارم جز آنکه برضایت موقت کردم و بعبودیت مؤید

شوم بخدمتت پردازم و درکرم عظیمت بکوشم و جان و دین را در
 راهت فدا نمایم توئی دانا توئی بینا هیچ آرزویی جز این
 ندارم که از محبت سربکوه و صحرانهم و فریاد بظهور ملکوتت
 نمایم و ندایت را بجمیع گوشها برسانم ای خدا این بی چاره را
 چاره بخش و این دردمند را درمانی ده و این مریض را علاجی
 عطا کن با قلبی سوزان و چشمی گریان بدرگاهت مناجات مینمایم
 ای خدا در سبیلت هر بلائی را مهیا هستم و هر صدمه را بجان و دل
 آرزو نمایم ای خدا از امتحان محافظه نما تو میدانی که از
 هر چیزی گذشته ام و از هر فکری فارغ شده ام جز ذکر تو شغلی ندارم
 و جز خدمتت آرزویی نخواهم

۵ ای خداوند این اقتران را سبب برکت آسمانی کن
 و اسباب اشتعال بنا بر محبتت در ملکوت جاودانی فیضی عطا نما
 که هر دو در عتبه مقدّسه ات مقرب گردند و بر محبتت ثابت
 مانند و روز بروز در مقامات روحانیّه ترقّی نمایند و
 در بین خلق دو آیت با هره ایمان و ایقان شوند والحمد لله
 رب العالمین

۶ ای پروردگار این عقدالفتی که بربستی
 پاینده دار و این بنده وکنیز را ارتباطی روحانی و جسمانی
 بخش این اقتران را شکون فراوان ده و این ازدواج را سبب
 ابتهاج فرما بر روحانیت هردو بیفزا و نورانیت بخش تا هردو
 در نهایت راستی و حقیقت پرستی بعبودیت آستان مقدّست موقّق
 گردند جز تونخواهند و جز تو نجویند و جز ذکر تو نگویند
 سرگشته کوی تواند و آشفته روی تو توئی عزیز و مهربان و
 توئی بخشنده و مَنَّان انت الموقّق المؤمن المویّد الکریم الرّحیم

۷ ای پروردگاری انباز آن ابرار را در ظلّ
 عنایتت پرورش ده و آن احرار را از جمیع قیودات آزاد فرما
 و در هر دمی شبی از رشحات ابر عنایت عطا فرما و در هر
 نفسی نفحه مشکین نفسی بر مشامشان عرضه دار تا بجان و
 دل بمحبتت روح وریحان یابند و مانند نار موقده در نهایت
 التهاب بآتش عشقت افروزند توئی مقتدر و توانا و توئی
 کریم و رحیم و بیانا

۸ ای پروردگار ابرار را از پاداه اسرار
 سرمست کن و مطلع انوار هدایت فرما و لهی بدلهاده و وجد
 و طربی بجانها بخش گوشه‌ها را محرم راز کن و قلوب را
 هم‌آهنگ و هم‌آواز فرما تا یاران علم و وحدت انسانی را
 در این جهان بلند نمایند و سبب الفت و یگانگی جمیع
 بیگانگان گردند توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و
 دهنده و عالم و بینا

۹ ای خدای مهربان صغیرم مستجیرم اسیرم
 مجیرشو ظهیرشو دستگیرشو سرگردانم سروسامان بخش
 محتاجم کنز ملکوت عطا فرما مرده‌ام روح حیسات بخش
 عاجزم قدرت و قوت عنایت کن تا بکمال تنزیه و تقدیس
 کنیزی آستانت نمایم و فدا و قربانت گردم از خود بیزار
 شوم ترا جویم و در راه رضایت پویم و راز تو گویم و بهرسو
 که نگرم آیات توحید تو مشاهده کنم ای خداوند مانند
 آتش محبتت افروخته کن و از تعلق به این دنیای فانی
 آسوده نما تا راحت جان یابم و آسایش وجدان جویم توئی
 مقتدر و توانا و توئی شنونده و بینا

۱۰ ای پروردگار عقده های مشکل درکار افتاده و
 عقبات صعبه در راه پیدا شده خداوندا گره بگشا و قوت و
 قدرت بنما مشکل آسان کن و راه صعب سهل نما ای
 پروردگار عقده کار محکم است و تعب و مشقت با هزاران
 صعوبات توأم بجز تو معینی نه و بغیر از تو یابوری نیست
 امید بتو داریم و توکل بر تو نمائیم توئی راه نما
 و توئی گره گشا و توئی دانا و بینا و شنوا

۱۱ ای پروردگاری نیاز از جمیع خلُق روی
 بگردانیدیم و بسوی تو توجه نمودیم از کل بی نیاز شدیم
 تا همدم و همراز تو گردیدیم چون ترا یافتیم خود را از
 خویش و آشنا بیگانه ساختیم ترا شناسیم و ترا ستائیم و
 ترا پرستیم ای پروردگار گناه بیامرز و کمال بیاموز پرده
 بسوز و روی بنما تا مشاهده جمال و کمال تو نمائیم و از بحر
 عطا بهره گیریم و از خلق و خوی حبیب نصیب یابیم خدایا
 ما را بخود مأنوس کن و بنفحات قدس مألوف نما دیده بینا کن
 و گوش شنوا نما توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان

۱۲ ای دوستان حضرت رحمن وای طیور فردوس ایقان وای
 سراجهای محفل امکان و ای اشجار ریاض محبت حضرت منان
 اگرچه بظاهر از انجمن سجن دور و مهجورید و لکن قسم بانوار
 جمال آفتاب روشن افق توحید که در کلّ احیان و ازمان در قلوب
 این آوارگان مذکورید و در هویت روح و جان مشتاقان مشهور و
 معروف آنی نمیگذرد که بافق اعلیٰ و ملکوت ابهت بکمال تضرع
 و ابتهال عجز و نیاز نمیشود که ای پروردگار آمرزگار این
 مرغان بی آشیان را در حدیقه ثبات و استقامت در شاخسار سدره
 منتهی پناه عنایت فرما و این ماهیان لجه توحید را در بحر
 اعظم عنایت غوص ده و این بی سامانان صحرای محبت را در
 کف منیع و ملاذ رفیع حفظ و حراست منزل و مأوی احسان کن
 تا بعون و فضل و جودت در سما و وجود چون انجم هدایت بدرخشند
 و در انجمن عالم چون چراغهای محبت اللّه روشن و منور گردند
 امطار غمام رحمت باشند و اشعه آفتاب افق حقیقت لسانی ناطق
 گردند و فضلی سابق شوند چشمی بینا باشند و گوش شنوا داری
 پر بار گردند و گلزاری بانفحات مشکبار امواج دریای آثار
 قدم شوند و نسائم گلشن اسم اعظم مهبط الهام باشند و مشرق
 انوار و مظهر الطاف ربّ مختار درملاء مقربین محشور گردند و در
 زمرة مخلصین معدود و معروف از حرارت محبت اللّه چون شعله

سوزان باشند و در فرقت جمال مٓان ابری گریان بوفای الهی
 رویشان روشن گردد و بعنایت حضرت یزدانی دلهاشان لاله زار و گلشن
 هریک در امرالّٰه علم مبین گردند و در استقامت بر عهد و پیمان
 حصن متین ای و الهان جمال یزدانی و آشفته گان محبوب حقیقی
 در چنین روزی که اریاح افتتان و امتحان عالم را احاطه نموده است
 و زلزله اضطراب جهانرا آشفته کرده است با پیدانشاء اللّٰه از افق
 شبت و رسوخ بقسمی بارخی تابان و جبینی رخشان ظاهر گردید که
 ظلمات تزلزل و اضطراب بکلی محو گردد و انوار یقین از افق مبین
 طالع و لائح شود

۱۳ ای مشتاق جمال ذوالجلال در شب و روز بکمال
 عجز و نیاز بدرگاه حضرت بی نیازتضرّع مینمائیم که ای
 پروردگار مهربان دوستان را در صون حمایت خویش محفوظ دار و
 از کم و بیش بیزار کن از کون و امکان و آرایش اکوان منقطع
 فرما و بنفحات لامکان زنده و تر و تازه

۱۴ ای احبای الهی در این کور رحمانی که قطرات
 بفضل الهی موج دریا یافته و ذرات باوج عزّت شتافته طیور

ضعیفه از حسیض هوای بسماء^۶ رحمن عروج نمودند و نفوس عاجزانه
 در ظلّ کلمه بقوّت مؤیّده ظاهر شدند اطفال در مراتب عرفان
 در صدر جلال نشستند و علمای مشاهیر از عدم توفیق و نخسوت
 بشریّه در محافل تبیان بصفّ نعال رسیدند این عظیم جمال
 قدیمست که بیچارگان را در ظلّ الطاف پناه عنایت فرمود و
 مایوسان را در ساحت احسان راه داد پس لسان ناطق را بشکرانه
 الطاف حضرت خالق بگشاید و بگوئید پروردگارا ستایش ترا
 سزااست که این بیکسانرا بخیم عنایتت راه دادی و این
 فقیرانرا بکنز عنایت دلالت فرمودی و این ذلیلانرا بعزّت
 قدیمه هدایت کردی حمد ترا شکر ترا ای پروردگار

۱۵ ای ثابتین ای ثابتات شکر کنید خدا را که
 مؤمنید و مؤمنات و موقنین و موقنات و تاثبید و تاثبات
 و منجذبید و منجذبات این فضل و موهبت حضرت حیّ قیوم است و
 این عنایات و مواهب ربّ الملکوت زیرا چشمها بخواب غفلت
 گرفتار و دیده شما بیدار و گوشها محروم از استماع و سمع شما
 متلذذ از آهنگ ملاء اعلیٰ و جمیع نفوس در گرداب ضلالت غریق و
 از حریق هدی محروم و بی نصیب و شما الحمد لله در راه هدی

سالك واز جلوه و ظهور مجلی طور مستفیض و متمتع عبدالبهیسا
 بنهایت ابتهال بدرگاه الهی عجز و نیاز نماید که ای پروردگار
 یاران و فادار را کامکارکن و دوستان هوشیار را در حلقه ابرار
 آر ای خداوند بهره مندکن ای بی نیاز بنواز ای کریم
 بجنّت نعیم راه ده ای رحیم مستقیم نما توئی مقتدر و توانا
 و توئی دانا و بینا

۱۶ ای پروردگار مهربان این عاشقان آواره کوی
 تو آشفته موی تو دلدادۀ خوی تو پوینده سوی تو جوینده
 روی تو لب تشنه جوی تو و شب و روز در جستجوی تو نظر
 عنایتی فرما عاطفتی کن موهبتی بده نعمتی مبذول دار
 تا از حسرت فراق بیاسایند و بخلقه وصال درآیند آواره اند
 سر و سامان یابند بیچاره اند آسایش جان یابند دردمندند
 درمان جویند آزرده اند شادمان گردند همدم آه و فغانند بروح
 و ریحان رسند انیس ناله و آهند ببارگاه رسند الهات و آگاهی
 که پناهی ندارند و در هر شام و صبحگاهی بگریند و بزارند و فضل
 و موهبت تو خواهند خدایا مهربانا رحیما کریما آنچه
 شایان موهبت است رایگان فرما و هر چه مقتضای رحمتت ارزان

کن نسیم جانبخش بوزان و نفعه مشک اذفری بفرست تا دماغ
 مشتاقان باغ جان گردد و مشام آزادگان پرگل وریحان شود
 قوتی بده که بخدمت پردازند قدرتی عطا کن که از عهده شکر آن
 بدرآیند و فریاد برآرند طوبیٰ لنا بشریٰ لنا وفرحاً لنا و
 طرباً لنا و طوعاً لنا و فوزاً لنا من هذه المواهب الّتی اشرقت
 بها الافاق و تلئلت باشد اشراق و جمعتنا علی الوفاق و ازالنا
 عن اهل الارض التّفاق و اسال السیول من لآماق حبّاً و شففاً
 بجمال تجلی فی یوم التلاق ربّ ادر علیهم کأساء دهاقاً و
 رتّحهم بصهاۃ الفضل و العطاء عهداً و میثاقاً انک انت القوی
 المتین لا اله الا انت الغفور الّرؤف العلیّ العظیم

۱۷ ای هزار بوستان ذکر الهی الحمد لله که عالم
 ارواح و قلوب بهرتوانوار نیّر اعظم روشن و عرصه کور الهی
 بفیض سحاب جود و موهبت غیر متناهی گلزار و گلشن بحر عنایت در
 موج است و شمس رحمت مشرق از اوج نسائم کوی دوست مشکبویست
 و روائح صبا ی احدیّت خوشبوی و دلجویی پس تا طاقت و تسوان
 موجود باید کوشید و جوشید و خروشید که نصیبی از این ریاض
 الهی برد و بهره از این موهبت رحمانی

۱۸ ای ناظر بافق حقیقت چشم را بمشاهده انسوار
 فیض احدیت روشن و منیرکن و گوش را با ستماع الحان طیور قدس
 محفوظ و سمع دلرا ببشارت غیب و فیوضات لاریب خلد برین نما
 و هوشرا بالهام سروش پیک امین عالم علیین الیوم لسان
 کلّ اشیا از صقع ادنی تا ملاء اعلیٰ جمیع بمحامد و نعوت و
 قصائد و مدائح و تسبیح و تقدیس جمال قدم و اسم اعظم مشغول
 تو ساکت و صامت منشین و مخمود و منجمد باش بلکه منجذب
 و منصعق محشور شو تا لوح منشور و کتاب مسطور ربّ غفور گردی

۱۹ خداوند بیمانند پناه بیچارگانی و ملجأ
 آوارگان و امیدگاه آزادگان پروردگارا از خود نومیدیم و
 از بیگانه و خویش دور و بعید رجا بملکوت ابهی داریم و امید
 بفضل جدید ربّ اعلیٰ پرتو عنایت مبذول دارو بلحاظ عین رحمانیت
 مشمول کن از امتحان شدید برهان و از افتتان عظیم رهائی بخش
 ای آمرزگار بنده درگاهیم پرگناهیم مقیم بارگاهیم جان و
 وجدان را شامانی بخش دلهای پریشا را از قید آب و گل رهائی ده
 ملحوظ و محفوظ دارو مصون و محفوظ کن در درو جهان کمان فرما و از فضل
 وجود خویش شامان کن توئی مقتدر و توانا و توئی دهنده و بخشنده و بینا

۲۰ یا من تشرف بالمشول فی العتبة المقدسة العلیا *

آنچه مرقوم نموده بودید ملحوظ افتاد درنها بیت خلوص مرقوم شده بود دلیل برتوجه بملکوت ابهی بود و استمداد از عون و عنایت حضرت کبریاء بشکرانه درگاه احدیّت دست بگشا و بگو خدایا پاک یزدانا صد هزار شکر که بر امرت ثابت نمودی و بر شنا نیست ناطق مورضعیف ببارگاه حشمت سلیمانی دلالت کردی گمگشته ام بملاذ عظیم و ملجأ منیع هدایت فرمودی علیم شفاء الهی عطا کردی ذلیم عزت ابدی شایان فرمودی دردمندم درمانم توئی مستمندم گنج روانم توئی درظلمات گرفتاری مبتلایم خورشید تابانم توئی درانجمن توحید حاضریم شمع درخشانم توئی اسیر زندان خاکدانم ایوان بلندکیوانم توئی مسموم سموم غموم دریاق جان و روانم توئی ای پروردگار این دل را از قیود آب و گل برهان و این هوش را از بانگ سروش ملکوت جوش و خروشی ده آهنگ ملاء اعلی بگوش رسان و در بزم نوشا نوش صهبای عنایت راهی ده تا گرفتار تو گردم و گفتار تو خوانم و رفتار تو جویم و خیال تو در آغوش گیرم و از هر قیدی آزاد شوم و شب و روز فریاد برآرم طوبی لسی من هذا الفضل العظیم بشری لسی من هذا الفوز المبیین

۲۱ ای پروردگار این بنده گنه کار خویش را در
 بحر غفران غوطه ده و این بی سر و سامان را در پناه عفو
 ملجأ و پناه بخش این ذلیل را در درگاه احدیتت بپذیر
 و این علیل را درمان و علاج سریعی عطا فرما ای خداوند
 بیمانند خفتگانرا بیدار کن و غافلانرا هوشیار نما کوران
 را بینا کن و کرانرا شنوا فرما دلها را جان بخش و
 جانها را بجانان رسان بی نصیبانرا بهره ده و افسردگانرا
 چهره برافروز توئی مقتدر و توانا و توئی دهنده و بخشنده
 و درخشنده و شنوا و بینا

۲۲ ای طالب ملکوت با لطف حضرت پروردگسار
 امیدوار باش و از مصائب شدیدۀ این جهان نومید مگرد الحمد
 لله خدای مهربان داری که طبیب هر بیمار است و غمخوار
 هر مبتلا پناه یتیمانست و معین بیگسان و بینهایت مهربان
 اگر بدانی که قلب عبدالبهاء چه قدر مهربانست البته
 از شدت فرح و سرور پرواز نمائی و فریاد و اطوبی باوج
 آسمان رسانی

۲۳ ای عندلیب حدیقۀ و فاء آنچه مرقوم فرموده بودید قرائت و تلاوت گردید بستایش حضرت ربّ قدیم و ملیک عظیم مشغول گشتم که ای خدای مهربان شکر ترا و نیایش ترا که بندگان درگاه احدیتت را ازهر آرایش پاک و مقصدس فرمودی و بتأبید ملکوت غیب جمال ابهایت مؤید کردی از بساده آماده در خمخانه سه وله و انجذاب سرمست نمودی و در بزم ذکر و شنایت مخمور صهای الست کردی در قلوب شمع افروختی و کلّ را رسم و رفتار و گفتار ابرار آموختی و جگرها را بآتش محبتت سوختی ای پروردگار وقت هجوم جنود ملکوت ابها است و زمان تأبید و نصرت بملائکه ملاء اعلیٰ آنچه وعد فرمودی وفا فرما و این جامهای درد آلود را صهای عنایت افاضه کن این جمع پهریشان تواند و این حزب بی سروسامان تو ملجأ و پناهی جزرکن شدیدندارند و مرجع و ملاذی جز کھف منیع نجویند اگر یاری و یآوری فرمائی این مرغان ضعیف عقاب کاسر گردند و اگر مدد غیبی رسانی این موران نحیف شکوه سلیمانی بنمایند ذرّه نابود در ظل عنایت آفتاب انور است و قطره ناچیز بغیض اعظمت بحرا خضر اگر حقیریم اگر فقیریم اگر دلیلیم اگر اسیریم در سایه الطافت با سم مبارکت معروف و شهیر و توئی دستگیر و مجیر هر مستجیر خدایا تو واقفی و داننا

که جز خیر نیستی نداریم و بغیر صلح و صلاح با عموم مقصدی نجوئیم
 طیوریم بال و پر شکسته بال و پری عطا فرما تا سبب راحت و
 آسایش عالم وجود شویم و علت خیرخواهی کلّ نفوس گردیم
 خدمت بعالم انسانی کنیم و همت در منفعت عمومی نمائیم اطاعت
 سروران عادل نمائیم و بصدقت در خیرخواهی دولت کوشیم چه که
 اطاعت و صداقت و امانت و انقیاد بحکومت را فرض و واجب
 فرمودی خدایا ما را موقّق بعمل بگردان تا بآنچه امر فرمودی
 قیام نمائیم جز تو نجوئیم و نگوئیم و جز در بیا بان محبت
 نهوئیم

۲۴ ای محبوب جان و وجدان من جز تو پناهی ندارم
 و بغیر از ذکر تو فریاد صبحگاهی بر نیارم لطفت شامل
 و فضلت کامل بتو امیدوارم خداوند اهردم جانی تازه بخش
 و در هر نفس نفثات روح القدس عطا فرما تا در محبت مستقیم
 مانم و بفوز عظیم رسم و نور مبین مشاهده نمایم و در نهایت
 سکون و تمکین باشم توئی دهنده و بخشنده و مهربان

۲۵ پروردگارا مرا مستقیم بر امرت بساز و در
امتحان ثابت بر محبت کن و در دریای عنایتت مستغرق فرما
توئی دهنده و مهربان

۲۶ ای آمرزگار این مرغ دست آموز را در سدره
منتهی لانه و آشیانه بخش و این بی سر و سامان را در پناه
خویش منزل و مأوی ده و این متضرع مبتهل را در ظل احدیتت
جای بخش و این بینوار را با نواکن و این متوجه بملکوت ابهت را
بر رفرف اعلی مستقر کن توئی رحمن توئی رحیم توئی مهربان
توئی حنان توئی منان انک انت الکریم الرؤف

۲۷

ای گلرخ ابهای من ای ربی الاعلی من ای سدره سینای من
جانم فدای روی تو
ای دلبر طراز من ای همدم و هم راز من این ناله و آواز من
از حسرت اینکوی تو
این درگهت قبله من است ^{ست} بر خاک ره قبله من است در طور حق شعله من است
روی دلم زانسوی تو

دلها زغم پژمرده است	جانها زدردا فسرده است	از فرقتت آزرده است
آفاق عنبر بار شد	مشك خطا ایثار شد	چون نکبت گلزار شد
ما را زغم دلریش بین	بیگانه ازهر خویش بین	بنگرا سیرخویش بین
گرچه پریشان خاطر	در جمع یاران حاضر	ای جان بسویت ناظر
این چشم گریا نم ببین	این قلب بریا نم ببین	این آه سوزا نم ببین
این خاک درگاهت بها	این تشنه آبت بها	اندر تب و تابت بها
	يك قطره ازجوى تو	

نورهدی تابان شده	طورتقی رخشان شده	موسی بجان پویان شده
صبح جبین نورمبین	و آن عارض گلگون ببین	بالعل رنگینی چنین
	آن غره غراء آمده	

هردم نسیمی میوزد	بوی عبیری میرسد	صبح امید میدمد
	غبرا ء نورا ء آمده	
دریای حقّ پرموج شد	هرموج از آن یک فوج شد	و آن فوجها براوج شد
	هرپست بالا آمده	
صوتانا الحقّ هر زمان	آید ز اوج آسمان	می نشنود جز گوش جان
	آذان صمّا ء آمده	
ابرگهر بار است این	فیض در بار است این	نور شر بار است این
	انوار بهرا ء آمده	
آفاق عنبر بار شد	امکان پر انوار شد	بس خفتها بیدار شد
	تعبیر رویا ء آمده	
عشق خدا خونریز شد	عالم شررا نگیز شد	جام عطا لهریز شد
	چون دور صهبا ء آمده	

۲۹ ای شایستان بر امرالهی جهان بیدار و آگاه گشته
 و شرق و غرب هشیار شده نورانیت جمال ابهی آفاق را احاطه نموده
 وصیت بزرگواری امرالله در بسیط زمین منتشر گردیده بقسمی که
 جمیع عالم بادیده حیران در عزّت ابدیه این امر وقوت الهیه
 واله و سرگردان سطوت حقّ عالم خلق را بزلزله انداخته و قدرت

الهیّه جهان کیهان را بحرکت آورده با وجود این خفاشان بجان بکوشند که پرتو آفتاب را پنهان نمایند و جعلها سعی و کوشش نمایند که نفحات قدس ریاض ملکوت ابهی را منقطع نمایند هیئات این چه بلاهت است و این چه حماقت این چه احتجابست و این چه غرور و انهماك سبحان الله ضجیح ملاء اعلیٰ بلند است سبحان ربی الابهیٰ و صریخ ملکوت ابهی مرتفعست سبحان ربی الاعلیٰ حجر و مدر و شجر مهترّ و متحرّك گشته و لكن قلوب این افسرده گان و پژمرده گان از صخره صماء پست تر و از خاک سیاه بدتر پس ای یاران الهی شکر نمائید حضرت نامتناهی را که در امرش ثابت و راستخید و هر دم استقامت بیشتر جوئید تا تأییدات غیبیه و فیوضات لاریبیه متتابعاً رسد و حشر جدیدی گردد و نشر بدیعی رخ نماید یعنی آن شهر ما نند بحر بموج آید و موجش لؤلؤ عرفان مبذول دارد

۳۰ ای دوستان آن یا مهربان آن آفتاب حقیقت نیّر اعظم فلك رحمانیت پرتوش جها نگیر است و بخششش بر شرق و غرب مبذول و بی نظیر نیسان عنایتش در ریزش است و با بر رحمتش در پرورش ابواب فیوضاتش مفتوح است و قوای تأییدش نفحات روح نسیم موهبتش حیات بخش است و شمیم مرحمتش جان مشتاقان

روی دلکش پس امیدوار باشیده که صبح امیددمیده است و خورشید
 فیض درخشیده کَلّ از بحر عطایش مستفیضیم و از دریای وفایش
 مستفید اگر روی پنهان نمود خوی آشکار کرد اگر تن ستر نمود
 جان بیاران همدم راز فرمود چون ختران انوار بدرخشید و چون
 نوبهار بطراز گلزار جلوه نمائید چون ابربگریید و چون بسرق
 بخدمتید چون نسیم به هراقلمیم بوزید و مشام طالبان معطر نمائید
 کَلّ یاران او هستید و همدم اسرار او دمساز رازید و مرغان خوش
 آواز پس بسر آید و بنوازید که در گلشن عرفانش عندلیبان خوش
 الحان گردید و طوطیان هندیزدان تا گوشها باز گردد و دلها واقف
 راز اوست مؤید اوست موفق اوست مجلی اوست متجلی
 خوشحال ما که چنین دلبری داریم و چنین مهربان سروری

۳۱ ای مشتعل بنا رحمّت اللّٰه در این عصر عظیم که
 تأییدات ملکوت ابهت جمع جهات را احاطه نموده است و تفحات
 قدس مشام روحانیا را معطر نموده است جهدی نما که مظهر آیت
 توحید گردی و مطلع اسرار تغریبشوی قسم بجمال قدم و اسم اعظم
 که افواج ملکوت ابهت چون امواج محیط اکبر پیاپی میرسند

۳۲ ای ناظر بملکوت الهی از خدا بخواه که تـسـرا
 با مری موفق و مؤید فرماید که چون ستارهٔ صبحگاهی از افق عالم
 روشن گردی و چون نسائم سحری پرمشک و عنبر و روح پرور شوی اگر
 سعادت دارین طلبی در میدان جولانی کن و اگر عزت قدیمه جوئی
 این گوی را چو گانی بزن

۳۳ ای شیدا ئیان روی دلبر الهی آن یار دل نشین
 چون شاهنا زنین در انجمن روحانیین جلوه فرمود و بانوار آن
 حسن یوسفی جمیع آفاق را مشکاة اقلیم مصری نمود بی پرده
 به بازار آمد و دگان شکران باز کرد و بازار یوسفان درهم شکست
 جمعی خریدار پدیدار شد یکی بلؤلؤ آبدار و گوهر شاهوار طبل
 طالبی بکوفت و بعضی بکلافهٔ ریسمان در جرگهٔ خریداران داخل گشت
 و برخی چشم پوشیدند و در اخماد آن سراج کوشیدند ولی هیئات هیئات
 آن یوسف رحمانی در سریر عزت جاودانی در اقلیم ملکوت سبحانی
 عزیز حقیقی و سلطان ملکوت الهی گردید حال ملاحظه کنید که
 سلطنتش در عالم غیب لکن پرتوش با ینجهان لاریب متتابع

۳۴ ای یاران جانی عبدالبهاء هردم آرزوی آن
دارم که بیادشما پردازم و نامه نگارم و زبان بنعت و ستایش
بگشایم زیرا بندگان درگاه اسماعظمید و عاشقان روی جمال قدم
مشتاق جمال دلبر عالمید و آشفته موی شاهدانجمن سزاوار هر
نعت و ستایشید و لایق هر موهبت درجهان آفرینش زیرا از دست ساقی
هدایت باده عنایت نوشیدید و از جام کلام حضرت احدیت جرعه ذوق
محبت چشیدید دیده را بمشاهده تجلی نور و شعله طور روشن کردید
و خیابان دل را بطراحی گلهای معانی غبطه گلزار و چمن نمودید
عاکف حرم ذوالجلالید و مقیم درگاه جمال بیمثال سرگشته کوی
یارید و گمگشته بیابان دلبر آفاق پس بشکرانه این فضل
بی منتهی آهنگ سرور بلند کنید و از فضل موفور مجلی طور دم زنید
و در قطب امکان علم افزاید و دمبدم قدم ثابت و راستر نماید
محفل تبلیغ بیا را شید و غافلان را بصبح هدی دلالت کنیـــــــــــــــــد
بیچاره گان را ملجأ و مأوی گردید و آواره گان را ملاذ و پناه
دشمنان را بنوازید و بظلم و جاهل و تطاول ایشان بسازید و در این
گلشن سرای الهی بلحن خوشی بنوازید و آغا ز طرب نماید تا دیگران را
بوجد و وله آرید تا طیور مهجور بیگلشن الهی پی برند و بشا خسار
معنوی هدایت یابند الیوم تبلیغ یرلیغ تأیید است و نشر نفعات
سبب حصول آیات بیانات

۳۵ ای خیرخواه عالم انسانی الحمد لله که نیّت
 خیری داشتی و تحصیل معارف نمودی و آرزوچنان داری که بخدمت
 عالم انسانی پردازی از خدا خواهی در این نیّت موقّق گردی تا
 آنچه مکنون ضمیرداری اظهار کنی در عالم آفرینش مقاصد خیریه
 دو قسم است يك قسم تعلق بخصوص دارد یعنی با شاخصی مخصوص
 این مقید است و دائره اش بسیار تنگ و قسمی دیگر که تعلق بعموم
 آفرینش دارد آن مطلقست و دائره اش وسیع و هر امری که خیر
 عمومیست الهیست لهذا اموری که اندکی تعلق بخیر عموم دارد
 در بین ملل متمدنه حصولش ممکن لکن امری که به تمامه تعلق بخیر
 عموم دارد آن حکمت الهیست و کلمه ربّانی این قوتیست که
 عالم وجود را تغییر و تبدیل کلی دهد و قوه موجد است ایجا دنماید
 و تجدید کند و خلق جدید نماید پس تا توانی همت در امری مبذول
 دار که سبب ترقی عالم انسانی و علویّت نامتناهی و حیّات
 ابدی شود

۳۶ طالب حقیقتا جمهورناس بزبان مفتون حقیقتند
 و مخمور بادۀ محبّت ولی چون میدان امتحان آید از حقیقت فرار
 کنند و از مرکز هدایت هزار فرسنگ دوری جویند حتی گروه مکروه

ظالمان در صحرای کربلا بظاهر خدا گو و خدا جو بودند ولی بحقیقت
 بد رو و بد خو و بد گو عاشقان را دلیل آه و فغانست و مشتاقان را
 سبیل چشم‌گریان و ناله پنهان و دل سوزان ماهی لب تشنه را
 اضطراب و انقلابست و پروانه زار را افروختگی و سوختگی پرو
 بال لهذا این مدعیان کاذبند و این طالبان غافل مگر نفسی
 که شمع روشن باشد و پروانه شمع انجمن گردد شب و روز بکوشد
 و بجوشد و بخروشد تا نور حقیقت را از مطلع انوار مشاهده نماید
 و سرّ احدیّت را از ملکوت اسرار استماع کند تو حمدکن خدا را
 که بادیّه طلب پیمودی و گوی هدایت از این میدان ربودی ندای
 حق شنودی و همواره رو بصعودی این موهبت کوکب درخشنده عالم
 انسانست و این عنایت کام دل و راحت جان در دو جهان

۳۷ ای آوارگان کوی دوست آن دلبر آفاق چون در انجمن
 اهل وفاق اشراق نمود آغاز رازی کرد که عارفان بسوی او
 شتافتند و عاشقان بشعله روی او افروختند و آشفته‌گان بکوی او
 دویدند و تشنگان از جوی او نوشیدند و دانا پان خوی او پسندیدند
 و کل بهوای او بقربانگاه عشق دویدند و بمقصود رسیدند
 اینست فضل موفور و اینست حقیقت سرور و حبور و اینست عطای

مشکور از ربّ غفور ولی محتجبان هر يك آغاز آه و فغان کردند
 که این راهیست سخت باید رخت از اینجهان بر بست و بجهان دیگر
 شتافت با جمیع اینعلائق چگونه تحرّی این حقائق کنیسم و
 بدقائق عالم عشق پی بریم پس بهتر آنکه سر خودگیریم و از سرّ
 وجود در کنار شویم در حفرهٔ ظلمات راحت و مسرّات جوئیم و در
 اسفل درکات سعادت و برکات خواهیم لهذا از هادی حقّ فرار
 نمودند و در وادی بطلان قرار یافتند از منادی درگریزند و در
 بادیّهٔ هوی مشغول بچنگ و ستیز شما که آشفتهٔ آن روی تا بانید
 و مفتون آنزلف مشکبار باید جانفشانی را کامرانی دانید و
 قربانی را قرب رحمانی دانید شما تا اعدا را حلاوت آلاء شمرید
 و ملامت اهل جفا را ملایمت اهل وفا دانید زهرتیر را مانند شهد
 و شیر گوارا بینید و تیغ و سنان را سهل و آسان یابید ایمن
 جسم خاک را فدای جان پاک کنید و این تن پرآفت را قربان
 محبت خورشید فلاك کنید قطره را فدای دریا نمائید و ذره را
 قربان نیّر بیضاء فرمائید تا موهبت آسمانی بینید و بقربیت
 رحمانی رسید و حیات جاودانی جوئید و بزندگانی جهان ابدی
 فائز گردید تاج عزّت ابدیه بر سر نهید و چتر موهبت سرمدیه
 بگشائید و علم آسمانی برافرازید و خیل وحشم ملکوت
 نورانی مشاهده کنید

۳۸ ای یاران با وفای عبدالبها ؑ کوکب ساطع خط
استواء از نقطه اعتدال در فصل نوبهار اشراق بر جمیع اقطار
نمود و بضیاء و حرارتی شدید بر جمیع اقالیم فیضی جدید و روح
شدید مبذول فرموده از آن ضیا و حرارت جنبش و حرکت در عروق و
اعصاب آفاق افتاد خلق بدیع شد و روح جدید دمیده گشت
جسم افسرده امكان و جسد مرده اکوان جان تازه یافت و بموهبتی
بی اندازه موقّق شد دور دور بدیع گشت و خلق خلق جدید شد
و نفخت فیه من روحی تحقّق یافت عالم امكان تزیین یافت و
جهان بطلوع نور مبین روشن گشت در جمیع کائنات آثار نشوونما
هویدا گشت و در کافه موجودات ترقّیات عظیمه آشکار گردید اهل
انصاف معترفند که قرن ناسع عشر میلاد عصر انوار بود و فخر اعصار
گشت در جمیع مراتب وجود علویت واضح و مشهود گردید بقسمیکه
این يك عصر حکم صد عصر یافت و این يك قرن از پنجاه قرون آشارس
بیشتر گشت یعنی اگر آشارس و صنایع و بدایع پنج هزار سال که
عبارت از پنجاه قرنست جمع نمائی البته مقابلی با آشارس این
يك عصر الهی و قرن رحمانی نماید مشروعات و اکتشافات پنجاه
قرن مقابلی با اکتشافات و مشروعات این يك قرن نتواند و علوم
و صنایع و آشارس و بدایع متوازی نگردد ملاحظه نماید که چگونه
آشارس اشراق شمس حقیقت در جمیع کائنات ظاهر و با هر گردیده

با وجود این این خلق نادان یعنی جمهور غافلان هنوز در خواب
 بی پایان مستغرق ابداً ملتفت نیستند که این نشو و نما و این
 ترقی بی منتهی منشأش از کجاست و این بهار الهی از اشراق
 چه کوکبیت و این فیض نامتناهی از رشحات چه سحابی حرکت
 مشاهده نمایند و لکن محرک را بخاطر نیاورند طراوت و لطافت
 فصل ربیع را معترفند و لکن از فیوضات نامتناهی نوبهار الهی
 بکلی غافل غبار را بپای بند ولی سوار را نبینند جوار
 منشآت مشاهده کنند ولی هبوب اریاح را ادراک نکنند گلبنانک
 معنوی استماع کنند ولی از بلبل معانی بیخبرند امواج
 بی پایان بینند ولی از بحر بیکران بیخبرند میوه خوشگوار
 تناول نمایند و لکن از شجره اسرار غافلند لمعان زجاج
 مشاهده نمایند ولی از فیض سراج بیخبرند باری امیدواریم که
 بیدار گردند و از این باده خوشگوار مست و هوشیار شوند ای
 یاران الهی فی الحقیقه شما سرمست صهبای وفائید و لشکر
 منصور ملاء اعلی در جمیع آفاق منتشرید و بقوة نافذة کلمة الله
 منتصر سبب حیات اهل آفاقید و سر حلقه زمرة عشاق دلیل راه
 نجاتید و قرین آیات بیانات ای یاران الحمد لله علم توحید
 در جمیع اقالیم بلند است و آهنگ ملکوت ابهی مرتفع از ملاء اعلی
 اسرافیل الهی در قلب آفاق نغمه یابها^۱ الابهی زند و قوه^۲

کلمة الله روح حقیقی بجسدا مکان بخشد پس ای یاران وفا باید
 کلّ درجا نفسانی و خدمت آستان الهی و عبودیت درگاه حضرت
 نامتناهی سهیم و شریک عبداللہا * گردید اگر با این موهبت کبری
 موقّق شوید در اندک زمانی آفاق بتما مه اقلیم اشراق گردد و
 دلبروحدت عالم انسانی در نهایت دلربائی جلوه در قطب امکان
 نماید اینست آرزوی عبداللہا * اینست منتهی آمال اهل وفا

۳۹ یا من ادخره الله لخدمة امره و اعلاء کلمته آنچه

مرقوم فرموده بودید قرائت و تلاوت گردید حمد جمال قدم را
 که ناطق براح و آسایش و لغت و محبت قلوب و انس و اتّحاد نفوس
 بود حمداله ثمّ شکراله از جمله مضامین ذکر و وقع امر در
 انظار بود عزّت و عظمت امر الله در انقطاع و علوّ امتناع و خلوص
 و تحمّل بلایا * و جانفشانی احبّاء الله فی سبیل الله است اگر
 چنانچه این عباد همیشه در مهدا من و امان و در ما من آسایش دل و جان
 بیارمیم و در بستر پر و پرنیان بیارمیم نه ذنبی باشد و نه
 ابن ذنب و نه ظلّی باشد و نه ظلمتی نه مشقتی و نه کلفتی
 نه بلائی و جفائی و نه زحمتی این عباد نیز مثل سائرام گردیم
 و حقوق ملیّت در مواقع و مراکز سیاست محفوظ و مصون مانند ملاحظه

فرمائید که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا وجمال قدم فدیت احبّاه
 الثابتین بروحی و نفسی چه محن و بلایا و رزایا در سبیل اعلیٰ
 کلمة الله تحمّل فرمودند آن صدر مبارک هزارتیر رصاص بر آن
 وارد شد و آن گردن مقدّس در زیر زنجیر در زندان چاه ظلمانی
 مدّتی مدید آزرده و خسته گشت و در مدّت پنجاه سال در اکثر موارد
 با عظم شدا شد مبتلا از اوّل ابداع تا بحال چنین واقعه در حقّ
 احدی واقع نشده و در تاریخی مذکور نه که نفسی از محلّات نفی
 و سرگون بمحلّات نفی و سرگون اعظم از آن نفی و سرگون گـرـرد
 مگر مظلوم آفاق روحی لضرّه الفدا از ایران بعراق در فصل
 شدّت سرما و کثرت برف و باران با اهل و اطفال و فقدان جمیع
 اسباب و از عراق بمدینه کبیره و از آنجا بادرنه و از آنجا باین
 زندان بلا و قلعه خرابه عظمی که ذکرش در السن و افواه سبب
 استیحا ش میگردد این چنین بلایا متتابعه و رزایا مترادفه
 در هیچ عهد و عصری واقع نشده نهایت اینست که عظمت امر و قدرت
 و قوّت حقّ و علوّ و امتناع مظهر ظهور چنان واضح و مشهود بود که
 اعین و انظار حیران میگشت و ناس و حکام و ضباط و ارکان مملکت
 طوعاً و کرهاً خاضع و خاشع بودند و اگر کسی باین سجن اعظم وارد
 میشد گمان نمینمود که این عباد مسجونند بلکه عظمت آن بر ارکان
 عالم احاطه نموده بود هر کس می دید حیران میگشت و الا در نفسی

آن ذات مقدّس از آلام و بلایا ء بی حدّ و پایان آرام نداشتند
 حال با وجود این صدمات شدیدهً جمال قدم چگونه توان آسایش
 بجهت دردمندان طلبید و یا آرایش بجهت دوستان خواست بلا را
 باید بدعا از خدا خواست و مصائب را بجان و دل باید آرزو داشت
 حضرت اعلیٰ روحی له فدا میفرماید خدا یا اگر بلا یا سبیل تو
 نبود ابداً من قبول نمی نمودم که با این عالم آیم و در قمیسم
 جسمانی در آیم از خدا بخواهید که تأییدات بلائیّه را در هیچ وقت
 مقطوع ننماید در حین نزول بلاء اهل شبت و رسوخ چون شمع
 و جوهشان روشن گردد و ترقّی در جمیع مراتب نمایند و ضعفا ء
 فرار اختیار کنند و مضطرب شوند و متزلزل گردند شما از تعرّضات
 مشرکین محزون نشوید از خمودت بعضی دوستان محزون شوید که
 با وجود آنکه جمال قدم روحی لترا با اقدامه فدا مدّتی مدیده
 ما را با نواع الطاف و احسان و عطف و رحمت کبریٰ تربیت فرمودند
 که الیوم چون شعله عظمیٰ آتش بقلوب آفاق زنیم افسردگی چیست
 پژمردگی چه وقت خدمت امر الله است حین نشر نفات الله و انقطاع
 از ما سوی الله

۴۰ ای کنیز خدا سرور برد و قسم است جسمانی و روحانی
 سرور جسمانی محدود است نهایت امتدادش روزی ماهی سالسی

و نتیجه ندارد اما سرور روحانی ابدی و بی پایان و ایمن سرور با محبت الله جلوه نماید و بفضائل و کمالات عالم انسانی حاصل گردد پس تا توانی بکوش تا زجاج دل بسراج حب منور گردد

۴۱ ای یاران روحانی عبدالبهاء تا چند ساکتید و تا کی صامت هر چند ناطقید ولی در این قرن نطق احببای الهی با یسید ترانه ملکوت ابهی باشد و آهنگ ملاء اعلی لهذا عبدالبهاء بصوت خفیف و ناله حزین قناعت ننماید و لوله خواهد و دمدمه جوید و نعره برآرد و فریاد دزند تا حقائق اشیاء بحرکت آید و دلبر موهبت در جهان آفرینش رخ بگشاید با یاران ما ننند نجوم آسمان در افق حقیقت بنور هدایت روشن و درخشنده گردند تا حقائق امکان و جواهر انسان روح و ریحان یا بند

۴۲ ای طالب دقایق اسرار الهی نیرا عظم این جهان مرکز انوار عنصریست و تربیت و نشو و نما ی اجناس و انواع منوط بفیض و حرارت اشراق اوست و همچنین فیض معنوی و نور الهی را

نیز مرکز عظیمی و مصدر قدیمی و آن حقیقت مقدسه امرالله که
 آفتاب حقیقی و نییرا عظم جهان الهیست و کلمه الهیه است که تربیت
 عوالم حقائق و معانی منوط بفیض شامل و تصرف کامل اوست پس
 با پددا نست که ذرات حقائق در حول اواقتباس انوارا سراسر مینما پند
 وبدون اشراقا و آفاق روشن نگردد و بغير از فیض و حرارت او کائنات
 معنویه نشو و نما ننماید ای مشتاق چون نجوم سیاره اقتباس
 اشراق از نییرا آفاق کن تا سراسر نورگرددی و آیت ظهور شوی

۴۳ ای زبان گویا در جوامع و بیع و صوامع صدهزار
 احبار بذكر و صلوة سالهای دراز مشغول گردیدند و در یوم ظهور
 مذکور خاموش شدند و چون حشرات در حفرات سکوت و خمول خزیدند
 تو که زبان گویا شدی و چشم بینا یافتی و گوش شنوا جستی بذكر
 جمال ابهی در صوامع ملك و ملکوت مشغول شو تا از نسیبای
 جانفزای الهی که از ملکوت ابهی و جبروت غیب بلند است بیدار
 و زنده شوی

۴۴ ای مؤمن بالله سراج ایمان چون در زجاج قلب

وروان برافروزد شعاع ساطعش بر ارکان زند این نورلامع
 چون از روزنه زبان بدرخشد نطق و بیان گردد و چون پرتوش بر
 بصرافتد بصیرت و عیان شود و چون برسمع زند اذن و اعیه گردد
 چون برعقل زند معرفت رحمن شود چون بر اعضا زند طهارت و
 عبادت یزدان گردد و الا جمیع قوی و اعضا و ارکان مهمل و معطل
 و اعمالشان چون سراب بیابان شود

۴۵ ای ورقه مؤمنه از فضل بی منتها آنچه خواهی
 بخواه ولی اگر از این عبدشنوی جز وصول بملکوت ابهی خواه
 و بجز فیوضات جمال بها روحی لاحبائه الفدا مجو هذا وصیة
 منی لك

۴۶ ای دوستان الهی جمال رحمانی و هیکل صمدانسی
 و سلطان سریر عزت و ملیک ملک رحمانیت از ملکوت تقدیس و
 تنزیه در عرصه تشبیه ظهور فرمود و از عالم تجرد بجهان تحیز
 شتافت و جمیع بلایا و آلام را تحمل فرمود و اعظم مصیبات را
 بنفس مقدّس حمل نمود هدف تیر جفا شد و سپر تیغ بلا معرض

صدمات شدیده شد و مورد مشقات عظیمه دمی نیا سود و آنسی
راحتی ننمود اسیر سلاسل و زنجیر شد و دستگیر هرستمکاری نظیر
موطن در زندان یافت و منزل در زوایای تاریک پستترین بنیان
اشرا غلال ثقیل در گردن مقدس جلیل بود و علامت کند و قید و وثاق
در پای نییر آفاق سرگون ممالک عراق شد و نفی بمرکز بلغار
پرشقاق در سجن اعظم قرار یافت و در مرکز شدت ماتم استتقرار
هیچ صبحی راحت جان نیافت و هیچ شامی سر و سامان نجست شدت
آلام بدرجه رسید که سه سال قبل از صعود وجود مبارک چون سراج
میگداخت و مقصود از حمل این مصائب و رزایا و تحمّل انواع آلام
و قضا یا تربیت نفوس انسانیّه و تخلّق با خلاق رحمانیّه بود و ترقی
بشر در مراتب سامیه مواهب جلیل اکبر تا این جسم مرده امکان
بنفحه حیات حضرت رحمن زنده گردد و انوار سا طعه کمالات الهیّه
ظلمت نقائص بشریّه را زائل فرماید شام تاریک اخلاق و افکار و
اطوار نادانی منتهی شود و صبح نورانی موهبت و عنایت و عاطفت
رحمانی طالع شود این گلخن تلویث گلشن تقدیس گردد و این
خارستان ذلت و خذلان گلستان عزت و احسان شود و این مطموره
نقص و جهل معموره علم و فضل گردد و این ملح اجاج نادانی
عذب فرات دانائی شود پس ای دوستان حقیقی و پیاران الهی
پندونصائح آن مشفق مهربان را فراموش نفرمائید و تعالیسم

سماشی آن محبّ معنوی را از خاطر مبرید الواح مبارک را در شب و روز تلاوت کنید و او امر مقدّس را اطاعت مظاهرافت و محبّت باشید و مطالع وحدت و موهبت همّتی کنید و زحمتی بکشید تا این عالم انسانی در جمیع مراتب حتّی در مرکز خاک ترقیّات عظیمه نماید و آثار عجیبه بنماید و در شئون کمال مظهر آیات باهره ذوالجلال شود قوّت ملکوت در مرکزنا سوت رخ بگشاید و تأیید ربّ و دود شاهدانجمن عالم وجود شود جهان جنت ابهیی گردد و کیهان بهشت حضرت یزدان ای احبّای الهی عون و عنایت ملکوت ابهیی با شماست و فضل و جود جبروت اعلیّ ممّد شما

۴۷ ای یاران الهی شمع هدئی روشن و ساحت دلها رشک گل زار و چمن افق امکان از پرتو لامکان پرنور و مطلع آفاق از اشراق نیرمی شاق غبطه صحرای طور ندای جانفزای سبحان ربّی الابهی از صوامع ملکوت بلند است و از صلاهی جان بخش حضرت جبروت مجامع ناسوت نیز در وجد و طرب نسیم عنایت از گلبن احدیّت در مرور و راحه گلشن هدایت در سطوع طیور قدس در حدائق حقایق و معانی در تغنی و مطرب الهی در بزم روحانیان با چنگ و چفانه در احسن آغانی دهدد بشارت کبریّ از سبای ملکوت ابهیی

در پرواز و بلبل ریاض راز با عجز و نیاز در نغمه و آواز گل‌های
 صبرگ معطر در طرف چمن شکفته و خمهای مل در می‌کده عشق بجوش
 آمده جام معانی سرشار است و ساقی الهی شاهدا نچمن ابرار
 جمیع این مواهب از فضل و اللطاف جمال ابهی روحی لاحقاً ثه الغداء
 ای یاران الهی و یاوران روحانی وقت انشراح و افراحت و
 هنگام نشئه اقداح راح بذکر آندوست یکتا مشغول شوید و بیاد
 آن یارنا زنین و جمال مبین بپردازید و جمیع شعوب و ملل را بشارت
 بعنا یتش دهید و بنشر نفاحتش بپردازید و منادی با سمش گردید و
 در بلندی صیت رحمانیتش کوشید و در سطوع انوار احدیتش بشتا بید
 کمر خدمت بربندید و با ستقامت کبریٰ بر خیزید و مقامت بکل ملل
 بشدید القویٰ نمائید قسم بجمال قدم که کل در ظلّ شما واقع و جمیع
 مسخر هر رخ ساطع تأیید ملکوت ابهی متتابع و جنود ملاء اعلیٰ
 مترادف عون الهی ظهیر است و صون ربّانی دستگیر و جمال ابهی نعم
 المجیر حضرتش ملجأ و پناه آوا رگان است و ساحتش مأمن و آرامگاه
 این بیسروسا مانان اسیر سبیل او هستیم و ذلیل درگاه آن مجیر جلیل
 مشغول بقوت و اقتدار او گردید و مشغوف نفوذ او شتار عهد و
 میثاق او اوقات را صرف اشغال بذکر و تذکیر غافلین متزلزلین
 ننمائید و آما وقف دفع شبهات ما رقین نفرمائید چه که اوقات و
 آما عمر عزیزتر از آنست فسوف ترون المتزلزلین فی خسران مبین

۴۸ ای احبای الهی و اما حضرت رحمانی لسان را
 بشکرانه الطاف ربّ مجید بیا را شید و قلب را با حساسات ممنونیت
 و خوشنودی از حضرت فعال لما یرید مزین نما شید که در این کور
 اعظم محشور شدید و در این دورا قوم مشهود گشتید در ظلّ سدره
 منتهی داخل شدید و در سایه شجره طوبی مأوی نمودید بر شاطی
 بحر الهی وارد شدید و بر مناهل عذب فرات توحید حاضر گشتید
 از حدائق رحمانی اشما رمعانی چیدید و بسر منزل بقا بفضل و
 موهبت کبری رسیدید در دبستان الهی داخل شدید و نزد ارباب
 رحمانی درس حقائق و معانی خواندید افاضل آفاق و نحاریر
 ارض محروم شدند و شما فائز گشتید علماء و زهاد و عبّاد از شریعه
 بقا مأیوس شدند و شما در بحر الطاف مستغرق شدید امراء و حکماء
 و وزراء و وکلاء در بادیه حرمان مبتلا گشتند و شما بر معین حی
 حیوان وارد گشتید مظهر آیه مبارکه و نریدان من علی الذین
 استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین شدید
 پس بشکرانه این رحمت و بحمد و ستایش معطی این موهبت بکمال
 شہوت و استقامت ہر امر قیام نما شید و بنفحات ملکوت ابہا پیش
 مستبشر گردید و بذکروشنای پیش مشغول شوید و از ما دوش منقطع
 گردید و در سبیل مرضاتش سلوک نما شید و بقوت جنود ملاء اعلایش
 مطمئن باشید و بفیوضات جبروت ابہا پیش موقن گردید تا جنوداً

لم تسروها مشاهده کنید وقت سلطان ا فوق اعلی ملاحظه نماید
 وبا حکام مقدّس و عهد و پیمان و ایمانش متشبّث و متوسّل گردید تا
 ظهور الآیة الکبریٰ و علوّ و سموّ امر الله را مشهوداً بعین بصر و
 بصیرت ببینید

۴۹ ای شمع محبت الله در این قرن عظیم که چشم و
 چراغ قرون اولی و شمس مشرق لامع بر قرون آخری است بکوش تا
 مظهر آیات رحمن گردی و مطلع انوار حضرت یزدان این ایام را
 غنیمت شمر و این اوقات را اکسیر اعظم دان تا رمقی باقی
 قدمی بردار و تا نفسی موجود آرزو و هوس جهان الهی کن تا
 در این کهنه رباط تنگ اسیر آب و رنگ نمایی و چون گوهر تا بناک
 در ا کلیل جلیل وجود مقرّ یابی

۵۰ شمع روشن است و انجمن روحانیان گلزار و گلشن
 نفعات قدس منتشر است و نسائم حداثی ملکوت ابهی روح بخش هر
 مستبشر ندای الهی از جبروت غیب بلند است و ملای رحمن از
 جهان پنهان گوش زده رستمند و ارجمند بحر لطف پرموج است

و موج احسان رو با وج گلزار رحمت است که باغبان عنایست
 بدست خویش تزیین نموده و مرغان چمن رحمانیت است که رشک
 طیور بهشت برین گشته ر حیق مختوم است که نشئه بخش دماغ
 مواقع نجوم است و کأس طهور است که طافح بمزاجها کافور است
 ای دوستان تا چند در زاویه خمولیم و مخمود در این نار و قودیم
 و غافل از مقام محمود چه که جمال موعود مقامی بجهت دوستانش
 مقدر فرموده که غبطه اصفیاست و منتهای آرزوی سرور اولیاء
 و آن مقبولیت و محمودیت در ساحت کبریاست آن مقام منصور است
 منظور است مؤید است موقق است سپاهش جنود لم تروهاست و
 پناهش ملکوت ابهی رایتش یابهی الابهی آیتش علمه شدید
 القوی طوبی لمن فاز به بفضل ربّه الاعلی

۵۱ ای بنده بها این جهان چون هیکی مرده و
 ناتوان جانش کلمة الله است و قوتش تعالیم حضرت یزدان تا
 کلمة الهیه بمثابه روح رحمانیه در هیکل امکان در کمال قوت
 نافذ نگرده هیکل امکان بحرکت نیامده جسم ممکنات زنده
 نشود عالم ظلمانی نورانی نگرده و شئون شیطانی بمواهب
 ربّانی مبدل نشود پس احتیای الهی باید بجان و دل بکوشند تا

علو کلمة الله ظاهر گردد و آثار باهره اسم اعظم منتشر شود
 آنوقت مشاهده نماید که هیکل اکوان در نهایت ملاحظت و صباحت
 و جمال جلوه نماید و مطلع انوار حضرت یزدان گسردد

۵۲ ای جمع روحانیان الحمد لله ما نندشع روشنید
 و بمشابه درختان سبز و خرم در جو بیار و چمن کلّ مشمول الطافید و
 منظور نظر حضرت کبریا پرتوی از عنایت جمال ابهت بر سردارید
 و خلعتی از حریر جنت مأوی در بر بنا ر محبت الله رخ بر افروختید
 و پرده ظنون و اوهام بسوختید جمال حقیقت مشاهده کردید و
 نورانیت جهان روحانیت مشاهده نمودید و در ظلّ شجره حقیقت
 آرمیدید جامی از صهای میثاق بکاف آوردید و سرمست عشق نیر
 آفاق گشتید آن معشوق حقیقی از جهان غیب ندا میفرماید و
 تحسین ثبوت و رسوخ میفرماید که بعد از صعود الحمد لله بقدمی
 ثابت و قلبی راسخ بین خلق محشور گشتید حقاً بنود ملاء اعلی
 موقّق شدید و بجیوش ملکوت ابهت مؤید

۵۳ ای یاران حقیقی چه نویسم که قلب درنهایت است

انجذابست و روح در غایت اشتیاق آتشی از محبت اللّه در دل
 افروخته و شمعی در زجاجه قلب روشن گشته که چون یاد یاران
 خطور کند شعله اش جهان سوز گردد و زبانه اش عالم افروز ملاحظه
 کنید که در این بساط چه قدر محترمید زیرا بند بندگی جمال قدم
 بگردن دارید و حلقه عبودیت اسم اعظم در گوش پس آنچه سزوار
 این عبودیت و بندگیست مجری دارید تا رخ در ملکوت ابهت
 بر افروزید

۵۴ ای یاران الهی ناله و فغان شما گرچه مخفی و
 پنهان است ولی فی الحقیقه بلند و گوش رس اهل آسمانست سمع
 ملائع علی شنواست و عین اللّه الناظره بینا آنچه آمال و
 آرزوی آن اهل وفاست از درگاه احدیت مستجاب و روا و لسی
 نظر بحکمت بالغه امور موکول اوقات و موقوف میقاتست پس
 مطمئن باشید که جمیع آمال و آرزو میسر است و از فضل جمال قدم
 هر معسوری میسر حال با پیدا حباب الهی استقامت بر امر اللّه
 نمایند و بقوه قدسیه محکمت جنود شبها را مقاومت نمایند تا
 بسطوت و شوکت سپاه یقین صفوف ظنون اهل ارتیاب را درهم شکنند
 و از اشتداد اریاح امتحان محفوظ و مصون مانند و در شب و روز

بکوشند تا بنفحاتِ رحمنِ اهلِ شبها را با ستقامتِ دلالتِ نمایند
 و نشرِ رائحهٔ محبتِ الله کنند و آفاقِ وجود را معطر کنند و با نوارِ
 اخلاقِ الهی عالمِ امکان را روشن و منور نمایند

۵۵ ای ناظر بملکوتِ آیاتِ نفحاتِ خوش گل وریا حسین
 مشامِ خاکیان را معطر و محفلِ جسمانیان را معنبر نماید لکن بوی
 مشکِ جان و رائحهٔ عطرِ رحمنِ جهانِ روحانیان را معطر و قلبِ سوب
 آزادگان را زنده و مهتر نماید رائحهٔ قمیصِ یوسفی بعبسوب
 مشتاق را جان بخشد و نفحهٔ گلستانِ الهی در مشامِ عندلیبِ گلزار
 معانیِ مقبول و محبوب آید شهد فائق در مذاقِ سالم مطبوع است
 و نورِ صباحِ در چشمِ حربا مقبول و محمود غرابِ بیوفا از نغمات
 بلبلِ گلزار صفا محمود و ملول گردد و جفدانِ بیحیا از جلوهٔ طاووسان
 باغِ دلگشا محصور و مقهور شوند

۵۶ ای مستضی از نورِ جودِ الهی صفتِ جود و بخشش و
 عطا و احسان وقتی در حقیقتِ انسان تحقق یابد که در سبیلِ خدا
 بجانفشانی برخیزد و دستِ عطا را از آستینِ محبتِ الله برون آورد

وهرجهان وجهان نیاں فیض صفات قدسیہ میذول دارد

۵۷ ای یاران الهی عصراست و جمیع امم و ملل در
 حبس و خصر مگر آزادگان الهی و احرار و ابرار در آستان مقدس
 نامتناهی زندانی تنگ تراز عالم امکان نه و نوع انسان
 در این زندان پریشان و سرگردان هر نفسی از قیود این قفس
 آزادی یافت ب راحت نفسی کشید ولی سائترین مانند کرم مهین
 در طبقه پست ترین زمین اسیر ما و وطن خراطین ارض شدند و عالم
 وجود را منحصر بجهان خاک فرض کردند سبحان الله زندانیان
 چنان گمان نمودند که طیر گلشن الهی را در قفس زندان حبس توان
 نمود و نفس مشکینش را قطع توان کرد بلبل گلبن معانی چون
 شهر تقدیس بگشاید در لانه لامکان آشیانه نماید از زمان و مکان
 فارغ است و مانند نجم بازغ در افق انقطاع طالع و لائح ای
 یاران الهی در سبیل جمال مبارک قسم بروی دلجویش زندان
 ایوان کیوان است و سجن پرمحن گلشن آسمان ربّ ربّ زدنی ذلی
 و بلائی و محنی و ابتلائی فی سبیلک لانّ هذا غایة بغیتی و منتهی
 موئلی و راحة روحی و فرحی و سروری حباً بجمالک و توجّهاً الی
 ملکوت قیومیتک ای ربّ هؤلاء عبادک توجّهوا بباک بقلوب

صافیه و نفوس زکیّه و ارواح مستبشره و آذان صاغیه و عقول
واعیه و اعین باکیه فی محبتک ربّ زدهم حبّاً و عرفاناً و عزّاً
و شرفاً و مقاماً و جعلهم ائمه یرثوا ملکوتک و یتضرّعوا الی
جبروتک و یتستفیضوا من فیض لاهوتک انک انت القویّ المقتدر
العزیز الکریم المستعان ای احبّای الهی هر چند گرگان در
کمینند و درندگان خشمگین تا آهوان برّ وحدت را بدست آرند
و آنچه مقتضای طینت است مجری دارند ولی شما توکل بحضرت
دوست نمائید و تجرد از مغز و پوست جوئید واقف سرّ فدا گردید
و قائم بخدمت جمال ابهتی فرح و سرور در انقطاع و انجذاب و
اشتیاق بملکوت ابهاست و تان نشئه صهای محبت الله حاصل نگردد
نور فرح الهی و سرور رحمانی ندرخشد اگر جمیع اسباب وجد و طرب
و شادمانی آماده گردد و نفعه روحانی نوزد عاقبتش نومید است
و حسرت ابدی لهذا باید احبّای الهی جمیع توجهشان بملکوت
رحمانی باشد تا ابواب سرور و شادمانی از جمیع جهات مفتوح
گردد

۵۸ ای مشتاق ملکوت ابهتی طائر عنایت از آشیان

الهی پرواز نمود و مراتب وجود را طی کرد تا بمنزلگاه عالم
انسانی رسید و بهر سمت پرواز نمود تا در عرصه قلب تو لانه کرد

این طیر دست آموز پروردگارا است و این باز از ساعد شهریار
 آمد قدرش را بدان و مهرش را گران کن تا صیدا فکن گردی و شکار
 گیر چه که این شهباز را منقار از فولاد معدن اسرار است و چنگش روئین
 و آفت هر شکار بآنچه مقصود است پی بر

۵۹ ای مشتعل بآتش محبت الله شعله‌ئی در آن مجمر
 زن تا بوی خوش عود و عنبر مشام سگان آن کشور را معطر نماید
 شب و روز در تهذیب اخلاق و تقدیس نفوس اهل وفاق و نصیحت
 معشر آفاق و تشبیت میثاق بکوش تا از سر و ملکوت غیب ابهی
 ندای و ابشری و یا بشری شنوی و چنان بجوش و خروش آئی که
 خروس سحری گردی و بانگ حیّ علی الصّلاح حیّ علی الفلاح
 حیّ علی التّجّاح در صبح میثاق بر آری

۶۰ ای یاران روحانی و اماء رحمان این خاکدان
 فانی جفدان نادانرا سزاوار و این گلخن ظلمانسی طیور
 ترابی را لایق بلبل معانی را آشیان گلشن الهی است و
 مرغان اوج عزّت را لانه و مکان ملکوت رحمانی بیخردان چون نظر

بآلایش این عالم فانی نمایند گمان آسایش کنند و در آرزویش
 افتند منجذب ظلّ وسایه گردند و از ذی ظلّ غافل مانند زیرا
 جهان ناسوت ظلّ زائل ملکوتست و عالم ارضی اشرفی از عالم
 آسمانی سبحان الله شیفته قطره گردند و از دریای محیط بی بهره
 شوند و مشتاق ذره گردند و از شمس حقیقت بی نصیب مانند دل
 بحیات دنیوی بندند و از زندگانی سرمدی بگذرند بآب و گل
 پردازند و از جهان جان و دل غافل مانند و ما یا و تعالیم الهیه
 انسانرا از شئون فانیه بیزار کنند و از جهان تاریک و تنگ فرار دهد
 و بعالم انوار رساند ملاحظه در جمیع طوائف و ملل و قبائل و دول
 نمائید که کلّ مانند موران در تحت اطباق تراب لانه و آشیانه
 نمایند و آذوقه‌های اندوخته کنند بغتة بارانی آید و سیلی برخیزد
 و خانه و لانه و آشیانه و آذوقه جمیع را از میدان برد و محو و
 نابود کند اینست مثل اهل دنیا چنانکه واضح و آشکار مشاهده
 مینمائید ملاحظه در ایران و مجلسیان نمائید که در مدتی قلیله
 چه طوفانی و چه انقلابی ظاهروعیان شد با وجود این باز غافلان و
 جاهلان و بیخردان دل با این دنیا بندند و بفکر کم و بیش افتند
 از اقبال بوجد و طرب آیند و از ادب و محزون و دلخون شوند الا
 انهم فی خسران مبین پس عاشقان جمال رحمن و مشتاقان انوار
 طلعت یزدانرا لایق و سزاوار چنانست که در جمیع شئون از این خلق

ممتاز با شدند و محرم را زونیا زگردند جمیع کائنات را بظلم خویش
 آرند در جهان دیگر پرواز کنند و در عالمی دیگر سیر و تماشا
 نمایند آیات هدی گردند و آیات ملاء اعلیٰ شوند مرغان
 چمنستان حقیقت گردند و در گلستان وحدانیت واحدیت با بدع
 الحان بتسبیح و تقدیس حی توانا پردازند

۶۱ ای طالب جمال مختار بذیل تقی تشبث نما
 و بعروه و شقی تمسک کن توجه بملکوت ابهی کن و تفتظن در
 موانع و حجابات در اقلیم عبرت سیاحت نما و در ممالک قدرت
 آیات کبری مشاهده فرما چشم بصیرت بگشا شعله نور سیناء بین
 گوش حقیقت باز کن نداء محبوب ابهی را از افق اعلیٰ استماع نما

۶۲ ای بنده خدا هیچ دانی که موقّق بچه موهبتی
 گشتی از شمع هدی زجاجه دل را روشن نمودی و از یوسف الهی
 بوی پیراهن یافتی محروم ناسوت بودی محرم لاهوت گردیدی
 مأیوس نایب بودی مأنوس دلبر موعود گشتی نادان بودی دانا
 گردیدی بیگانه بودی آشنا گشتی خواب بودی بیدار شدی

غافل بودی هشیار گردیدی این چه موهبتست و این چه عنایت
و این چه هدایت خوش باش خوش و شکرانه نما

۶۳ ای مستنیر بنور هدی صدهزار عرفا و فضلا
سالهای دراز ریاضت کشیدند از هر مشقت چشیدند و راه طلب
پیمودند و در صحرای اشتیاق ناله پر حسرت از دل و جان بر آوردند
و چون جمال جانان از افق امکان اشراق فرمود و در انجمن آفاق
کشف نقاب نمود کَلِّ محتجب با وهام و افکار خویش شدند و از
جمال معلوم محروم ماندند یکی مدهوش جام پر دُر در حکمت اشراق
شد و یکی سرگشته بادیه تصوف و اوهام گردید و یکی در عمق
دریای فنون پرجنون مستغرق شد و یکی در مزابل اشراف و علامات
گرفتار گشت مشهود و معلوم شد که جمیع دعواها کذب بود و جمیع
اشتیاقها تصور محض تشنه چون سلسبیل الهی بیند صبر و تحمل
نتواند عاشق چون جمال معشوق یابد زمام از دست دهد اما تو
شکر کن که در چنین عصری بیدار شدی و در چنین وقتی هوشیار جام
الطاف از دست ساقی عنایت کشیدی و حلاوت ایقان بجمال رحمن
چشیدی طوبیٰ لك شمّ طوبیٰ لك

۶۴ ای منجذب الی ملکوت البقاء شمع روشن است
 و گل در چمن انوار است که از افق غیب نوار است و جام
 حقیقت که لبریز در بزم تبریز و سرشار است الحان است که از
 حنجر طیور حدیقه وفا نمایانست گوش هوش از نداء الهی مهتر
 و مذاق از شهد عرفان نیر آفاق ملتد اهل بصیرت در جوش و خروشند
 و خفاشان در زاویه خاموش در خواب خرگوش تو که چشم بینا گشودی
 و دل بجانان دادی و گوی از میدان ربودی بتسبیح و تهلیل
 محبوب یکتا مشغول شو تا شکرانه این نعمت کنی و ازدیاد موهبت
 طلبی

۶۵ ای یاران رحمانی فیض وجدانی و فوز نورانی
 از نتایج شبت بر محبت الهی و استقامت در سبیل ربا نیست
 در آیه مبارکه میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبَّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا
 تَنْزِلْ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةُ اِیْنَ مَلَائِكَةُ تَأْتِیْدُاسْت اِیْنَ مَلَائِكَةُ
 تَوْفِیْقُاسْت اِیْنَ مَلَائِكَةُ رَحْمَتُاسْت اِیْنَ مَلَائِكَةُ مَوْهَبُاسْت
 اِیْنَ مَلَائِكَةُ الْهَامُاسْت اِیْنَ مَلَائِكَةُ اَطْمِیْنَانُ وَاِیْقَانُاسْت یَعْنِی
 اِیْنَ مَقَامَاتِ عَالِیْهِ وَفَضَائِلِ رَحْمَانِیَّهِ اَزْ نَتَاجِ شَبْتِ وَاِسْتِقَامَتِ
 اسْت نَفْسُ ثَابِتٌ نَابِتٌ گَرْدَدُ وَشَخْصٌ مُسْتَقِیْمٌ مَظْهَرُ فِیوضَاتِ عَلَیِّیْنَ
 شُود شَجَرِ چُون رِیْشَه نَمَایِد سَبْزُ وَخَرْمُ گَرْدَدُ وَبَرْگُ وَشَكُوفَه نَمَایِد

و میوه خوشگوار ببار آرد بنیان چون پایه متین دارد ایوان
 شود قصر مشید گردد و رکن شدید شود پس تا توانید شبسوت و
 استقامت بنمائید تا مظهرالطاف ربّ جلیل گردید تجلیات
 رحمانیه مشاهده کنید و فیوضات غیبیه ملاحظه نمائید من در
 صبح و شام بدرگاه احدیت تضرع و لابه نمایم و شمارا تأییدات
 سبحانیه و توفیقات سمائیه طلبم تا در این عالم ظلمانی جلوه
 نورانی کنید و با خلاق و فضائل انسانی عالم وجود بیارائید
 شب و روز بکوشید تا امر خیری از شما سرزند و روز و شب تضرع
 و زاری نمائید تا بخدمت عالم انسانی موفق شوید این است
 موهبت کبری

۶۶ ای مشتاق جمال ذوالجلال در این کور کریم و دور
 عظیم بکوش که نصیب او فربری و اخلاقت چون مشک اذفرجهانی
 را معطر نماید یوم یوم فضل عظیم است و مطلع آفاق نورمبین
 اشعه ساطعه شمس حقیقت آفاق کائنات را روشن نموده است و
 انوار مزیئه از ملکوت احدیت ملکوت وجود را رشک ماه منور
 کرده پس تو که مظهر هدایت گشتی قدر این عنایت را بدان چه که
 موهبت چون با معرفت جمع شود نور علی نور گردد

۶۷ ای مهتدی بهدایت کبری حضرت احدیت هرچند
 ازهرستی پاک و مقدّس و ازهروصفی مبرّا و منزّهست ولی هر
 هستی از پرتو هستی اوست و هروصفی آیتی ازبزرگواری اوچون
 تجلیات رحمانیه مقدّس ازوساطت کونیه جلوه نماید جوهر
 تقدیس و تنزیه تحقق یا بدوچون آیات فردا نیّه درهیا کل روحا نیّه
 نورانیّه پرده براندازد حقیقت تشبیه و توصیف واضح و آشکار
 گردد اما آن ذات بحت ازهر دو وصف منزّه و مقدّس و در آن ساحت
 نه آن تنزیه را جلوه و نه آن تشبیه را رخنه پس باید قدم را
 از عالم هستی و عدم و نیستی و قدم هر دو برداشت و در عرصة گذاشت
 که این شئون و مراتب را راهی نه و این تصوّرات و تفکّرات را
 رونقی نیست

۶۸ ای عبدآستان بها حسن و قبح هر دو در عالم
 انسانی علم افراخته و در میدان امتحان جولانی ساخته
 نورانیّت حسن درجهین مبین یا را نرحمانی جلوه نموده و ظلما نیّت
 قبح در وجه ظلمانی اهل غرور ظاهر و واضح گشته این وجه
 مطلع نور هدی است و آن وجه معرض ظلمت دهما ء این جبین
 نور مبین و آن عارض معرض عداوت و بغضا ء و کین این هیکل

روح مجسم و آن هیكل موت مشخص چه قدر تفاوت در میانست و چه قدر امتیاز واضح و عیان شکرکن خدا را که وجه نورانی یافتی و نضره رحمانی شناختی و برپیمان الهی ثابت و راستی ماندی

۶۹ ای احبای الهی وقت جا نفشا نیست و هنگام دست افشانی دم حیات جاودا نیست و روز جلوه رحمانی یسوم میثاق است و زمان انتشار انوار نیّر آفاق عین حیات در جریا نیست و نسیم عنایت در سریان شمع هدی روشن است و فجر بقا پرتو بخش گلزار و چمن روح القدس قوه تأیید است و روح الامین مبین معنی کتاب مجید فصل خطاب عنوان کتاب است و رقی منشور صفحه لوح محفوظ است کتاب تکوین است که مبین کتاب مبین است پس گوش بازنمائید تا اسرار ملکوت ابهی شنوید و انوار رفیق اعلی مشاهده نمائید جمال قدم و اسم اعظم روحی لتریه مرقده الفداء هر چند از افق امکان غروب فرمود و از مطلع این جهان افول نمود و بجهان غیب شافت ولی فیض مستمر است و ما فضلش منهم باب رحمتش مفتوح است و کأس عنایتش مملو شجره مبارکهاش بارور است و بقیعه مقدسه اش پراز حدائق پرثمر روح القدس تلقین مینماید و جبریل امینش تأیید میکند

پس ای یاران دل با لطفش بندید و چشم بعنایتش بگشا شید
مخموم مگردید محزون مشوید

۷۰ ای مقبل مقبول درگاه الهی نظام بردو قسم است
نظمی که مطابق عالم طبیعت است و نظمی که مطابق صورت
حقیقت اول انبعاثات شهوانیست ثانی سنوحات وجدانی
از آن جسم عنصری با هتزاز آید از این روح الهی در فیضان
آن راحت تن را کافل این آسا پیش جان و وجدان را ضامن پس
باید کوشید و جوشید تا نظام کونی مطابق آن نظم کلی و ناموس
عمومی گردد آن وقت صورت مطابق معنی شود و مجاز عنوان
حقیقت گردد

۷۱ ای ناظر بملکوت الهی چندیست که از آنصفحات
نفحات قدسی بمشام این مشتاقان نرسیده و پرتوی از اشعه سا طعه
محبت الله از مطلع آمال ندیده صبر و سکونست و وقار و
تمکین در کل شئون صبر و تمکین میوه شیرین دارد جز در نشر نفحات
الله و تأتی و سکون محبوب جز در محبت جمال مقصود پس ای

مخمور جام سرشار صهای محبت اللّٰه جوش و خروشی کن و شعله و شوری در افکن آتشی بقلوب افسرده بزن و نسیمی حیات بخش از مهبّ عنایت بجو شجری با ثمر شو و کوکبی با هر در افق انور گرد این ایام فانی بگذرد و این عمر بی ثمر منتهی شود عاقبت این نهار لیل ظلما نیست و پایان این مجموعی پریشانی و نهایت این توانگری بی سروسامانی پس تا در این قنديل روغنی است و در این عنصر ضعیف قوتی جهدی بلیغ لازم که درز جابه موهبت افروزد و در مشکاة عنایت بسوزد و این جسد عنصری بقوت روحانی حمل ثقل اعظم نماید و این ثقل عظیم بلایای سبیل الهی است چون روح ببشارت الهی مستبشر گردد این جسم نحیف و جسد ضعیف در نهایت راحت این ثقل را عین خفت یابد بلکه متلدّد و متنقّم گردد و نشو و نما یابد و تأثیر نماید و برهان اعظم این مدّعا آنکه بلایا و محن و رزایا ء سرّ و علن و مشقات و زحمات و مصیبات گوناگون که برای این عباد از سنّ رضیعی تا بحال وارد اگر بر جبل حدید نازل میشد البتّه مضمحل و نابود میگشت با وجود این الحمد للّٰه در نهایت مکانت مقاومت شد و حال آنکه نحالت جسم در غایت ضعفیت است پس جسم نیز تابع روح است و ظاهر عنوان باطن پس تا توانی کاری کن و چاره شی بنما که در جمیع احوال مشتعل و متحرّک و مستبشر باشی

۷۲ ای عاشقان جمال ابهی اهل مجاز چون تعلق

خاطری بآب و رنگ در عالم خاک یا بند از جان بیزار گردند و
خویش را فراموش نمایند و مانند دریا بجوش آیند سر و سامانی
نجویند و راحت و آرامی نخواهند هر شامی گریانند و هر صبحی
نالان و سوزان مادام اهل مجاز را چنین اهتزازی دیگر معلومست
عاشقان جمال حقیقی را چه ساز و آوازی عشق خاک چنین حیرت
و وله بخشد دیگر معلومست که جان پاک چه کند باری امروز
روزیست که باید عاشقان جمال ابهی جانفشانی نمایند و بقرها نگاه
عشق بشتابند روح حقیقی بخشند و شمع رحمانی برافروزند آهنگ
عراقی بنوازند و نغمه حجازی برآرند تا قلوب را بحرکت آرند و
نفوس را زنده نمایند و ارواح را نشئه و فرح بخشند جشن الهی
برپاکنند و بزم محبت الله بپارایند تا بانك و آهنگ آن محفل
و آواز و شهناز آن بزم بی نظیر بفلک اشیر رسد و اهل ملکوت
ابهی بوجد و طرب آیند

۷۳ ای یاران عبدالبها هر چند مدتیست که بوا سبطه

قلم و مداد باشما گفتگوئی ننمودم ولی در عالم روح و فؤاد
همیشه بیاد یاران جمال ابهی مألوف بودم دمی فراموش ننمودم

و نفسی نیا سودم بلکه در نهایت تضرع و ابتهال بودم که آن احوالی
رحمانی و دوستان الهی از ملال جسمانی و روحانی در جمیع شئون
و احوال محفوظ و مصون باشند و موفق بآن گردند که بگفتار و
رفتار و کردار برابر و اشرار هر دو ثابت و محقق گردند که این
حزب مظلوم مفتون جمال ابهی هستند و منجذب نفات قدس از افق
اعلیٰ زیرا این بیان و تشبیهان و خلق و خوی و روش و سلوک و
فضائل و کمالات از فیوضات نور قدم و اشراقات اسم اعظم است
مقصداً است که حقیقت انسانیّه باید مانند آئینه از شعاع آفتاب
حقیقت روشن باشد و الا سنگ سیاهی و ظلمت اندر ظلمت است
و شعاع شمس حقیقت عرفان است ایمان است ایقان است اطمینان است
انجذاب است التها ب است و استمرار در نشر نفات است ای یاران
الهی ایّام بسرعت اتمام یابد مالک و مملوک گمنام گردد
نه اثری نه شمیری نه برگی نه شکوفه‌ئی جمیع مظهر هل اتی
علی الانسان حین من الدهر ولم یکن شیئاً مذکوراً گردند مگر
نفوسی که بکلی از نفس و هوئی بیزار شدند و مطلع انوار همدی
گشتند مهبط اسرار شدند و سر حلقهٔ ابرار گردیدند آنان مانند
نجم زاهر از افق حقیقت تا ابد لآباد با هرند پس بکوشید تا
از صهباء استقامت کبری بنوشید و بنهایت قوت در جمیع موارد
مقاومت اهل غفلت نمائید و لوا جمع علیکم من علی الارض کلّه

لاتخافوا ولا تنهوا واعتمدوا على اتّحاد جنود من ملكوت الله
 راحت ایّامی چندن جوئید در عاقبت نگرید ملاحظه نمائید که نتایج
 محموده در اعمال و اطوار چه نفوسی موجود این دقت سبب عبرت
 شود و انسان بحقیقت پی برد الهی الهی هؤلاء ارقباء لك
 اذلاء ببابك فقراء اليك ضعفاء بين يديك قدّر لهم كلّ خير
 واحفظهم عن كلّ ضير واجعلهم حماة حصنك الحصين ورعاة اغنامك
 فى تلك الاقاليم ورماة ناقض عهدك بسهام سلطان مبين وبرهان
 عظيم واجعلهم سرجاً ساطعة بفيض النور المبين حتّى يقوموا
 اشدّ القيام على اعلاء كلمتك فى ذلك القطر السحيق ربّ ربّ
 هؤلاء طيور ضعاف اجعلهم نسوراً فى اوج اللطاف وصقورا لفضل
 والانصاف واحمهم من الاعتساف انتك انت القويّ الوهاب وانتك
 انت العزيز المهيمن المتعال

۷۴ ای حیران جمال حقیقت شئون و آثار بردونوع
 و دو طور یکی در تحت احکام عالم مادیات یعنی در ضمن دائره
 ناموس کلی و قانون عمومی دیگری خارج از قوا عدو جودی و خارق
 قانون محیطی عمومی که بقوت قدسیّه تحقق یابد و چون بدیده
 پاک نگرى جميع شئون مرمبارك را خارق قاعده و قانون عالم

امکان یابی یعنی از حیث مادیات خارج است و از شوائب امکانیات منزّه و مبرا بلکه بانگ ملکوتی زند و صلاهی لاهوتی که ای صاحب بصر قوت ناموس اکبر بین و قدرت ملکوت ربّ عالم انور ملاحظه نما
آثار روح القدس مشاهده کن و آیات اقتدار ملک فر دوس

۷۵ ای اهل علیین هر چند ساکن زمینید ولی بحقیقت

در بهشت برین جهانی در زیر نگین دارید و بیانی چون شهد شکرین در ظلّ نور مبینید و مشمول لحاظ عنایت آن دلبر دلنشین چرا
خاموشید و بی جوش و خروش عون و عنایت جمال ابهی با شماست
و فضل و موهبت ملاء اعلیٰ با شما نارحقیقت شعله زند و ندای
ملکوت غیب ابهی میرسد صد هزار موسی ربّ ارنی گویا نوصدهزار
روح الله با لبیک لبیک در وادی مقدّس پویان عالم با لچنان
پرتوی در عالم ادنی انداخته که انعکاساتش متطابقه تحقیق یافته
جلوه فیوضات غیب لاهوت تجلی بر هوئیات ناسوت نموده و فیوضات
با هره قدم در حیث حدوث خیمه برافراشته ندای یا بهای ابهی
در شرق و غرب امکان بلند شده و فریاد یار پی اعلیٰ بعنان
ملاء اعلیٰ رسیده پس ماکه بفضل و موهبت طلعت ابهی در قطب
این خباء مأوی یافته ایم باید نصیب موفور گیریم و لواء منصور

برافرازیم و کأس مزا بها کا فور بنوشیم و در حدائق زیور بمزمور
 مشکور بسرا ئیم و مظهر ظهور را بستائیم و بفضل و موهبتش
 ببالیم و از فرقت جمال احدیتش بنالیم و از درد عشقش بزاریم
 و تخم خدمتش بکاریم

۷۶ ای بنت ملکوت نامهات رسید و مضمون مفہوم

گردید دلیل تبطل و تضرع بود و برهان انجذاب و التهاب
 خوشا بحال تو که در این حالتی و بر چنین استقامتی ای بنت ملکوت
 رَبِّ الْمَلَكُوتِ شمس حقیقت یک تجلی و اشراق بر امکان و کیهان
 فرمود جمیع کائنات از پرتو آن اشراق هستی و حیات یافتند و در
 عرصه وجود محسوس گردیدند پس جمیع کائنات صفحات آئینه اند
 که شمس حقیقت پرتو فیض افکنده جمیع این صفحات مرا یا هستند و
 حکایت از شمس حقیقت نماید و فیض و احداست و تجلی تجلی
 واحد ولی این مرایای متنوعه مختلفند بعضی در نهایت صفا و
 لطافت و منعکس از پرتو شمس حقیقت و تجلی شمس ظاهر و با هر و لامع
 و مرایای دیگر پر غبار و پر کدر لهذا از استفاضه محروم و
 مهجور مانده احبای الهی مرایای صافی اند که در نهایت لطافت
 و صفا حکایت از نیر آفاق کنند و طوائف دیگر صفحات حجر و مسدر

مغبرند علی الخصوص اهل بغضا و عناد و ظلم و بیداد و تعصب جاهلیّه که از شدّت غبارمانندسنگ سیاه شده اند که پرتو آفتاب در آن سطوع و اشراقی ندارد حال این آئینه ها را که محروم از فیضند نباید بیگانه شمردواغیارشناخت و دشمن دانست و متوحّش شمرد بلکه باید در نهایت محبّت و مهربانی از اعضای خویش شمرد بیگانه نگفت آشنا دانست اغیارنباید شمرد بسیار با پیدانست و بتربیت ایشان پرداخت و دلسوزی کرد و غمخواری نمود و با خلاق رحمانی دلالت کرد تا آن غبار از صفحات آن مرایا زائل شود و اشعه ساطعه شمس حقیقت بدرخشد ای دختر ملکوت زهار زهار با کسی بیگانه مباشید و لومتوحشترین روی زمین و از خدا بیخبر باشد یا خود دشمن باشد بلکه یگانگی طلبیـدو آزادگی او خواهید و فرزانی او جوئید تا این بغض و نفاق و عداوت و جفا و ظلم و عدوان و کذب و بهتان و غرور و طغیان بکلی از میان برخیزد جهان جنت ابهی گردد و کیهان کشور آسمان شود نوع انسان فرشتگان گردند و افراد بشر مظهرالطاف جلیل اکبر گردد این موهبت عالم انسانیست و این هدایت مقدّسه ربّانی ای بنت ملکوت از محافل آراسته در پوفالومرقوم نموده بودی که در آن محافل بتبلیغ مشغولید اگر استقامت نمائید و تحمّل مشقّت کنید و ملال نیارید یقین عنقریب آن اقلیم روشن گردد و

شمس حقیقت برتلال و دیار بتابد ای بنت ملکوت فقرا و ایتام
 و عجزه از هر طوائف و ملل را بسیار مکرم دارید و بی نهایت رعایت
 کنید ما نند خادم حقیقی خدمت نمائید و آنرا بزرگوار شمرید
 و خود را خادم لیل و نهار دانید

۷۷ ای بنده جمال قدم در این انجمن رحمانی
 مذکور و مشهوری و در محفل روحانی مظهر لطف موفور نظر عنایت
 جوهر حدیث نسبت با حباب پیش در کمال وضوح و بحر بی پایان کرم
 در منتهای موج و فیض مشهود پس دل بآن فضل و احسان خوش کن
 و ما سوا پیش فراموش نما تا از معین الطاف خاصه سیراب گردی
 و از کأس عطا سرمست شوی

۷۸ ای یاران من لسان بشکرانه محبوب لامکان
 بگشائید که جهان را برخی چون مه تابان روشن فرمود و
 سراجهای و هاج برافروخت و بعالم لامکان صعود فرمود فیضش
 جاوید است و موهبتش دائم و باقی و در مزید رحمتش سابق است و
 حجتش بالغ و کوکب فیضش شارق مواهبش پایانی نه و لطفش را

حصر و انتهای نیست یاران با وفایش بجنود ملکوت ابهتی
 مؤیدند و دوستانش بجیوش ملاء اعلیٰ موقق هر دم بخشی تازه
 و عطای بی اندازه ظاهر میفرماید اطفال را از شدی عنایت
 شیر میدهد و نوجوانان را مانند نهایل بیهمال در حدیقه الطاف
 برشحات سحاب عنایت نشو و نما می بخشد کما ملان را بتجلی کمالات
 الهیه بهره مند مینماید و پیران سالخورده را از باده عشق و محبتش
 سرمست و پرنشئه و نشاط میفرماید ستایش و پرستش چنین خداوندی
 را سزاوار ولایق است که پرتو عنایتش مانند پرنیسانسی در
 فیضانست و نور حدیثش از افق عزت قدیمی چون مه تابان
 ای یاران بشکرانه آن دلبریگانه بپردازید وفرح و طرب
 انگیزید و بدامن الطافش بیاویزید

۷۹ ای مشتاق جمال ذوالجلال آتش عنصری را هر چند

حرارتی شدید است ولی حرارت محبت الله را سورتی عجیب و
 شعله ای عظیم بآن قیاس نگردهد زیرا آتش عنصری حرارتش بجماد
 تأثیر نماید و لکن نائره محبت الله شعله بافاق زندودر قلب
 امکان تأثیر کند پس چون مجمر این آتش گشتی شعله ای بزن که
 پرده او هام شرق و غرب بسوزانی

۸۰ ای جان سوخته آتش فراق در این فرقت پرحرقست
 آهی جهان سوز بکش و فغانی عالم سوز بر آر آتشی در قلب عالم زن
 و شعله در جان بنی آدم بنیاد صبر را بر باد ده و بنیان قرار را
 از پایه بر انداز گریبان چاک کن و موی پریشان کن چشم
 گریان جو و جگر سوزان طلب ناله سحرگاہی کن و زاری صبحگاہی
 در پرحیرت غرق شو و بر خاکستر حسرت نشین آه و حنین کن و ناله
 و انین نما سیل سرشک جاری کن و خون دل غذای روحانی نما
 فریاد و فغان آغاز کن تا درهای ملکوت ابهت باز شود آهنگ
 وصال کن و شاهد آمال بخواه در مقعد صدق داخل شو و در رفیق
 اعلیٰ حاضر و در جوار رحمت کبریٰ ساکن گرد

۸۱ ای غریق دریای محبت اللہ علیک فیوضات
 الملاء الابهی و امطار الفضل من لافق الاعلیٰ در آتش عشق وقت
 سوختن است و قلوب را افروختن و آشفته گان جمال جانان را رسم
 عاشقی و جانبازی آموختن پس ای سرگشته سودائی یک شعله
 نورانی بر افروز و ای طیر آشیان روحانی در این فردوس الهی
 بالی بگشا پروازی بکن و بر این شاخسار معانی بنغمات پاری
 و آهنگ عراقی بغزل خوانی مشغول شو وقت تنگ است و حوادث

ایام درهجوم و جنگا غنیمت را از دست مده

۸۲ ای شمع افروخته اگرشعله فانی دمی روشنائیت

دمیست و محفلت مشکاة پرغمی افروختنت تا بصبح است و
نورانیت درشام ظلام و لکن اگرشعله الهی زنی و پرتوی رحمانی
افشانی روشنیت درعالم انواراست و شعاع ساطعت متصاعد تا
ملکوت ابهی پروانهات طیورشکورحداثق توحیدند حاضر محفلت
انجمن حقایق تجرید پس از خدا بخواه که در زجا جه موهبت روشن
گردی تا در انجمن ملاء اعلیٰ برفروزی و نورت از افق سماء الطاف
برعوالم امکان لائح گردد

۸۳ ای منادی میثاق زینت عالم غیب و شهسود و

علویت حقائق وجود عبودیت حضرت مقصوداست و بندگی آستان
مقدس ربّ و دود این خلعت و تشریف زیبایش هیکل آفرینش است
و این ردا ء موزونترین ردا ء برقامت اهل هوش و بینش پس
با یدکل متفق و متحد شویم و با منتهای آرزو از درگاه احدیت
بطلبیم که این گنج بی پایان را طلسم اعظم گردیم و این در

اصدا ف بحر ملاء اعلیٰ را درج مفخم شویم اگر جولان خواهیم
 این میدان بسی وسیع است اگر مائدهٔ سمانیه جوئیم ایمن
 نعمت بسی لذیذ است اگر کھف منیع خواهیم این ملاذ بسی رفیع
 اگر فصاحت و بلاغت جوئیم این مضمون بسی بدیع است و اگر بحر
 بی پایان طلبیم این قلمزم بسی عمیق است اگر گلزار و گلستان
 خواهیم این گلشن بسی فسیح است

۸۴ ای عبد درگاه الهی در این یوم مشهود که انوار
 سا طعه از افق وجود امکان را روشن نموده است جهد بلیغی نما که
 مظهر آثار با هره گردی و سعیی عظیم کن که مطلع انوار زاهره
 شوی عنقریب بساط وهمی برچیده گردد و اسرار وجود حقیقی
 آشکار شود

۸۵ ای یار قدیم و دوست روحانی دیرین همه گمان
 منما که آنی فراموش شدی و از خاطر محو گشتی در لوح محفوظ و
 کتاب مسطور و رق منشور مذکور و مبسوطی و مشبوت یعنی در هر
 قلب مشتعل بنا رحمت اللہ و جان عبدالبها در ساحت اقدس

ملکوت غیب ابها همواره مشهود بوده وهستی دیگرچه خواهی
 نظر عنایت آن سلطان یفعل ما یشاء با توبوده وخواهد بود دیگر
 چه خواهی ندای عالم پنهان بگوش هوش ما یا عبدی یا عبدی
 متواصل دیگرچه خواهیم پرتو عنایت از جمیع جهات منتشر است
 دیگرچه خواهیم سحاب رحمت در فیضانست وسیل موهبت در جریان
 دیگرچه خواهیم کوکب امرالّٰه در افق تقدیس لامعست وفجر
 کلمة اللّٰه در مشرق توحید ساطع دیگرچه خواهیم پس بشکر
 وثناء پرداز

۸۶ ای سرمست باده الست جام می دمی نشئه بخشد
 ومدّتی خمار آرد وصداع ایراث کند ولی مدهوش صهبای ندای
 الهی مخمور نگردد و خمار وصداع نداند بلکه انتباه یا بسدو
 هوش و ادراک بیفزاید آن شخص جلیل روحانی را چنین باده
 رحمانی باید و چنین نشئه وشادمانی شاید این مستی نه
 هستی آسمانیست و این خمار صبحگاهی نه بلکه آگاهی روحانی

۸۷ ای مشتاق الطاف جمال رحمن آنچه مرقوم

نموده بودید ملاحظه گردید و مطالعه شد حمد خدا را که از کس
 بخشایش سلطان آفرینش مست و مخمورید و از انوار سا طعه از شمس
 حقیقت مستضی و مستنیر در بحر عنایت مستغرقید و در گلزار
 هدایت سائر و مستفیض این اعظم مواهب را از دست مده و ایمن
 الطاف بی پایان را قدر بدان تا ایندانه پنهان در هویت امکان
 بروید و این نجم تابان از افق لامکان بتابد آنوقت انوار
 مشاهده کنی

۸۸ ملاحظه مینمائی که نور حقیقت شرق و غرب را روشن
 نموده شمع ایران آن ممالک بعیده را منور کرده قوت بها لله
 خاور و باختر را بحرکت آورده برهان نظیر آفتاب است حجت
 واضح و آشکار است ولی خفاش نور آفتاب را انکار نماید و جعل از
 راحة گلشن بیزار است کتبی که مرقوم نموده بودی که بعضی
 از مسلمانان در امر بها لله نوشته اند در قرآن میفرماید که
 بعضی از علما تورات و انجیل کتبی رد بر رسول الله مینویسند
 و میگویند این از خداست یعنی مقتبس از تورات و انجیل است
 و آن از خدا نیست و ای بر آنها و آیه قرآن این است و یل
 للذین یکتبون الكتاب با یدیهم ویقولون هذا من عند الله و ما هو من

عندالله باری این تازه‌گی ندارد البتّه هزار کتاب از طرف
 حکما و فلاسفه ردّ بر حضرت عیسیٰ روحی له الفداء نوشته شد و ردّ
 بر حضرت رسول بیش از آن زیرا هزاران تألیف علمای نصاری و
 یهود در دست است که جمیع ردّ بر حضرت رسول علیه السلام است و
 هنوز آرام نگرفته‌اند باز مینویسند مقصود اینست که همیشه چنین
 بوده است تازه‌گی ندارد اینست که در قرآن میفرماید افکلّمَا
 جا نکم رسول بما لاتهوئ انفسکم استکبرتم ففریقاً کذّبتم و فریقاً
 تقتلون یعنی هر وقت پیغمبری از جانب خدا آمد ای علما ای
 امرا شما بتکبر و غرور پرداختید بعضی پیغمبران را کشتید و
 بعضی تکذیب نمودید ملاحظه نماید که در آیام حضرت رسول علیه
 السلام اعظم از این بود لهذا این کتب را اهمّیتی نیست بلکه
 اهمّیت در حجت و برهان است چون برهان ساطع است این کتب جمیع
 هذیان است

۸۹ ای کنیز عزیز الهی چون ندای الهی از ملکوت

باقی بلند شد و بگوش هر هوشمند رسید نارمحبّت الله در جان و
 وجدان شعله زد و از نسیم ریاض ملکوت الله در اهتزاز آمد
 جانی تازه یافت و بنا بر محبّت الله و روح حیات تعمیسه شد

مولود جدید گشت و بجهان تازه در آمد و هر نفسی از استماع آن ندا
 محروم شد عظم ریم گشت و از فضل ربّ الملکوت بی نصیب گردید
 تو که از آن بحر بی پایان اعتراف نمودی و به جمال موعود اعتراف
 کردی یقین بدان که از لطف حق تا پیدی جدیدی یا بسی از آن
 دریا نصیبی یا بی

۹۰ ای بنده بها شروت و توانگری بحطام دنیوی
 نبوده بلکه بفرزانی و جوانمردی یعنی هر که بکان ذهاب حقیقی
 در معادن الهی پی برد و بکنز اعظم گنج جمال قدم راه یا بسد
 آن وقت غنی از دو جهان گردد و توانگر در کیهان آسمان تو غم
 مستمندی مخور ارجمند گردی غصه فقیری مخور با شروت و سامان
 شوی بیچارگی مجو موقت و مؤید خواهی شد

۹۱ ای بنده الهی خوشحال شما که مشامرا بنفحه
 خوش رحمانی معطر نمودی و توجه بملکوت یزدانی کردی و در ظل
 سدره صدانی در آمدی از کأس محبت الله سرمست گشتی و از جام
 موهبت الله مخمور و پرنشسته شدی شکر کن جمال قدم و اسم اعظم را

که با این فوز عظیم موقّق گردیدی و از خوان نعمت جلیل نصیب
بردی نظر عنایت ربّ احدیّت با تست دیگر چه خواهی و چه آرزوئی نمائی

۹۲ ای سرهنگ لشگر نجات و جنود حیات اگر در بیمن
جنود ملکوت سرهنگی خواهی آهنگ ملک لاهوت کن و اگر سالاری
سپاه آسمانی جوئی سر درپای دوست معنوی بنه و اگر فتوح
مداش نخلوب جوئی تیغ عرفان را از نیام بیان برون آور و اگر
گشایش کشور روحانی جوئی سمند انقطاع الی اللّٰه را در زیر
رکاب آر و در میدان جمال و عرصه عنایات ذوالجلال جولانی کن
تا شهسوار معرکه جلال شوی و در این میدان گوئی اندازی و چوگانی
زنی بانوار ساطع از ملکوت ابهی قسم که اگر با این موهبت فائز
شوی فاتح آفاقی و کشور گشای سبع طباق و لوبظا هر بی لانه و
آشیانه باشی و در سرکوی پریشانی بی سرو سامان

۹۳ ای مستوقد نار محبت اللّٰه این آتش اگر چه
پرشعله و سوز است ولی عالم افروز است و چون بحقیقت نگری
این آتش گلشن است و چشمه آب حیات هر مؤمن ممتحن ملاحظه کن

این نیران زندگی جاودان بخشد و این شعله نور زینت کهسا رطور
 گردد وادی ایمن قلب را روشن کند و سینا، سینه را رشک گلزار و
 چمن نماید شجره وجود را طراوت و لطافت و سبزی و خرمی بخشد
 و روح هستی را ملاحظت و صباحت دهد

۹۴ ای احبای عبدالبهاء الحمد لله نفحات قدس
 منتشر است و لثالی عطاء منتشر نورهدی لامع است و کوکب ملاء
 اعلیٰ ساطع ابر رحمت در فیض است و آفتاب موهبت درخشنده و
 تابان نسیم عنایت در هبوب است و نفعه جت ابهی روح پرور شمال
 و جنوب شرق منور است غرب معطر است جهان معنبر خوشا نفوسی
 را که دیده بمشاهده این انوار روشن نمودند و مشام با استشمام
 این رائحه مشکبار گلزار و گلشن کردند ای احبای الهی وقت آنست
 که سرمست جام میثاق گردید و گریبان بمحبت جمال رحمن بدرید
 و در بزم پیمان ساغر عرفان بدست گیرید و مستانه و مشستاقانه
 آهنگ تقدیس و تنزیه حی قدیر را بلند کنید تا شرق و غرب منجذب
 گردد و جنوب و شمال مشتعل شود

۹۵ ای متمسک بعروه وثقی جهانی در جهد و کوشش است
 و عالمی در سعی و کشا کش هر سری را سری است و هر نفسی را هوسی
 یکی در با دیه عیش و عشرت سرگردان و دیگری در پی عزت پویان
 برخی در عقب منصب و بزرگی دوان و بعضی در تیه تجارت واله و
 حیران و جمعی در صحرای وزارت و امارت افتان و خیزان و معدودی
 بر سریر سلطنت معذب و هراسان اگر نصیحت الهی شنوی از جمیع
 این اندیشه ها آزاد شو و از کل این آلودگی ها پاک و مبرا گرد
 و پندگی جمال ابهی جو تا شهریار شهریاران گردی و سرور جهان
 آسمان شوی

۹۶ ای مقربان درگاه کبریا شمع هدی روشن است و
 دلبر موهبت کبری شاهدا نچمن جام میثاق سرشا راست و صهبای
 الطاف نشئه اهل اشراق نور مبین از جبین یا راندلنشین سا طع است
 و با رقه فجر صادق بر آفاق لائح ندای جان فزای جمال ابهی از
 ملکوت اخفی بلند است و فیض نامتناهی آن شمع ملاء اعلی شامل
 حال هر عزیز و مستمند بدرقه عنایتش از جهان پنهان دمبدم میرسد
 و نفعه حیات ابدیه پی در پی میدمد نسیم رخیم ریا ضا حدیثش
 میوزد و مزده وصل میدهد صیت بزرگواریش زلزله در آفاق انداخته

وَأَوَّزَهُ تَقْدِيسِ جِهَانِ نَكِيرِ گشته با وجود اینا شراق بر آفاق گروه
 کوران این النور المبین فریاد برآرند و سرگشتگان این
 الحصن الحصین فریاد کنند و گمراهان این السبیل المستقیم
 نعره زنند صُمُّ بَكْمُ عَمَى فِهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ کز شعاع آفتاب پرزنور
 غیر گرمی می نیابد چشم کور ای کاش گرمی را نیز احساس
 مینمودند یکی گوید نَمْرَانَجِيلِ انْقِطَاعِ بَشَارَاتِ است و دیگری
 گوید اَبْدِيَّتِ شَرِيْعَتِ مُوسَى مَصْرَحِ آيَاتِ تَوْرَاتِ وَقْتَلِ مَدْعَى
 اسْتِقْلَالِيَّتِ وَلَوْ بَظَهْرِ مَعْجَزَاتِ دِيْغِرِيْ گويد ختميت صريح قرآن است
 و دیگری گوید مَوْعُودِيَوْمِ مَسْتَفَاثِ است گروه کوران هر یکی در
 صحرای حیرت سرگردان و شمس حقیقت از افق احدیت در نهایتا شراق
 و پرتو پر حرارت شعاع لامعش فریاد برآرد که ای ابرهای تار
 و تاریک بقوت حرارت چنان این غیم کثیف را از هم متلاشی نمایم
 که اثری از آن در آفاق نگذارم و به تمام قوت اشراق نمایم مقصود
 این است که اسم اعظم روحی لاحقاً الفدا قوت روحانیتش چنان
 در آفاق تأثیر فرماید که قواء متفادّه عالم ظلما نیرا در مغرب
 نیستی متواری کند هذا هو الحق المنير وما بعد الحق الا
 الضلال المبين

۹۷ ای جانهای پاک پاکی و آزادی بدست نه بتن
 بجانست نه بجامه و پیرهن انسانا گر آلوده با بین خاکدان گردد
 جامه اگر پرنده و پرنیان باشد چه فائده و شمردهد خلعت بایسد
 رحمانی باشد و پیرهن نورانی گردد هر چه تعلق بعالم بسالا
 دارد پاک و مقدّس است و آنچه از این خاکدانست اگر شمراتش
 منتهی بجهان آسمان نگردد آلوده و ناپاک بهر چه از حقّ دور شوی
 و از یار مهجور گردی مذموم و منفور و بهر چه بدوست نزدیک
 شوی مقبول و ممدوح انسان باید نظر نماید و بصر جوید آنچه
 سبب دوریست از آن بیزار گردد و آنچه واسطه قرب و نورا است باید
 بآن بیدار شود خلق عالم کلّ مستغرق در بحور این دار غرورند
 و از حقّ و رضایش محروم و مهجور هر چیزی خواهند جز خدا و هر
 دردی طلبند بجز دوا در هر رهی پویند جز سبیل هدی و هر
 سخنی گویند بغیر از ذکر دلبر بیهمتا پس شما همّتی نمائید
 و قدرتی بنمائید تا خفتگان بیدار گردند و بیهوشان هشیار شوند
 بیگانگان آشنا گردند و گمراهان راه هدی پویند چشمها کور است
 و گوشها کر و زبانها گنگ کورانرا دیده روشن کنید و گنگانرا
 زبان بگشائید و کرانرا گوش هوش دهید و مردگانرا زنده نمائید
 تا آنکه در درگاه احدیّت موقّق بسنوحات رحمانیّت گردید و در
 آستان مقدّس مقرب حضرت احدیّت شوید از عالم مجاز نجات یافته

۹۸ ای دوست موافق در وقتیکه آتش حرب در اطراف
 جهان شعله زده و روز بروز در از دنیا داست و احزاب عالم مانند
 گرگان خونخوار یکدیگر را درانده و میدرانند ما و شما در فکر
 آنیم که آتش قتال خوا موش گردد و نور محبت بتابد و در بین ملل
 و دول عالم الفت و یگانگی تأسیس یابد جمیع در فکر آنند که
 بنیان انسانی خراب کنند ما در فکر آنیم که بنیان انسانی بلند
 نمائیم جمیع میکوشند که نفوسی را هلاک نمایند ما در فکر آنیم
 که حیات ببخشیم احزاب سائره جمیع در دست سیف شاهر دارند
 و ما الحمد لله در دست شاخ زیتون و گل وریا حین داریم و
 یقین بدان که عاقبت ما غالبیم و بعون و عنایت حق ریشه قتال
 و نزاع را بر اندازیم و اساس محبت و الفت بین جمیع بشر
 بگذاریم اینست نهایت آرزوی ما

۹۹ ای حقیقت پرست جمیع خلق پرستش را و همام
 مینمایند و در تقالید آباء و اجداد مستغرقند و بکلی از اسرار

مکنونه الهی بیزار مانند خراسیاب حرکت دوریه مینمایند از کون به کون سیر میکنند از صبح تا شام خراسیاب بیچاره حرکت میکند ولی يك قدم پیش نمیرود زیرا سیرش سیر آسیابست جمیع ناس نیز در سیر و حرکت از مرکز خاک تجا و زنکنند حول عالم طبیعت طائفند الحمد لله تو پروا نمودی و حرکت نمودی کردی از عالم طبیعت بجهان ملکوت پی بردی شکر کن خدا را که چنین قوتی یافتی پس تا توانی همت را بلند کن و مقصد را ارجمند نما تا طیور عقول را پروا زدهی و از ظلمت تقالید نجات داده از عالم طبیعت برهانی و بغضای نامتناهی ملکوت برسانی

۱۰۰ ای کنیز الهی چه قدر نیک بخت بودی که ندای

الهی شنیدی و آهنگ ملکوت ابهی استماع نمودی و در محافل محبت و عرفان داخل شدی و نفعه طیبه جنت حیات بمشام آوردی امروز جمیع محافل و مجامع و مساجد و صوامع تنزه گاه خلق گشته اوقات بظاهر بذكر و دعا مشغول و بالفت و محبت مألوف و لکن بحقیقت کل غافل و در شهوات نفسانیه منهمک و با وهسام و آرزوی خویش مشغول نه قلبی پاک و نه جانی تابناک نه تضرعی و نه تبتلی نه احساس روحانی نه انجذاب وجدانی نه محبت

والفت قلبی ولی محافل بها ئی نورا نیست روحا نیست رحما نیست
 محرک قلوب و مبشّر ارواح انسانی حال بدایت تأسیس است
 عنقریب ترقی خواهند نمود و بدرجه ئی رسد که این محافل مجامع
 ملکوت گردد و این نفوس ملائکه عالم لاهوت شوند

۱۰۱ ای عزیز من امروز جهان وجودمانند شخص علیل
 است لهذا محتاج طبیب جلیل تا تشخیص مرض کند و علاج سریع نماید
 و این مرض بداروی سیاسی و درمان آزادی مداوا نگردد و علاج نپذیرد
 زیرا مرض تعلق با خلاق و وجدان دارد و مستولی بجان و دل انسان
 علاجی خواهیم که جانرا زنده نماید و وجدان بپرورد و قلوب را
 حیات تازه بخشد و نوع انسانی را بکمالات رحمانی تربیت نماید
 یعنی شمس حقیقت بتابد و با بر رحمت ببارد و نسیم جانپرور بسوزد
 بهار روحانی جهان بیاراید و کوه و صحرا از فیض نامتناهی
 الهی سبز و خرم گردد طرف بستان حیات تازه جوید درختان برگ
 و شکوفه نماید و میوه تر برآرد صحن چمن گلزار و گلشن گردد و
 ازهار و ریاحین برویاند و مرغان حدائق گلبنانگی از اسرار
 حقایق زنند و سامعان بوجد و طرب آیند باری حال آن طبیب
 روحانی بعالم ظهور قدم نهاد و تشخیص مرض آفاق نمود و بتعالیم

و وصایا و نصایح علاج سریع کرد و دواى بدیع بیان نمودتسا
 جنگ و جدال برخیزد و صلح و صلاح برانگیزد عداوت و نفاق کسه
 مرض شدید آفاق است علاج گردد و خصومت و شقاق از بنیاد برافتد
 جنگ بدل بصلح شود جفا نماند و فارخ بگشاید تعصب دینى و
 نزاع مذهبى و جدال وطنى و مباحثت و مغایرت جنسى نماند کس
 احزاب حزب و احد گردد و جمیع قبائل و امم از یک چشمه بنوشد و
 روی زمین و وطن مألوف عموم گردد و نوع انسان را مباحثت اصول و
 فروع نماند و وحدت عالم انسانی در قطب این جهان خیمه زینست
 عمومیت بشرى بتأیید و توفیقات الهى رایت بر تلال و جبال و
 سهول و قصور و بروج افرازد و بار یاج محبت حقیقى موج زند
 حال آن عزیز مهربان را همتى نمایان باید و نیت خیر بجان و
 وجدان شاید تا خدمت بوحدهت عالم انسانی نماید و خیر خواه عموم
 بشر گردد و بوصایا و نصایح الهى عمل نماید و بتعالیم جانپرو
 حضرت بها ء الله قیام فرماید غرب منور کند شرق معطر نماید
 تا حیات ابدیه جوید و مانند کوكب صبحگاهى براعما رو قرون بتابد

۱۰۲ چون جهان انسانی را ظلمات بیگانگی و تفرقه و

اختلاف و اجتناب و بغض و عداوت و جاهل و نادانى و شهوات نفسانى

و درندگی حیوانی احاطه نمود افق عالم را شب تاریک مظلّم کرد
 بقسمیکه بکلی نور را فراموش نمودند و گمان کردند که ظلمت از
 لوازم عالم بشریّتست و انفکاک ممتنع و محال بفتة نور حقیقت
 دمید و افق عالم را روشن نمود و بارقه اش در شرق و غرب انتشار
 یافت دیده هائی که صحیح و سالم بود بمشاهده آن نور فوراً
 روشن شد اما چشمهای ضعیف که در ظلمت علیل گشته از سطوع آن نور
 خیره شده غافلان دیده برهنه نهادند و چشم پوشیدند آن نور
 محبت اللّه است و روح اللّه اتحاد است اتّفاقت علم و عرفا نیست
 فضل و کمالست جانفشا نیست احساسات روحا نیست صلح عمومیست
 ائتلاف عالم انسا نیست وحدت بشریست و حقیقت صورت رحمانی

۱۰۳ ای دوستان حقیقی مکاتبات و مذاکرات بسود
 نوعست قسمی بواسطه اوراق و نوع دیگر برابطه قلب مشتاق
 آنچه بواسطه اوراق جمیع نفوس مشترک و مقتدر بر آن ولی آنچه
 بواسطه احساسات روحانی مخصوص اهل اشتیاق و مختص با هسل
 اشراق لهذا نامه ها فی الحقیقه واصل و تمنّاهای حقیقت
 حاصل و مطمئن باشید که هر یک در اینا نجم الهی حاضر و موجود خا طر
 همدمید و محرمید و مؤانسید باید روز بروز برالفت قلوب

افزود وپوسايط اتّحاً دنفوس تشبّث نمود تا ياران الهی سرخیل
وحدت عالم انسانی گردند و سبب راحت و آسایش کلّ خلق در این جهان
فانی شوند زیرا نادانی عالم انسانیرا سبب اضطراب و پریشانی
گشته و قوای شهوانی جمیع بشر را اسیر غل و زنجیر کرده و نفسوس
متنبّه نگردند که این حیات بی ثباتست و تعلق قلب را نشاید
لهذا کلّ منهمك در شهواتند و اسیر نفس و هوئى اى ياران از طوفان
جهل و عمى موج بغضا برخاسته و سیل عداوت کبریّ شرق و غرب را
سراسر گرفته ظلمت عدوانست که محیط بر جهانست و تیغ جفاست که
در دست اهل خطاست نفسی انصاف ندهد و شخصی از اعتساف نگذرد
اینست که در جهان فخر بدرندگیست و تیز چنگی و مباحات بخونریزیست
و پلنگی ملاحظه نمائید که خون بسی بیچارگان در میدان جنگ
و جدال مانند سیل روان ولی ندانند که بجهت چه جان افشانند
و در چه سبیل خون خویش را فدا مینمایند بسی نهالهای بیهممال
انسانی که در عنفوان شبابی از ریشه برافتد و چراغهای عالم
انسانی ندرخشیده خاموش گردد غنچه های رنگین شکفته مقطوع
شود و ریاحین طیّبه معدوم گردد اینچه اعتسافست و اینچه ظلم
و عدوان لهذا احبّای الهی باید سبب اعتدال گردند و این جهان
تاریک را تا بناک کنند و بجمیع بشر مهربان شوند و بیگانگان را
آشنا دانند محرومان را محرم لطف و احسان کنند و نادانان را

برافت کبریٰ معامله نمایند خونخوارانرا بصفـت فرشتگان
 دلالت کنند که شاید از درندگی رها یابند و جفارا بوفامبـدّل
 کنند خوی مظلومان گیرند و روش آوارگان پذیرند دل بجمال
 باقی بندند و از عالم فانی بگذرند جهانرا آبادکنند و اساس
 موهبت بنیادنهند سبب عزت ابدی اهل آفاق گردند و در آنچه
 ترقی عالم انسانیست در جمیع مراتب کوشند از رخاوت و فتور
 درگذرند و در نهایت جهدوسعی کوشش نمایند تا شمری از شجره
 وجود ظاهر گردد و اثری از حیات مفقود باقی ماند

۱۰۴ ای مقتبس انوارهدی اگر در این کور بدیع و
 دور جدید ببصر حدید ملاحظه نمائی مشاهده فرمائی که جهان در
 این تجلی جمال قدم از مطلع اعظم بخلق جدید فائز گردیده و
 حقیقت وجود بجمیع کمالات غیب و شهود مزین گردیده انوار تقدیس
 از افق توحید بر مطالع تجرید ساطع گشت و غمام تسبیح با مطار
 تمجیدها مع شمس حقیقت از برج اسد لامع شد و باشد حرارت در
 اشرف نقطه ظاهر حال بحسب ظاهرا گرچه آثار باهره این طلوع
 الهی بتمامه در حیز شهود مشهودنه اما در حقیقت وجود تحقق
 یافته و بمقتضای استعداد این عباد ظاهر و عیان گردد

۱۰۵ ای حکیم حاذق تنضعیف و جسم نحیف امکان

بغایت علیل و بی نهایت نحیل و امراض و علل مزمن گشته چاره
جز دریا ق فاروق نه و درمانی جز داروی اعظم نیست علاج فوری
معجون حبّ جمال مبارک و درمان حقیقی شریعت مقدّسه حضرت
احدیّت حبّ اسم اعظم معجونست زیرا جامع جمیع کمالات و شئونست
چون آنشمع درز جاجه آفاق برافروزد پروانه های کمالات از جمیع
جهات طواف نماید و شریعت مقدّسه هر چند مرگب از احکام است ولی
فی الحقیقه بسیط است و مقدّس از ترکیب باری بقوه اسم اعظم
جسم و جان هر دورا شفا بخش

۱۰۶ ای کنیز الهی آنچه نگاشتی منظور نظر من گردید

و بر مضمون وقوف یافتم اگر از جام موهبت کبری مستی طلبی
منقطع از دنیا شو و ببری از نفس وهوی شب و روز بکوش تا قوای
روحانیّه در دل و جان نفوذ یابد از جسم و جسمانی بگذر تا
قوای رحمانی جلوه نماید زیرا تا خاک پاک نگردد از فیض آسمانی
انبات نشود تا قلب ما فی نگردد پرتو شمس حقیقت در آن نتابد
از خدا خواه که روز بروز بر لطافت قلب و بشارت روح و روشنائی
بصیرت و جستجوی حقیقت پیفزائی

۱۰۷ ای بلبل گلستان محبت الله در این عرصه هستی
 که بن و بنگاه نیستی است صدهزار مشغولیت موجود هر کسی
 بهوای پروا زمینماید و بمشغولیتی مشغول و بهوسی مسرور و از
 صهبای مخمور تو که طیر آشیان احدیتی و حمامه حدیقه عنایت
 خود را با پینشون دانیه مشغول مکن و در این باغ زخرف عالم
 فانی لانه و آشیانه مگزین و در این گلخن ظلماتی مای و مسکن
 خواه در حدائق قدس بر اغصان سدره منتهی بنغمه و ترانه به پرداز
 و آغاز آواز کن و بعشق بازی با گل جمال لایزالی دمساز شو قسم
 بجوهر وجود که اگر با این مقام فائز گردی حنجرت مزامیر آل داود
 گردد و آواز تنزیه و تقدیس حضرت ربّ و دود

۱۰۸ ای دوستان این بیسر و سامان خاکدان فانی
 آشیان ترا بیست زاغ و زغنرا شاید و بوم شوم پرمحن را باید
 طیور گلشن الهی آرزوی آشیانه رحمانی نمایند و دل بلانه تقدیس
 در سدره نامتناهی بندند مرغان چمنستان حقیقت روضه رضوان
 طلبند و بلبلان گلشن رحمانیت ریاض ملائکه علی جویند تا با بدع
 نغمات و احسان الحان در آن گلستان بسراپند پس ای مرغان سحری
 بنعت و ستایش حضرت رحمان بهر دایید و در نشر نغمات الهسی

بکوشید کأس هدایت کبریٰ در دست گیرید و انجمن عالم را سرمست
کنید نغمهٔ بنوازید که حیات جاودانی بخشد و موهبت رحمانی
قسم بجمال قدم که این آواز شهنازیست که ذرات کائنات را
بحرکت آورد و جمیع موجودات را بوله و طرب اندازد ذلك من
فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم

۱۰۹ ای ناظر بمنظرا علیٰ در این چندروزه حیات
دنیا خود را بآلایش و آرزوی آسایش آلوده منما اگر راحت سرمدی
خواهی در صون حمایت جمال کبریا درآ و اگر نعمت ابدی جوئی
در ظلّ عنایت و الطاف رحمانی داخل شو این صون حمایت و ظلّ عنایت
انجذاب بنفحات قدس جمال احدیت است

۱۱۰ ای آتش افروخته شعلهٔ محبت الله در این کشور
خاک دل بعالم پاک بر بند و در این عرصهٔ تنگ آهنگ جهان پرگشا پیش
نما از قطرهٔ بیحر راجع شو و از ذرهٔ بشمس عائد از سراب
بدریای عذب فرات توجه کن و از ظلمت کدهٔ تراب بمطلع آفتاب از
فقدان صرف بوجدان قدم روی نما و از اضمحلال بخت بوجدان محض

راجع گرد از عدم بعالم قدم قدم نه و از بیچارگی بجهان آزادی
 نظر نما ملجا، و پناهت ملکوت ابهیست و ملاذ و کف امانت افق
 اعلیٰ از چه افسرده و از چه پژمرده سردرگریبان خمسول مبر
 باوج قبول پرواز کن جان در این خرابه زار آمال هدر مده فدای
 جمال جانان کن

۱۱۱ ای نسیم باغ محبت اللّه اگر هیز عرفان خواهی
 بوی خوش رحمن بجو و اگر مرور در دیار یاران طلبی لطیف
 و خفیف شو در محفل روحانیان چون شمع جمع بر افروز و در مجلس
 ربّانیان چون مشعل عرفان بسوز اگر زندگانی باقی خواهی
 نفعه الهی بمشام آر و اگر حیات جاودانی جوئی در ظل کلمه الهی
 در آ اگر روشنائی ملکوت جوئی رخ بنضره رحمن بیسار و اگر
 راحت جان و آسایش وجدان طلبی در ظل سدره منتهی بیاسا آنچه
 ملاحظه نمائی هباء منبث است و سراب بی اصل ظلّ و شبح است
 و اوهام بی فرع اگر اساس و اصل جوئی عالم حقیقت است و
 بدرقه عنایت تا توانی این مقام طلب و تا قوت و قدرت
 داری در پی این مطلب بکوش

۱۱۲ ای بنده الهی با زرگان ریانی شو و از اقلیم
 امکان با متاعی مقبول در ساحت رحمت بکشور امکان حرکت نما
 تا هر زیان سود بی پایان شود و هر خسران ربح روضه رضوان
 گردد زیرا عالم امکان به پایان سودش زیان است و ربحش خسران
 اما در جهان الهی چون ببازار رحمانی در آشی مظهر فضل و احسان
 گردی و بمتاع خسروان پیبری و از جوهریان گردی لثالی لثلاء
 بدست آری و یا قوت و مرجان مبدول داری تجارت این است و
 با زرگانی آن پس تا توانی ربح عظیم جو و این کنز جلیل طلب
 تا ثروتی با هظه بینی و غنائی طافح

۱۱۳ ای زنده بنفحات محبت الله زبان بذکر الهی
 با زکن و در فضای جانفزای عرفان پرواز کن بیاد حق دمساز باش
 و با نفحات اسرارش همراز عنقریب جهانیا را در زیر خیمه
 یک رنگه یابی و جمیع این شئون زخرفیه از حشمت و دولت و ثروت
 و مکننت را هباءً منبثاً مشاهده کنی پس تو ای طیر آشیانایقان
 توجه بعالم دیگر کن و در دریای بیکران معرفت الهی سیر
 و سفر نما اگر جمالی جوئی جمال باقی بجو و اگر کمالی
 خواهی اخلاق حضرت رحمانی طلب تا از مطلع امکان با نوار حشمت

بی پایان ظاهرگردی و از مطلع عالم بشعاع اعظم لایح شسوی
 طوبیٰ للشابّین طوبیٰ للراسخین والبهائم والروح علیٰ احبّاء
 الرّحمٰن فی جمیع الشّئون والاحوال

۱۱۴ ای صدر منشرح بذکر اللّٰه این عالم امکان
 ظلمتگاه غموم وهموم جسمانی و روحانی و تنگنای محنت و مشقت
 عنصری و وجدانیست صحرای دلگشایش سجن سجّین است و ریاض
 جانفزایش اسفل سافلین شهد شیرینش حنظل و سمّ عظیمست و
 دریاق اعظمش زهری مثل و نظیر حلاوت نوشش سمّیت نیش است و
 صبا حیت رویش زشتی رخسار و جبین عزّت بی پایش ذلّت پایسدار
 است و ثروت بی پایانش فقر و مسکنت بیشمار لکن از افق این
 امکان آفتاب انوری طالع و از مشرق اینا کوان نیّرا عظمی لایح
 که ظلمت شدیدش را مبدّل بصبح امید نماید و طوفان اعظمش را
 راحت بی بدیل سمّ ناقعش را شهد فائق کند و زهر قاتلش را ثمره
 نخل باسق نماید محنت شدیدش را راحت جان نماید و آلام عظیمش
 را موهبت وجدان کند آن کوکب لامع و بدر سا طع آفتاب محبّت اللّٰه
 است و نیّرا نقطاع از ما سوی اللّٰه و قیام با علاء کلمة اللّٰه و نشر
 نفحات اللّٰه و شعله نورانی هدایت اللّٰه پس جهدی بآید که باین

مقام بلندای علی رسیم و از این کأس اعلی نوشیم

۱۱۵ ای ابن ملکوت انسان چه قدر بزرگوار است اگر
 در ره پروردگار بپوید و چه قدر جمیل است اگر نور الهی در جبین
 بتابد و چه قدر دانا است اگر از عالم ملکوت خبر گیرد و چه قدر
 توانا است اگر در سبیل الهی استقامت نماید و چه قدر بینا است
 اگر مشاهده انوار جمال فرماید و چه قدر شنواست اگر ندای حق
 بشنود پس شکر کن خدا را که ندای الهی بگوش هوش رسد و
 جان و دل بجوش و خروش آمد پس قدم استقامت ثابت و راستخدار
 تا روز بروز این موهبت بیفزاید و عالم وجود بیاراید

۱۱۶ ای طالب حیات ابدیه بدانکه بشر دو قسم است
 قسمی ناسوتی که اسیر عالم طبیعتند و نهایت آمال و آرزو
 ترقیات در مادّیات خواهند مثل آنان مثل حیوانات سائره
 است حیوان نیز اسیر عالم طبیعت است نهایت اینست که انسان
 طبیعی اندکی اشرف از حیوان طبیعی است و قسم دیگر از بشر
 انسان علویست و شخص آسمانی و نفس رحمانی و منجذب ملکوت الهی

این نفوس انبیا و اولیای الهی هستند حال چون ترا فطرت علوی و همت بلند با ید تحصیل تعالیم الهی نمائی و بموجب وصایا و نصایح آسمانی عمل کنی و تخلق با خلاق رحمانی جوئی و منجذب نفعات قدس شوی تا بنفثات روح القدس زنده گردی و خود را تربیت نموده سبب تربیت و هدایت دیگران گردی اگر با این مقام بلند اعلیٰ رسی بآب عرفان و نار محبت الله و روح موهبت الله تعمید یابی و بحیات ابدیه فائز شوی

۱۱۷ الحمد لله از فیض رحمانی در این عصر ربّانی مستفیض

شدی و سطوع نور ملکوتی مشاهده کردی امیدوارم که در عالم انسانی ترقی نمائی تا بنفثات روح القدس حیات جاودانی یابی سؤال از ترقی حقیقت انسانی نموده بودی بدانکه ترقیات بردو قسم است یکی ترقی در مراتب است و دیگری ترقی در کمالات ترقی در مراتب در این جهانست مثل اینکه ملاحظه میکنی که جسم انسان اول در رتبه جماد بود بعد از رتبه جماد برتبه نبات رسید و از رتبه نبات برتبه حیوان و از رتبه حیوان برتبه انسان طی مراتب کرد این ترقی در مراتب در این جهان اضداد است و ترقی دیگر ترقی در کمالات است و چون کمالات الهیه نامتناهیست لهذا

از برای انسان در اینجهان و جهان دیگر هر دو ترقی در کمالات میسر
و محقق مثلاً کمالات الهیه علم است و علم الهی غیر
متناهی پس در جمیع عوالم الهی این کمال بمنزله آفتابست و
فائز بر کائنات و کائنات در جمیع عوالم مستفیض از شمس علم و
چون فیض نامتناهیست مستفیض نیز مستندیم و مستمر است پس فیض
الهی در اینجهان و جهان دیگر بر حقیقت انسان دوام و استمرار
دارد لهذا حقیقت انسان را اکتساب کمال و ترقی در جمیع عوالم
الهی مقرر و مسلم اینست که در کتب مقدسه اشاره بر آن شده است
که بعد از صعود نفسی باید از برای او خیرات و مبرّات نمود و این
خیرات و مبرّات سبب رفع درجاتست پس معلوم شد که ترقی از برای
انسان یعنی اکتساب کمالات الهی و فیوضات نامتناهی در هر
عالمی جائز اما ظهور انسان در این عالم بجهت ترقی در مراتب
است و کمالات هر دو و اما درجهان دیگر ترقی منحصر در کمالات
الهیّه است امیدوارم که موقّق بخدمت ملکوت اللّه گردی و چنان
منجذب روح القدس شوی که واله و حیران گردی

۱۱۸ ای مهتدی بنور حقیقت هیکل انسانی مانند

مشکاتست و قلب بمثابه زجاج و محبت اللّه مانند سراج

چون چراغ روشن گردد لاله نورانی شود و مشکاة جسمانی نیز روشن
 و متلاً لیء گردد پس شکرکن خدا را که این شعله نورانی و لمعه
 رحمانی در مشکاة هیکل جسمانی و زجا جه قلب روحانی افروخته گشت

۱۱۹ ای بلند اختر و نیکو طالع چه قدر خوشبخت بودی

که در این عصر انوار بیدار شدی و مشا هده آشا رتجلی پروردگار نمودی
 ندای ملکوت شنیدی و گلبنگ بلبل معانی در حدائق الهی
 استماع نمودی از عالم بشر بودی بملکوت جلیل اکبر پی بردی
 از اقلیم ناسوت بودی بعالم لاهوت رهبرگشتی از مدعوین بودی از
 مختارین گشتی پس شکرکن خدا را که چنین موهبتی مبدول داشت و
 چنین نعمتی شایان و رایگان فرمود و بشکرانه این لطف بومایا و
 نهایت جمال ابهی روش و سلوک نما تا عالم انسانی را شمع
 نورانی گردی و جنت ابهی را شجری پر بار و شمرشوی بلکه سبب
 هدایت دیگران نیز گردی انسان الهی را دو مقام یکی استفاضه و
 دیگری افاضه استفاضه از فیض ملکوت کنند و افاضه با پناه
 ناسوت نمایند

۱۲۰ ای پاران روحانی انسان بتن ذی روح است

جنبنده و بجان و وجدان تا بنده و درخشنده اما جهانیان عموم
 حیوان متحرکندودی روح بی فتوح مگر جانی که بجانان رسد و
 وجدانی که پرتو مهرتا بان گیرد انسان زمینی آسمانی شود
 و شخص ناسوتی لاهوتی گردد شیطانی رحمانی شود ظلمانسی
 نورانی گردد اغیار یا رشود بیگانه آشنا گردد و با سررار
 ملکوت ابهی پی برد و بقوّه عشق جمال ابهی آگاه رمز مضمون و سرّ
 مکنون شود دمی نیا ساید و خویش را با لایش فانی نیا لاید و بجز
 درکوی دوست نیا ساید خویشتر را جز بمواهب جمال مبارک
 نیا راید پس ترقی حقیقی را آنچه باید و شاید اینست
 امیدوارم که بهائی حقیقی گردید و بنهایت خلوص در سبیل
 الهی سلوک نمائید تا از روش و منش و کوشش شما رایحه طیبه
 محبت جمال ابهی روحی لاحقاً الفدا استشمام گردد

۱۲۱ ای دوبنده آستان الهی الطاف نامتناهی شامل
 گشت تا حامل امانت عظمای الهی گردید و آن محبت دلبر آفاق
 است فیضی در عالم وجود اعظم از حب نیست اینست آیت کبری
 اینست امانت عظمی ولی چون شرائط و شواهد آن بسیار عظیم است
 لهذا جمیع کائنات تحمل آن نداشت و استعداد دوقابلت ظهور آنرا

نیافت لهذا از حمل آن عاجز و قاصر بود این موهبت تخصیص به عالم
انسان یافت اگر چنانکه باید و شاید شرایط و شواهد در نفسی
تحقق یابد فتبارک الله احسن الخالقین ظاهراً و آشکاراً گردد

۱۲۲ ای یاران الهی و دوستان حقیقی پروردگار عالمیان
جمع کائنات را بفیض رحمانیت از کتم عدم بحیر وجود آورد و از
کنز غیب بعرضه شهود هر حقیقتی از کائنات را بفضائل و کمالاتی
که بمقتضی رتبه و صقع آن شیء است تخصیص داد که آن خاص و
فضائل و کمالات سعادت ابدیه و جنت حقیقیه آن شیء گردد و چون
از آن فضائل محروم شود در اسفل جحیم و سعیر مضمور گردد
پس معلوم و واضح شد در صحن منزل و طرف کهسار چون گل وریا حین
برویاند گلشن بهشت برین گردد و چون از این فیض عظیم محروم
شود و از این نعیم مقیم ممنوع گلخن جحیم سعیر گردد و قس علی
ذلك سایر الکائنات و الموجودات از جمله ممکنات حضرت مقدس
انسانست که این حضرت ملکوتی را حضرت لاهوت بفضائل و خاص و
خاصی مشرف و ممتاز فرموده است که عین اعین موجودات است و
روح حقائق ممکنات از جمله خاص ملکوتی این حقیقت مقدسه
عقل و هوش است و عدل و انصاف از فیض سرش و این قوای الهیه

با عنایت شده که درحیّز فعل مجرّی دارد نه مهمل و معطّل
 انگارد مثلاً عقل عنایت شده است که درمبادی و عواقب نوربفکر
 شاقب تعمّق نماید و تأمل کند تا اعمال و افعال صحیح و سقیم را
 امتیاز دهد و مضرّ و نافع را ادراک کند و بعدل و انصاف حرکت
 نماید و مظهر لطف رحمن شود و مطلع انوار رحمت حضرت یزدان و
 این دو قوّه قدسیّه عقل و عدل دو آیت کبرای ربّ مئان است

۱۲۳ ای دو موقن باللّه شکر کنید خدا را که منظور نظر عنایتید
 و موقّق بموهبت حضرت احدیت پرتو الطاف بر سردارید و به
 بندگی آستان مقدّس موقّق چه نعمتی است اعظم از این اگر قدر
 بدانید و الا ملاحظه نماید که آفتاب میدرخشد و ابر نیسانسی
 مبارک و نسائم میوزد و هر گیاهی نشو و نما مینماید ولی از
 این موهبت ابداً خبری ندارند لهذا طرب و سروری حاصل
 ننمایند اما احبّای الهی امید است که از حرارت شمس حقیقت
 وریش باران موهبت و وزیدن نسیم عنایت با خبر باشند و
 انشاء اللّه بمبارکی این احساسات رحمانیّه برکت در جمیع
 شئون حتّی الاولاد حاصل گردد

۱۲۴ ای ورقه موقنه انسان را در این خاکدان بقائی
 نه چه که مرغ چمنستان و مرغزار ملکوتست لهذا در این ما تمکده
 فانی بردو قسم منقسم گردند یکی قسم طیرترابی گردند و بال
 و پر با آب و گل آلوده نمایند و از صعود با وج عزت قدیمه بازمانند
 و مظهر شم رددناه اسفل سافلین شوند قسم دیگر اجنه تقدیس
 بگشایند و در سبیل الهی شهید گردند و بفضای جانفزای الهی پرند

۱۲۵ ای ثابت بر عهد و پیمان مکتوب اخیر بتاریخ
 بیست و ششم ربیع ثانی واصل و بر مضمون بدقت تمام اطلاع حاصل
 گردید حقیقت حال همانست که مرقوم نمودید همه چیز را باید
 ترک کرد و بنشر نفعات مشغول شد چه قدر خوب عبارتست این
 عبارت که مرقوم نمودید الارض فراشی والسما غطائی اتباعاً
 لمرضاته وحباً لاحبائیه اینست مسلك ابرار و اینست منهج
 احرار انسان تا آزاد نگردد از عهده خدمت باستان الهی بر نیاید
 تا از ذلت تعلق با این عالم نجات نیابد عزت ابدیه رخ نگشاید
 هر مرغی تا در حوض اذن بال و پر را با آب و گل آلوده دارد با وج
 اعلیٰ نرسد امیدوارم که همین قسم که مرقوم نمودید مؤید و موق
 گردید این سلم آسمانست و اعلیٰ مدارج عالم انسان چون باین

مقام توجه نماید و آرزوی این رتبه نماید من فی الوجود در ظلّ
آنست دیگر خانه و کاشانه را چه کند هر طیر الهی را لانه و آشیانه
قلوبست و مقرّ در دلها کند و مسکن در افئده نماید و چون با این مقام
بلند اعلیٰ رسد هر خانه خانه او و هر کاشانه لانه و آشیانه او تا
توانی در فکر آن باش اما میدوایم که از هر جهت مؤید و موقّق گردید

۱۲۶

یا من انجذب من نفحات القدس در این عالم کون

و ایجاد نفوس انسانی مختلف و متنوّع و حقائق من حیث الاستعداد
و قابلیت متفاوت نفوسی مستعدّ اقتباس انوار توحید از جا جه
سراج تقدیسند و نفوسی منجذب شئون ظلمات اهل تحدید بعضی
مشام پاک دارند از نفحات قدس معطر کنند و بعضی مزکوم و از
روایح طیّبه نصیب و بهره نبرند و برخی چون حیوانات کثیفه
از روایح کرهه متلذذ گردند باری توشکر کن که استعدادی
مبارک داشتی که چشم بصیرت گشودی و از اهل مکاشفه و شهود گشتی
و مشاهده انوار رحمن نمودی و ملاحظه آیات کبریٰ کردی و در انجمن
پزدان داخل شدی و بفردوس سبحان پی بردی و از معین صافی
حیوان نوشیدی و از شهد عرفان چشیدی و بملکوت الهی توجه
نمودی

۱۲۷ ای شایسته هر چند انسان را خداوند پاک آزمی
 خاک خلق فرمود ولی در این صدف دُرّی در نهایت درخشندگی و روشنی
 آفرید که پرتوش خاور و باختر را نورانی نماید و آن گوهر
 مهر حضرت یزدانی است

۱۲۸ ای کنیز عزیز حق آنچه مرقوم نمودی ملاحظه
 گردید از خدا خواهم که درصون حفظ و حمایت الهیه کلّ محفوظ
 و مصون باشید و همیشه متذکر بذکر الهی و متنّبّه و مبتهل و متضرّع
 بملکوت رحمانی شوید تا آسایش جان یا بید و راحت و جسدان
 و ممکن نیست انسان بغیر از ذکر الهی در حالتی از حالات راضی
 شود تذکّر است که سبب اطمینان قلوب است توکل است که سبب
 انشراح صدور است تضرّع است که سبب تقرّب بدرگاه کبریاست
 تبتّل است که سبب روشنائی جانست امیدوارم که همیشه مشام را
 با بین نفحات طیّبه معطر دارید

۱۲۹ ای ناطق بذکر الهی گویند انسان ناطق است
 یعنی مدرک حقائق کلیّه و واقف اسرار معانی معقوله و لسی در

نزد حکمای حقیقی الهی و درگاه حضرت نامتناهی نطق شناسای
 جمال قدم است و بیان اوصاف اسم اعظم و آلا حیوان صامت به از
 انسان ناطق نادان فخر دانایان و سرگشته و حیران به از مدعی
 علم و عرفان ربّ زدنی فیک تحیرا.

۱۳۰ ای بنده صادق بها ءالله نامه شما رسید و از مضمون
 نهایت سرور حاصل گردید زیرا دلیل بر شبوت بر ایمان و استقامت
 بر عهد و پیمان بود امروز اوصاف و نعوت شبوت و استقامت است
 زیرا امتحانات در نهایت قوت حمد خدا را که تو موفق با استقامتی
 از خدا خواهی که روز بروز بر استقامت بیفزایی تا مانند بنیان
 متین مقاومت دریای امتحان نمایی نفوس بشر مانند شجر نمد
 یعنی درختانی که ریشه ندارند با ندم بادی از بیخ برافتند
 و اما اشجاری که ریشه دوانند و محکم و متین گردند از بادهای
 شدید متزلزل نشوند لهذا برگ و شکوفه و ثمر بخشند ای عزیز
 روحانی از حکمت نماز سؤال نموده بودی بدانکه نماز فرض است
 و واجب و بهیچ عذری انسان معاف از صلاة نشود مگر عا جز با شدیدا
 خود محذور کلتی واقع گردد و حکمتش اینست که نماز عبادت از
 ارتباط بین عبد و حقّ است زیرا انسان در آن ساعت بدل و جان

توجه بحضرت یزدان کند و بحق مؤانست جوید و محبت و الفت نماید عاشق را لذتی اعظم از مکالمه با معشوق نیست و طالب را نعمتی بهتر از مؤانست با مطلوب نه اینست هر نفس منجذب بملکوت الهی نهایت آرزویش که وقتی فراغت یا بدو بمحبوب خویش تضرع و زاری کند طلب الطاف و عنایت نماید و مستغسرق در بحر خطاب و تضرع و زاری گردد و از این گذشته صلاه و صیام سبب تذکروتنبه انسانست و حفظ وصیانت از امتحان

۱۳۱ ای بنده حق در آستان مبارک مذکوری و در انجمن پیاران مشهود بنده درگاهی و بر سر حقیقت آگاه در نماز و نیاز صبحگاه بکوش تا انتباه روز بروز بیشتر گردد و بقوه معرفت الله پرده اشتباه اهل شبهات را بدری و آن نفوس را بهدایت کبری مهتدی فرمائی چون شمع در هر جمع نور عرفان مبدول داری

۱۳۲ ای ناطق بذکر حق ذکر الهی چون باران و شبنم است که گل و ریاحین را طراوت بخشد و لطافت دهد و سبز و خرم کند و لطیف و بدیع گرداند و تری الارض ها مده و اذا انزلنا

علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج پس شب
و روز بذكر الهی مشغول گرد تا طراوت بی منتهی یابی و لطافت
بی پایان حاصل کنی

۱۳۳ ای بنده الهی فیض نامتناهی در هر صبحگاهی
گواهی برتضرع و ابتهال عبدالبهاء مینماید لهذا بایستد هر
نفس آگاهی کماهی بهره از این فیض روحانی یا بدو آن اینست
که در بامداد بنماز و نیاز پردازد و متضرع الی الله گردد
و فریضه صلات را مجری دارد تا مشام برایحه طیبه ریاض عنایت
متلذذ شود و روح حیات جدید یابد و حقیقت انسان مـرآت
تجلیات حضرت رحمن گردد

۱۳۴ ای بنت ملکوت بدان که مناجات و صلوات آب
حیاتست سبب زندگی وجود گردد و لطافت و بشارت نفوس شسود
تا توانی مواظبت نما و دیگران را بمناجات و صلوات بخوان

۱۳۵ ای بندهٔ بها از خدا بخواه که بسرّ فدا آگاه
 گردی تا در پناه غیب بیاسای و راه بملکوت پنهان جوئی که
 در هر شام و صبحگاه موهبت جدیدی یابی و کنزی بی پایان جوئی
 عبادت مغناطیس موهبت است و عبودیت وسیلهٔ حصول اعظم عنایت
 با بندو تمسک جو و آنچه خواهی بخواه

۱۳۶ ای طالبان جمال ذوالجلال ای محرمان کعبهٔ
 خدا و ندمتتعال بکمال سرور و فرح و شادمانی بشکرانهٔ حضرت
 رحمانی پردازید که راه بکوی او یافتید و بسوی او شتافتید
 و مشاهدهٔ پرتو روی او نمودید و سرمست نسیم مشکبوی او گردیدید
 از جوی دلجوی او نوشیدید و مفتون خلق و خوی او گشتید جام
 هدایت کبریٰ بدست گرفتید نوشیده و سرمست شده از بند نیست و
 هست رهیدید عاشق آن جمالید و مشتاق مشاهدهٔ روی ذوالجلال
 این نعمت ابدیه است و این موهبت سرمدیهٔ قدرش را بدانید و
 بشکرانه لسان بگشائید

۱۳۷ ای یاران عبدالبها آنچه نگاشته بودید

ملاحظه گردید حمدخدا را دلیل بر ثبوت واستقامت بر امر الله و
 توجه قلب بملکوت الله بود ای یاران هیچ میدانید که هستید
 و چه هستید شما یاران بهائید و دوستان جمال کبریا قدر این
 مقام را بدانید و بآنچه سزاوار و لایق این عطا است قیام نمائید
 بنده آن بارگاه را آگاهی با پدو جا نشانی شا پدو روحا نیت صبحگاهی
 لازم و انجذابات روحانی واجب امیدوارم که بجمع این مقامات
 موفق گردید

۱۳۸ ای یاران الهی شکر کنید خدا را که مورد نظر
 عنایت شدید و مظهر لطف حضرت احدیت از پرتو هدی روشن گشتید
 و بر شحات سخا ب عنایت پر طراوت و لطافت اندر این گلشن فیض
 عظیم را ملاحظه نمائید که مانند نسیم بهشت برین این کشت زار را
 سبز و خرم نمود و هر یک آن نفوس را از اشجار جنت فرمود هر چند
 این موهبت هنوز چنانکه با پدو شاید در معرض شهود جلوه گر نگشته
 و قدرش معلوم نیست اما عنقریب فراز و نشیب عالم از این نور
 مبین بهره و نصیب گیرند آنوقت معلوم و مشهود شود که سر وجود
 چه موهبتی در عرصه شهود ظاهرا فرمود و هر یک از یاران مانند ما
 تابان در افق عزت جاودان رخشنده و درخشنده و ظاهر و عیان

گردند قسم بآن روی روشن و جبین ساطع بنور مبین تا جهای بر سر نهاده اید که گوهر و لثالی آن اعصار و قرون را روشن و منور نماید شکر کنید خدا را

۱۳۹ ای خسرو کشور معنوی هر انسانی که در این بساط رحمانی وارد و در سایه حضرت یزدان داخل و در گلشن عنایت از دست ساقی باده احدیت سرمست گردد خسرو آفاقست و کواکب اشراق سلطنت دو جهان نماید و حکومت اقالیم دل و جان فرماید ملک عالم مملوک در قید بستگی و مفلوک ولی یاران شهریاران کشور آزادگی اند و کواکب روشن آسمان تقدیس و پاکی عنقریب عزت روحانی و عظمت معنوی رحمانیه یاران الهی حیرت بخش عقول و افکار گردد و ثابت و محقق شود که ملک باقی چه لذت و عظمت و شادمانی دارد قسم با اسم اعظم که هزار سلطنت آفاقی را بجوی نخرند و عزت دنیوی را به توهمی تبدیل نمایند پس شادمانی لازم این کامرانی

۱۴۰ ای بنده حق در آستان مقدس در بانی لهذا

سلطانی بلکه ملوک عالم مملوک چنین بنده اند و سلاطین ارض
 خادم چنین عبد مستمند شهریاران هر چند صف جنگه پیا را ییند و
 آهنگه فتح و ظفر بلند کنند جهان گیر شوند و جهانی را اسیر زنجیر
 نمایند و لکن مغلوب نفس خویشند و مقهور هوای خود در این مقام
 عبد ذلیلند و بنده حقیر و ساقط التّدبیر ولی بندگان آستان
 مقدّس هر چند بظا هر اسیر زنجیر گردند ولی بحقیقت جهان گیرند و
 در اوج عزّت ابدیه مانند مهر منیر قعر چاه آنان را اوج ماه است
 و حصیر فقر و فنا سریر سلطنت عظمی اما چه سلطنتی سلطنت آسمانی
 و تا جداری ابدی نه سروری این خاکدان فانی پس بکوش تا در
 فوج روحانیان سلطان فرقه رحمانیان گردی و سرهنگه سپاه ربّانیان

۱۴۱ ای کنیزان یزدان ملاحظه کنید که فضل و عنایت

جمال قدم چه کرده و مواهب اسم اعظم چه نموده بانوهای اعظم
 عالم آرزوی کنیزی بنده از بندگان نش مینمودند و محروم شدند
 و ما یوس گشتند و شمارا بکنیزی خودش مخصّص داشت و در ظلّ
 عنایتش ما وی داد و باستانش نسبت بخشید پس شب و روز را
 چون یوم نوروز بشادی و طرب و جذب و وله بگذرانید که چنین
 تاجی بر سر نهادید و چنین طوقی در گردن کردید چنین قمیصی

در بر نمودید و چنین خاتمی در خنصر کردید بشری لکن من هذا
الفضل العظیم یا ایاة الرّحمن

۱۴۲ ای صادق من راستی و درستی و حق پرستی صفت
راستانست و سمت پاکان صدق بهترین صفتی است از صفات زیرا
جامع کمال است چه که شخص صادق محفوظ از جمیع آفات و متنفر
از جمیع سیئات و مصون از کُلّ خطیئات زیرا جمیع اخلاق و اعمال
مذمومه ضدّ صدقت و شخص صادق از جمیع آنها گریزان امیدوارم
که این نام مبارک در تو مطابق مسمی باشد و سبب شوی که
جمعی را صادق و راستی تعلیم دهی و با مانع و دیانت و حق پرستی
تمسک نمایی

۱۴۳ ای مؤمن و موقن بآیات الله در این ایام که
جمیع آفاق امکان از آثار قدرت و عظمت امر حضرت رحمن مشرق
و لایح و تأییدات ملکوت اعلیٰ و جبروت ابهی متتابع و متواصل
و قلوب مخلصین از این انوار چون صبح صادق لامع و ساطع و نسائم
جا نبخش از ریاض الطاف در هیوب و ظاهر و از جهتی اریح شدیده

افتتان و امتحان در هیجان و امواج بلایا و رزایا متواصل با وج
آسمان از جهتی اعداء اللّٰه از جمیع جهات مهاجم و سهام بغضا
مترادف و آتش ظلم و طغیان ستمکاران شعله انگیز و از جهتی
دسایس و فساد و فتنه فتنه جویان متواصل و این بنده درگاه فرید
و وحید سپر جمیع این سهام گشته و با یدلیلاً و نهائاً بمدافعه در جمیع
نقاط ارض قیام و مهاجمه کلّ را مقابله نماید لهذا باید
احبّای الهی که در اطراف و اکناف هستند شب و روز بکمال
تضرّع و ابتهال بدرگاه الهی عجز و نیاز آرنند و گریه و زاری کنند
که جنود ملائکه بهی از ملکوت غیب نصرت و یاری فرماید زیرا این
شدت صدمات را قوت ملکوتی مقاومت تواند و این کثرت مهاجمات
را سدّی جبروتی شاید که مقابل ایستد و همچنین نصرت این امر
الهی با اعمال خالصه لله و شیم مرضیه اهل الله و اخلاق و روش
و سلوک عباد مخلصین درگاه جمال ابهی و طلعت نور است بساری
مشام در کلّ احیان متوجه و در انتظار که نفحات قدسی از شطر
ابرار برسد و سمع مترصد که اخبار روح و ریحان واصل گردد
لهذا با یداً جناب بنصائح هر غافل را که تصادف نماید بیدار
کنید که الیوم ذرّه از اعمال که لله نباشد خسران مبین و
کلمه که لله گفته نشود شعله انگیز است روش و سلوک اهل
الله در جمیع الواح الهیه نازل بموجب آن عمل شود

۱۴۴ ای بنده الهی اشرخامه مشکین رسیدمضا مین
 دلنشین بودودلیل توجه بملکوت علیین دراین دورالهی وقرن
 ربانی که قوه کلمه الله ارکان عالم را بحرکت آورده خوشا
 بحال تو که ما ننذیعقوب مشتاق بیوی پیراهن یوسف آفاق مشام
 معطر نمودی مفتون دلبرمهربان شدی ومجنون آن روی مه تابان
 وآشفته آن زلف پریشان پس شوری انگیز وسرگشته وسودائی شو
 وگمگشتگی ورسوائی خواه گریبان بمحبت جانان بدر ودراین
 میدان سرخیل عاشقان شو یعنی نوعی سلوک وحرکت نما که
 دیده ها حیران گردد وبیننده ها آشفته وسرگردان شوند چشمها
 گریان شود ولبها خندان گردد ولیس هذا علی الله بعزیز

۱۴۵ ای بندگان آستان جمال ابهی حمدکنیدخدا را که
 دراین قرن عظیم وعصرمجید قدم بعالم وجودنها دید در مهد
 محبت الله پرورش یافتید واز شدی معرفت الله نوشیدید
 ودرآغوش عنایت جمال ابهی نشو و نما نمودید تانها ل بیهمال
 بوستان عنایت گشتید پس بشکرانه این فضل وعطای بیمنتها
 بجان جویان گردید وبجسم پویان شوید بلکه بوفای شکراین
 مقام موقت شوید وآن انقطاع ازعالم امکان وانجذاب بجمال

جانان و تجرد از اوساخ عالم اجسام و تنزیه و تقدیس در خدمت
 آستان حضرت یزدان اگر باین مواهب جمال احدیت موقّق گردید
 آنست نعمت بی پایان و موهبت حضرت رحمان و حیات جاودان و عزّت
 ابدیه در عالم انسان طوبی لمن فاز به فی هذه الاپیام

۱۴۶ ای بنده الهی لطف خدا وندی باش و سبب آسایش

عالم آفرینش مهرجوی شو و خوشخوی و مشکبو و روشن دل و خندان رو
 و جها نیان را غمخوار و مهربان باش تا بخشش بی پایان یسزدان
 یابی و آرایش جهان آفرینش گردی

۱۴۷ ای یاران رحمانی چون نظر در عالم وجود نمائیم

ملاحظه کنیم که چون موسم باران رسد و ابر بگرید و خورشید بدرخشد
 هر دهقانی تخم بیفشاند تا برکت خرمن برد و توده توده دانسه
 جمع نماید حال چون سحاب عنایت ببارید و شمس حقیقست
 بدرخشید و نسیم عنایت بوزید بایدهر دهقانی روحانی تخم
 افشانی نماید تا شادمانی بیند و کامرانی جوید این تخم پاک
 رفتار و گفتار و کردار حقیقت اگر چنانچه با یدوشا یدبذرا فشا ننده

طیب و طاهر باشد شبهه نیست که فیض برکت آسمانی حاصل گردد
 و ریع و فراوانی جهان الهی رخ گشاید از خدا خواهم که هر یک
 در این کشتزار حقیقت دهقانی جلیل گردید و باغبانی بی مثل
 و نظیر

۱۴۸ ای بندگان الهی قریب غروبست و من از کثرت
 کار خسته و بی راحت و گرفتار با وجود این بذکر شما مشغولم و
 بیاد شما مانند دریا پرموج و بیقرار ملاحظه نمائید که محبت
 یاران چگونه عبدالبها را بهیجان آورده که در چنین وقتی و چنین
 حالتی بنگارش نامه پرداخته مقصود اینست که یاران الهی باید
 مظاهری فیض رحمانی باشند و سبب فرح و شادمانی این بنده فانی
 فرح و سرور من در اینست که به بینم و بشنوم و احساس نمایم که
 دوستان الحمد لله در آنسانان شمعی روشنند و گلای گلزار و
 گلشن راحه روح و ریحان منتشر است و نکهت شکوفه و ازهار
 بهجت بخش قلوب اهل آفاق بصفات رحمانیه متخلّقند و با خلاق
 روحانیّه متّصف جوهر راستی هستند و واسطه صلح و آشتی جز
 رضای حق آرزوی ندارند و بغیر از جانفشانی کامرانی نخواهند
 خود را فدای جمال ابهتی نموده اند و بتقدیس و تنزیه شهره آفاق
 گشته اند جمیع ملل و امم در روش و سلوک و صفات یاران حیرانند

وکل برپا کی و آزادی و خضوع و خشوع آن نفوس شهادت میدهند
ای یاران رحمانی این عبد بی نهایت شما را دوست دارد و لسی
آرزویش چنانست که روز بروز در مراتب کمال ترقی نماید هر دم
بهبتر شوید و هر نفس شیرین تر گردید تا هر یک بهر جمعی در آئید
مانند شمع برافروزید اینست سبیل روحانیان و اینست روش
رحمانیان اگر انسان بآن موفق گردد روز بروز بیشتر ترقی
نماید و الا عاقبت خسران مبین است و حسرت در نفس با زپسین
از خدا خواهد که آیات توحید گردید و نشانه های الطاف ربّ مجید
با جمیع طوائف عالم بنهایت مهربانی سلوک نماید هر چه جفا
بینید بویا برخیزید هر چه خطا مشاهده کنید بدامن ستر
پوشید تا توانید در فکر آن باشید که سبب نورانیت عالم انسانی
شوید و الا دریای خاک عنقریب موجی زند و جمیع در زیر آن موج
غرق و نابود مگر احبای الهی آنان که ناظر بافق بقایند و مطالع
مهر و وفا ابدیند و سرمدی ربّانیند و ایزدی

۱۴۹ ای یاران الهی هر چند که بحسب ظاهردور و مهجورید

ولی در حقیقت حاضرانجمنید و پیش منید و همدم و محرمید زیرا
قوة کلمة الله نفوس پراکنده را چنان مجتمع فرموده و ربط داده

که حکم يك روح و يك نفس و يك جسم یافته اند بعد و هجران
 ممتنع و محال و حسرت و حرمان مفقود در جمیع احوال ما که
 بنده يك آستانیم و خدام عتبه رحمان الحمد لله چنان
 الفت قلبیه در میان که نفحات قلوب مشام یکدیگر را معطر
 مینماید و انجذابات متبادله بمنزله سیمهای تلفرّاف
 بیان اسرار میکند این از فضل و موهبت حضرت کبریاست که
 چنین فیضی مبذول داشت و چنین حکمی مجری فرمود در ظلّ
 يك شجریم و محشور در تحت يك لواء دريك جنت مخلصیم و در
 يك حدیقه در نهایت سرور و حبور عاشقان آن جمال بیمثالیم
 و مشتاقان عتبه رحمان پریشان آن زلف مشکباریم و سوخته نار
 محبت پروردگار پس باید بسبب این وحدت رحمانیّه بکمال
 قوّت بر خدمت قیام نمائیم خدمت آن آستان محبت است
 روحانیّت است اما نتست دیانتست نوازش است مهربانیست
 شادمانیست عفو و سموح است و حضور و سنوح انجذاب بنفحات
 رحمانیست و نشر آثار ربّانی و هدایت خلق و رعایت ناس
 و محبت با کلّ و صداقت با جمیع اینست تعالیمی که حضرت
 مقصود بعالم وجود فرموده اند البتّه ما که عاکفان
 آستانیم و تابع راستان باید باین شروط قیام کنیم و از حقّ
 طلب تأیید و توفیق نمائیم

۱۵۰ ای بندهٔ پروردگار نَفْحَهُ مَشْكِبًا رَا زَنَا فَمَا سَرَّارِبِر
 جميع اقطار نثار گشت مشام ابرار معطر شد و دماغ احرار معنبر
 گشت راحهٔ طیبه نفوسی را زنده نمود و نسیم گلزار معنوی
 جمعی را تر و تازه فرمود اگر ازا هل این میدانی و متوکل بر
 حضرت رحمن باید صفات اهل حق محشورشوی و بفضا ئل و خصا ئسل
 انسانی مشهور گردی دشمنان را دوست بینی و بیگانگان را آشنا
 یابی دوران را نزدیک بینی و کوران را بینا یابی مقصود
 اینست که بجمیع بندگان الهی از شرق و غرب از جمیع طوائف و
 ملل به یگانگی و نهایت صدق و مهربانی معامله نمائید حضرت
 پروردگار جمیع بشر را انسان خلق فرموده و در یک رتبه با مقام لن
 تری فی خلقا لرحمن من تفاوت تصریح نموده پس باید بجمیع خلق
 بخلق انسانی معامله نمود و با جمیع بشر بمحبت رحمانی الفت
 و مؤانست فرمود امیدوارم که مرد این میدان گردی و سراج
 نورانی در عالم انسان

۱۵۱ ای مقرب درگاه کبریا این تراب اغبیر را
 برا حهٔ مشك و عنبر معطر نما یعنی بنفحات قدس آن اقلیم را
 معنبر کن تا طالبان هدایت نفس رحمانیت از توا حساس نمایند و

بخلق و خوی حق مبعوث گردی جمیع من علی الارض را مشفق و
 مهربان شوی و بجوهر حبّ کلّ را خدمت و اعانت نمائی اینست
 حقیقت اهل بها ء

۱۵۲ ای مطلع راستی صدق و راستی الیوم خود را در
 بحر نیستی محو وفائی نمودنت تا از مشرق هستی میثاق طلوع
 کنی زیرا جهان امکان دریا ستی و حقیقت عهد سفینه نجات ملاء
 بالاستی پس ای یار هوشیار در این کشتی بهشتی استقرار یاب
 و بر این دریا کشتی بران تا ساحل ملکوت ابهی رسد و در جودی
 اسم اعظم استقرار جوید قسم بآن تبسمهای جانافزای جمال مبارک
 روحی لتبسمه الفدا که با دهای موافق را از هر جهت وزان یابی

۱۵۳ ای ثابت پایدار حضرت ستار غفار گنجهکارانست
 و بخشنده و مهربان چون مستفیض از بحر این اسم مبارکی باید چشم
 خطا پوش بگشائی و سائر عیوب من علی الارض گردی چه قدر این اسم
 مبارک است و سبب کمکاری در دو جهان است این صفت سائتر
 فی الحقیقه سائر عیوب خود انسان است و سبب نورانیت قلب و

جان انشاء الله خودباين خلق نكو موقّق وجميع را بر اين
صفت رحمانيت دلالت نماي

۱۵۴ ای نفس مؤید نامه بلیغ رسید مضمون مشحون از
راز درون بود و آن خجالت و شرمساری در درگاه حق قیوم بلی
این سزاوار نفوس را ضیه مرضیه است و در این مقام شرمساری عین
بزرگواری و مغناطیس عون و عنایت حضرت باری بنده با ید چنین
باشد ولو از سرچ علیین باشد همواره تقصیر خویش بیند ولو
کان عبداً شکورا زیرا قصور از لوازم ذاتیه حقیقت امکانیه
است انفاک بتمامه ممتنع و محالست ولی انسان هوشیار
از انقباه بر قصور شرمسار است و ابلهان در نهایت غفلت و
استکبار و اما مسئله نطق و بیان و اقامه دلیل و برهان بر
ظهور جمال یزدان چون تأیید برسد سهل و آسان گردد لهذا توجه
به حضرت رحمن نما و زبان بگشا و در گهر بیفشا و لیس ذلک
علی الله بعزیز و سؤال فرموده بودید که چه افعال و اعمال
و اذکار و اقوال موافق رضای خداست و اکسیراً عظمت بدان که
هر روزی را اقتضای و هر عصری را اختصاصی و هر فصلی را اصلی
و هر موسمی را لوازمی و رسمی امروزاً خصوصاً اعمال و افضل افعال

شبات واستقامت در امر ذوالجلال ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة واستقم كما امرت وهمچنین مقاومت سیل امتحان و طوفان افتتان و چون انسان با کمال حکمت به تبلیغ پردازد تأیید رسد و جمیع مقامات حاصل گردد چه اکسیری است اعظم از ذکر حق و چه دریا قیست شافی تر از فکر حق لعمرک ان القوم لفی خسران مبین الا من ثبت فنبت واستقام بقدم راسخ فی هذا الامر العظیم ان ربک لهُوالمؤیدالموفق الکریم

۱۵۵ ای دوستان حقیقی عبدالیهها * از فضل و موهبت کبری حضرت کبریا نفوسی را برانگیخت تا بکمال همت و قوت و قدرت بخدمت آستان مقدس پردازند و در میدان عبودیت سبقت و پیشی گیرند و در پهن دشت تبتل بملکوت ابهی مسابقت از یکدیگر جویند در قرآن میفرماید و منهم سابق الی الخیرات حال چون نظر عنایت شامل شد و وابل الطاف ها طل گشت و این تاج و هاج عنایت شد با پیدش و روز دمی نیا سائید و نفسی بر نیارید و سر بر بالین آسائش ننهید و در بستر آسائش سودگی نجوئید شب و روز در حالت تضرع و ابتهال با شید و بروحانیت کبری وقت

بگذرانید ما نندگلهای چمن مشام اهل آفاق را معطر نمائید
 و بمثابه درختان بوستان ملاء علی همواره در اهتزاز باشید و بکمال
 حکمت در تربیت نفوس جاهله پردازید و بحسن الفت و لطافت
 معاشرت سبب تنبّه غافلان گردید تا خفتگان بیدار شوند و نادانان
 دانا گردند اساس این موهبت اینست که با یدبدخواها را خیر خواه
 بود و دیوانرا خوی فرشتگان آموخت و درندگان را از درندگی آزاد
 نمود مهربانی کرد خوش رفتاری نمود و بردباری جست و
 بمتعدیان اظهار شرمساری کرد هر چند آنان درنده هستند شما مرغ
 پرنده گردید آنان حیوان مفترسند شما آهوان محترس شوید آنان
 خونخوارند شما غمخوار گردید در حق ستمکاران و جفاکاران دعا
 نمائید و عدل و وفا و ایمان و صفا جوئید بلکه انشاء الله این
 کلفت عالم انسانی با لغت رحمانی مبدّل گردد و این درندگی بمحبت
 و بندگی تبدیل شود یا ران الهی الحمد لله از افق جانفشانسی
 مانند آفتاب رخشنده کلّ تابان و درخشنده اند نورانیت جبین مبین
 آنها مطلع افق اعلی را روشن نموده و جهان لامکان را گلزار و گلشن
 فرموده شکر کنید خدا را که بچنین موهبتی سرافراز گشته آید
 و در چنین اوجی بلند پرواز نموده آید

۱۵۶ ای بنده الهی بزرگواری در عبودیت جلیل اکبر
 است نه سلطنت خاور و باختر نفوس مقدسه همواره تمنای
 بندگی آستان نمایند و بندگی حق در عبودیت یاران با پیدانسان
 جوهر خضوع شود و حقیقت خشوع فانی محض گردد و فارغ از هر مرض
 تا آنکه سزاوار عبودیت درگه پروردگار شود

۱۵۷ ای گل‌های گلشن محبت الله الحمد لله در این
 حدیقه انیقه انبات شدید و بهرارت و شعاع شمس حقیقت و فیض
 ابر رحمت و ریاح لواقح موهبت نشو و نما نمودید و طراوت و
 لطافت یافتید وقت آنست که شکوفه نمائید و میوه دهید و در این
 گلشن جلوه نمائید و از نسیم محبت الله با هتزاز آثید و سایه
 گسترید و این چمن را مانند سرو و سمن بیارائید یعنی با خلاق
 رحمانی متخلق شوید و خوی حق گیرید و روشا اهل الله جوئید
 و با جمیع مردمان در نهایت روح و ریحان مهربانی فرمائید

۱۵۸ ای منجذب جمال الهی آنچه مرقوم نموده بودی
 ملاحظه گردید از گلشن معانی را ثحه طیبه محبت الله استشمام

گردید خوشا بحال تو که از ظلمات جهل رهیدی و نور هدایت دیدی
 و بمنزل مقصود رسیدی ندای الهی شنیدی و از شهد محبت الله
 چشیدی حال وقت آنست که مرغ این چمن گردی و بال و پیرگشائی
 و در این فضای نامتناهی الهی برپری و بخدمت حق پردازی و در
 این سبیل جانبازی در ساحت قدس مقبولی و در نزدای الهی
 محمود و در لوح محفوظ نامت مشبوت حال بخدمت امر الله مشغول
 شو... ای بنده حق اعمال خیریه خواه فاعل آن با خبر باشد
 خواه بنی خبر عند الحق مقبول مثلاً شجر خیر از شمر خود ندارد
 با وجود این میوه اش خوشگوار است لکن اگر با خبر باشد کامل است
 و الا ناقص پس مناجات کن ای پروردگار مرا بیدار کن هشیار
 نما از غیر خود بیزار کن و بمحبت جمالت گرفتار نما نفحسه
 روح القدس بخش و ندای ملکوت ابهلی بگوش رسان قوت روحانی
 عطا کن و سراج رحمانی در زجاج قلب برافروز از هربندی آزاد
 کن و از هر تعلقی نجات ده تا جز رضای تو نطلبم و بغیر از روی تو
 نجویم و دون راه تو نپویم نفوس غافل را هشیار کنم و ارواح
 خفته را بیدار نمایم تشنگان را آب حیات بخشم و مریضان را شفای
 الهی دهم هر چند حقیرم ذلیل فقیرم اما پشت و پناهم
 توئی و معین و ظهیر هم توئی تا پیدی عنایت فرما که کل حیران
 گردند خدایا توئی مقتدر و توانا و بخشنده و دهنده و بینا

ای تهمتن رستم ز ابلی هر چند شهسوار میسازد
 مردانگی بود و بقیوة جسمانی فائق بر هر پهلوانی نامش جهانگیر
 شد و صیتش در خاور و باختر شهیر گشت ولی عاقبت بخدعه
 برادر در چاهی جای گیر گردید و بکلی اثری از او باقی نماند
 پس تو تهمتن جهان الهی باش و پهلوانا قلم یزدانی تا بقوت
 بازو و نیروی زانو اهل عناد را مغلوب نمائی و سبب نفوذ حکومت
 روحانی گردی هر بدخوی را بدل جوئی خوشخوی کنی و هر پست
 فطرت را بهدایت الله بلند اختر نمائی دلهای پژمرده را ترو
 تازه کنی و جانهای مرده را زنده نمائی کورابدی را بصیر
 سردی نمائی و علیل شدید را شفای سریع گردی بینوایان را
 بگنج روان هدایت کنی و اهل خاکدان را از جهان آسمان خبر دهی
 اینست صفت یاران الهی و سمت دوستان جمال ابهائی

حبیباً اقتدار روحانی جو و احتشام رحمانی
 امروز قوت و اقتدار اکسیرا عظم راست که حقائق ظلمانی را
 نورانی نماید و هویت نادانی را آیت رحمانی فرماید و آن
 کلمة الله است که عالم مکان را بجلوه ربّانی منور نموده و آفاق را
 بنفحات قدس معنبر کرده و شرق و غرب را بقوت و اقتدار مستحضر

نموده این تسخیر هر چند بظا هر بتمامه هنوز با هر نه ولی برهانش
واضح گشته و سلطان نشا هر شده خاور سبحان ربّی الاعلیٰ گوید
و با ختر سبحان ربّی الابهیٰ فریاد نماید قلب امکان بعرق
شریان حرکت یا بها ء الابهیٰ فرماید این چه اقتدار است و این
چه اشتهار سبحان الله با وجود این غافلان هنوز بخواب غفلت
گرفتار ذرهم فی نومهم یستغرقون و فی خوضهم یعمهون و فی
انکارهم یجأرون

۱۶۱ ای بنده حقّ در درگاه احدیت عبودیت سلطنت
دو جهانست و عزّت بی پایان پس بجان و بدل جهدنما که این
اکلیل عظیم را بر سر نهی و این شاه جمیل را در برگیری این
شمع پر نور را در زجاج قلب پرافروزی و جهانی را بنا بر محبت
الله بسوزی

۱۶۲ ای آیت محبت الله اقتدار در عالم جسمانی
امر است اعتباری بلکه اقتدار روحانی مطلوب تا در ظلّ
سلطان حقیقی قدرت بنمائی و چنان قلوب را مسخر کنی که مانند

روح در عروق و اعصاب سربان نمائی اینست اقتدار اینست فضل
پروردگار اینست موهبت آمرزگار

۱۶۳ ای رستم یزدان الحمد لله در میدان جانفشانی

تفوق بتهمتن زابلستانی نمودی و بر لشکر نفس و هوی چنان برخاش
نمودی که متفرق و پربیشان کردی شجاعت غلبه بر نفس و هوی است
نه بر مردمان دشت و صحرا حمدکن خدا را که منصور و مظفر و
غالبی و مکرّم

۱۶۴ ای ملحوظ نظر عنایت حضرت احدیت شمعی برافروز

که پرتوش از ملک ادنی تا ملکوت ابهی رسد و حرارتش حجابات نفس
و هوی را بسوزد مشاعل سلطنت آفاق خاموش گردد و این شمع نورش
همدم ابدیت و سرمدیت است و هر چه بسوزد انوارش زاید گردد و
شعاعش ساطع شود زیرا دهن این شمع هدایت رحمانیه است و فتیلش
عنایت ربّانیه

۱۶۵ ای مقتدر دلیل اقتدار خضوع و خشوع و تذلل و انکسار به درگاه حضرت پروردگار است عبودیت ابرار عین سلطنت و اقتدار است و الا هر قدرتی ضعفست و هر قوتی ناتوانی محض تا توانی در مقام تبطل و تضرع و ابتهال و عجز و نیاز استقامت و استقرار نما تا پرتو قدرت از شمس حقیقت در آئینه سینه اشراق نماید

۱۶۶ ای یار با وفا همچو گمان مفرما که از یادت آنسی فارغم لاوالله هر دم با کمال وفا بذکرت و سپردا زم و از درگاه احدیت آنچه سبب راحت و رستگاری توست طلب اما حکمت بالغه بسیار هر کس مطلع بر اسرار نه رحمت منبسطه و حکمت کلیه الهیه مقتضیاتی دارد که عقول بشریه از ادراک آن عاجز و قاصر اگر تنگی و آزرده گی و مشقت متزاید است غم مخور لطف و عنایت حق نیز متتابع چه بسیار که انسان از امری گریزان و با مردی گردد نهایت آرزو میدوار عاقبت واضح و آشکار شود که امر مرغوب ضار و مضر و امر منفور نافع و موافق پسر ره تسلیم بهیما و خود را تفویض کن از هیچ محنتی دلتنگ مشو و بهیچ منحتی امیدوار مگرد آنچه خدا خواهد بآن مسرور و راضی باش تا راحت دل و جان یابی و مسرت قلب و وجدان جوئی عنقریب این رحمت و مشقت بگذرد و راحت

جان و مسرت وجدان حاصل شود

۱۶۷ ای بنده راضی بقضا ء حقیقت رضا اعظم موهبتست
 جمال ابهی است ولی تحقق این صفت که اعظم منقبت عالم انسانست
 مشکل است چه که بسیار صعب و سخت است حین امتحان معلوم و واضح
 گردد اسئل الله ان یوفقک علی هذا الفضل العظیم والحمد لله
 رب العالمین

۱۶۸ ای مستقر بر کرسی رضا از مقتضای روح رضا
 تسلیم و انقیاد به سلطان قضا ء و محویت تا مه و فنای محض در ساحت
 کبریاست چون از عنایت خاصه جمال قدم سمی این اسم اکرم رضای
 بقضای جمال قدم و مطلع این سمت محترمید در کل اوقات منتظر
 ظهور لطف از ملکوت اسم اعظم باشید و طلب تائید کنید و استدعای
 توفیق نمائید که قضای خویش را در ملکوت قضای او فنای محض
 یابید و اراده و رضای مقید را در آن اراده مطلقه چون سراب و شراب
 مشاهده نمائید ای منجذب بحب الهی سیال باش و جوال باش
 حرکت و سکون را در جوهری جمع کن و نطق و سکوت را در لسانی مقرر ده

۱۶۹ ای حبیب روحانی ورقه لطیفه که ناطق بجواهر
 اذکار و بدایع اسرار بود بصر روح ملاحظه شد و بر لطائف معانی
 اطلاع حاصل گشت این ایام چون عصر اشراق و سطوع اشعه نیّرافاق
 است و عالم وجود و عرصه شهود گلشن و گلزار است و فصل روح پرور بهار
 و نفعه خوش الهی در ریاض احدیت مشکبار وقت روح و ریحان و
 بهجت دل و جانست با یدبتاً پیدا الهی و فضل و عنایت غیر متناهی
 بمقامی فائز شد که تغیر و تبدلی در آن راه نیابد چنانچه
 گفته شده است گرد عطا بخشد اینک صدقش دلها ورتیر بلا آید
 اینک هدفش جانها مقام رضا اعظم مقامات است تا ازین عین
 صافیه که حیات مقربین است انسان ننوشد قدمی در رفرف اعلای
 قرب الهی نگذارد البتّه در کمال صبر و سکون بشکر لطف حیّ قیوم
 مشغول باش

۱۷۰ ای بنده الهی در مقابل تقادیر ربّانی جز تسلیم
 و رضا چاره‌ئی نه تدبیراگر موافق تقدیر آید شمر و نتیجه بخشد
 اما اگر تقادیر با تدا بپیرمقیده انسانی مطابق نیاید بنده ضعیف
 چه تواند برگزگه کاهی در مقابل عواصف و قواصف چه کند و پشه ضعیف
 چون در دست گرد با دافتد چه تواند پس بهتر و خوشتر آنست که

سبیل رضا پوید و آنچه خدا خواسته است جوید تنگ دل نگردد
و سنگ دل نشود

۱۷۱ ایتها الورقة المطمئنة نفوس بسیارند ولی
نفس مطمئنه قلیل و کمیاب زیرا اطمینان فضل و موهبت پروردگار
است وذلك من فضل الله یؤتیه من یشاء و تا نفس بمقام اطمینان
نرسد سزاوار درگه کبریا نگردد و مقرب با رگه جمال ایهی نشود
شاید نفسی مؤمن است ولی مطمئن نیست مقبل است ولی موقن
نیست اگر بتأییدات الهیه اطمینان شایان شود و ایقان رایگان
گردد با پیدانسان شب و روز بشکرانه حضرت یزدان پردازد حال
تو حمدکن خدا را که از جام اطمینان جرعه شی نوشیدی و از ساغر
ایقان بهره شی گرفتی و مشمول نظر عنایت حضرت رحمانی

۱۷۲ ای مظهر تسلیم و رضا پاکان آزادگانند و
عاشقان آرزوی جفای دلبر مهربان نمایند یعنی بقسمی راضی
بقضایند که جام بلارا عسل مصفی شمرند و زهرا بتلا را شهد بقا
دانند زیرا بدون آن بمقام تسلیم و رضا فائز نگردند مقصدان

رضا اینست تلخ شیرین باشد و زهر شکر گردد و سمّ نقیع شهسو
 انگبین شود الحمد لله یا را ن الهی یا ن فا ن زودرسبیل حقّ جا نشانی
 نما یند و بجا نشانی کا مرانی کنند شکر کن خدا را که چنین نفعه
 مشکبار در مشام داری و چنین دلبر موهبت در کنار گرفتی

۱۷۳ ای رضا راضی بقضا شو و سرتسلیم بینه تا از چشمه
 تسنیم نوشی از هیچ حالی دلگیر مشو و بهیچ بندی زنجیر مگرد
 و هیچ کس را اسیر مشو دل بدلبر بی نظیر بند تا امیرا قلیم عشق
 گردی و بر سریر اشیر محبت الله استقرار یابی

۱۷۴ ای طالب رضای الهی در این جهان فانی کسی را
 بقاش نه و نفسی را ثبات حیاتی نیست عنقریب ملوک ارض در بستر
 خاک بختبند و مملوک نیز نجات نیابد کلّ در زیر این خیمه یک رنگ
 آیند نه مستمند مانند نه ارجمند نه امیر مانند نه فقیر نه وزیر
 ماند و نه اسیر بینایان کور گردند و زنده گان اسیر گور شوند
 خوشا بحال کسی که رضای الهی جوید و راه هدایت پوید و اسرار
 حقیقت گوید تا نفس آخر که خاتمۀ مطاف است فاتحه الطاف گردد

این شخص بزرگوار است و این جان پاک تا بناك پس شکرکن خدا را
 که ابواب جهانی باقی گشود و نفوس را بنفس رحمانی کامرانی
 داد و ترا بشریعه هدی هدایت کرد و بموهبت عظمی دلالت فرمود
 تا زندگی آسمانی یابی و از حیات ابدی نصیب پری

۱۷۵ الیوم رمز مضمون اسرار محبت الله است که در
 هویت قلوب مستورا است و نارش در قلوب موقود و پرتو و حرارتش
 بر آفاق محیط و گاهی بشکل ناله در آید و گاهی اثر خامه گردد
 گهی نغمه جانسوز شود و گاهی سراج جهان افروز ای رفیق
 از هر شایبی برهنه شو و از هر آلایشی مجرّد گرد قمیص
 نیستی بپوش و بر سریر محویت و فنا جلوس کن از خدا جز خدا
 مطلب و از حق بغیر از رضایش مجو از خود بیگانه شو تا
 در ظلّ رحمت خداوند یگانه در آئی و از وجود مفقود شو تا
 حیات محمود یابی وقت جانفشانیست و هنگام نجات از این عالم
 فانی آنچه منتهی آمال خلق است قسم بجمال حق از خاک پست تر
 تو آنچه در ملکوت وجود مقبول و محبوب تعلق بآن یاب و مفتون
 آن گرد تا از شجره زندگانی میوه رحمانی یابی و از حیات عنصری
 بقای ابدی سرمدی جوئی

۱۷۶ ای ناظر بشتر رحمت ربّ عزّت تقوی و صلاح درع
 متین و حصن حصین الهیست و تا این جوهر تقدیس و سادج تنزیه در
 کینونت انسانیّه تمکّن تامّ نیابد و حقیقت بشریّه را از آلودگی
 و اوساخ هوائیّه پاک و طیب و طاهر نفرماید انوار ملکوت ابهت
 در خلوتخانه دل نتابد و فیوضات افق اعلیٰ بر ارض قابلیّات
 نیارد پس باید اول جمیع همرا صرف تحصیل تقوای الهی
 نمود و جمیع توجّه را معطوف صلاح و فلاح رحمانی

۱۷۷ ای بنده الهی تا توانی دست بذیل تقوی زن
 و از سراج هدی اقتباس نور از ملاء اعلیٰ نما از خصایص نجوم
 افق رحمن موهبت هدی و تقوی است تا شمع هدی در زجاجه تقی
 نیفرورد انوارش ساطع نگردد و نجمش لامع نشود اگر سراجی در
 فانوس حدید نهی انوارش مخمود شود و چون سراج در زجاج صافی
 لطیف افروزد انوارش آفاق را روشن کند

۱۷۸ ای بنده الهی بنفس رحمانی زنده شو و بنفثات
 روح القدس تر و تازه گرد تا از عالم نفس و هوای رهایی یابی و

بجهان نور وهدی راه جوئی نفوس خاسره درغرقاب شهوات قاهره
 مستغرق راه نجاتی جز تقدیس و تنزیه نه وبغیر از محبت و عبودیت
 ربّ جلیل نیست

۱۷۹ ای ورقه موقنه مرغ هما بال وپری درنهایست
 زینت و صفا آراسته دارد ولی با سیمی پرهار ریخته وبالها
 شکسته گردد توهمای حقیقی باش بال وپری برآر که ازهر
 آسیمی مصون ماند وازتغییر و تبدیل محفوظ آن بال وپر شهر
 تقدیس است که ازخاسته و س علیین است تونیز چنان باش

۱۸۰ ای امة الله اگرچنانچه باید و شاید بکنیزی
 درگاه کبریا ۶ قیام نمائی یعنی بصفات و اخلاقی و فضائل و خصائلی
 که درالواح الهی درصفت اما ۶ الرحمن و ورقات مخضره سدره
 ایقان نازل ممتصف و متخلق گردی آیت هدی شوی و موهبت ملاء
 اعلی الیوم سزاوار اما ۶ الله اینست که بعصمت کبری و عفت
 عظمی و شپوت در دین الله و رسوخ در میثاق الله و نورانیت قلب
 و روحانیت صرف و تذگردا نمی و کمال حقیقی و حسن اطوار و حلالت

گفتا روخوشی رفتار در بین نساء عالم محشور گردند امیدوارا ز فضل
 پروردگارم که اما ء الله کلّ باین قمیص بدیع و شوب جلیل هیکل
 وجود را بپا را بند تا هریک از ملکوت تقدیس ان الله طهرک و
 اصفاک علی نساء العالمین بگوش هوش بشنوند

۱۸۱ ای پاک جان جوهر تقدیس شیوه راستان است
 و منتهی آرزوی ملازمان آستان از حضرت یزدان بخواه که در بحر
 تقدیس مستغرق گردی و در دریای توحید مستهلک جوهر ثقیل باشی
 و شمع روشن هدی مطلع آیت کبری گردی و مظهر موهبت عظمی در
 انجمن دوستان سراج ساطع شو و در افاق رحمان نجمی لامع
 و اتی ایتهل الی الله ان یؤیدک علی هذا المنی

۱۸۲ ای یونس دریای انس خدمت امر الله الیوم
 الفت و محبت احبب الله است باید در کمال فقر و فنا و محووصفا
 و خضوع و خشوع و وفا با یکدیگر الفت نمائیم و در نشر نفحات
 بکوشیم زیرا استعداد الیوم فوق الحد است اگر چنانچه تا خیری
 افتد از قصور ماست و سبب این قصور فتور در اتحاد و اتفاق

۱۸۳ ای یاران عبدالسبا ء شمس حقیقت نیر ملکوت
 اعلی بجهت اتحاد عقاید و آراء ء و وحدت کلمه و یگانگی در جمیع
 شئون و احوال اشراق نمود لهذا با پدا حبا از آراء ء مختلفه بوحث
 اعتقاد و کلمه رجوع نمایند و گر چنانچه اختلافی حاصل مراجعت
 بآیات و نصوص کتاب مبین کنند اگر در معنی کتاب ارتیا بی حاصل
 شود رجوع بمبیین فرمایند تا بهیچوجه در اعتقاد و آراء ء و افکار
 و شئون و گفتار و رفتار اختلافی حاصل نگردد بلکه کل بوحث اصلیه
 که مشیت اولیه است رجوع کنند و از این وحدت در عالم انسانی موهبت
 آسمانی جلوه کند و شمع حقیقت در نهایت اشراق برافروزد و لآظهور
 مظاهر الهی بی نتیجه ماند و جمیع این زحمات و مشقات بی ثمر گردد
 زهار زهار از آراء ء و افکار و عقاید مختلفه زیرا بکلی سبب
 هدم بنیان الهی گردد و احبا ی الهی در محافل رحمانی باید بذکر
 حجج و براهین الهی مشغول گردند نه بآراء ء مختلفه و مجادله این
 نصیحت عبدالسبا ء را بجان و دل گوش نمائید و بهوش آئید ایسن
 عبد در آستان مقدس الهی بنهایت تضرع گریه و زاری نماید و از
 برای یاران الهی طلب تآبید و توفیق صمدانی کند

سبب اعظم ارتفاع امرا لله و امتناع نفوس در ظل جمال قدم است
 حسن الفت و اتّحاد است احبّای الهی الیوم باید که هر یک از امواج
 بحرا حدیث با شند و هر یک از نسائم حدیقه عنایت چون امواج بحقیقت
 فیض ملاحظه نمایند همه امواج یک بحرند و فیوضات یک نهسر
 اشراقات یک سراجند و سطوعات انوار یک آفتاب پس بکوشید که
 آثار اختلاف که از نفیسات شرکت بکلی از عالم مکان محو و فانی گردد

۱۸۵ ای احبّای الهی و دوستان جمال رحمانی از فیوضات
 مقدسه جمال قدم و اسم اعظم روحی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی
 لاحقاً فدا آنکه در این کور عظیم و ظهور ربّ قدیم چنان ارتباطی و
 اتّحادی در بین نفوس منجذبه و افئده مشتعل بنام موقده عنایت فرموده
 که جمیع یاران حکم هیکل و احدیافته و حقائق منقطعان سمت بحر
 و احدجسته چون سرج لامعه و نجوم ساطعه بنور و احروش و از نیسر
 اعظم ملاء علی بشعاع و احد مستنیرند در این صورت چگونه جدا
 و مفترق گردند و از یاد بکدیگر غفلت و فراموشی و از ذکرشان سکوت
 و خاموشی حاصل گردد پس بحق الیقین بدانید که در کمال حین
 صدر نشین اینان جمید و سراجهای روشن در این بزم ذوالمنن آنی
 از یاد نرفته و فراموش نشده اید همیشه در خواطر بوده و خواهید بود

در این مقام قرب و بعد مکان عالم مکان حکمی ندا رده که فیوضات اتصال از جهان لامکان احاطه نماید از فضل بی پایان جمال رحمت و دریای بیکران موهبت حضرت یزدان امیدواریم که آن مخموران خمخانۀ بادۀ عشق در این بزم محبت اللّٰه چنان بشوق و طرب و انجذاب و وله آیند که ولوله در ارکان عالم اندازند و بنفحات قدس و جذبات هیکل آدم را زنده و مهترنمایند لیس ذلك علی اللّٰه بعزیز

۱۸۶ ای یاران عبدالبها ؑ بشارت کبریٰ رسید و خبر پرمسرتی عبدالبها ؑ شنید مژده الفت یاران سبب مسرت دل و جان گشت و خبر اتحاد و اتفاق دوستان پیک فرج بی پایان گردید عبدالبها ؑ نهایت روح و ریحان یافت زیرا چون را ثحۀ اغبه را در بین قلوب ابرار استشمام نماید چنان احران و اکدار هجوم کند که بتقریر و تحریر بیان نتواند و چون نفحۀ مشکب را الفت و اتحاد استشمام کند چنان سرور و حبوری احاطه کند که قلب باهتزاز و جان بهرواز آید زیرا تجلی اشراق بجهت الفت اهل وفاقست تا نفوس آفاق در ظلّ رایت اتفاق درآیند و چنان نورانیت وحدت بدرخشد که حکم یک روح و یک جسم یا بند و چون دلبر موهبت الفت در انجمن یاران جلوه کند تا پیدایات الهیه و توفیقات صمدانیه از

جميع جهات احاطه فرمايد انوار توحيد بتا بدونسيم تجريد پوزد
 پرتو عنایت بدرخشد و حیات روحانی مبذول گردد هذا هو الفوز
 العظيم وهذا هو الفيض المبين يا ران عبداللها ۴ را بسبب الفت
 واتحاد جدید بسیار راضی نمایند و سبب شوند که لسان تضرع و زاری
 بگشاید و از درگاه احدیت طلب تأیید نماید

۱۸۷ ای یا ران رحمانی شمس حقیقت بر آفاق قلوب

اشراق نورانیت محبت نمود و غم موهبت با ران الفت مبذول داشت
 نسیم عنایت از مهیب ملاطفت بمرور آمد و دریای رحمانی امواج
 تعلق روحانی زد تا یا ران الهی بمثابه فیض آسمانی قطرات
 جمع شده سیل فیض نامتناهی گردند و صحرا و دشت آفاق را سبز و
 خرم نمایند مقصد از ظهور مظاهرمقدسه الفت و محبت عالم انسانی
 بود حال احباب با یددرا بین میدان جانفشانی نمایند تا عالم انسانی
 را بصهبای محبت یکدیگر سرمست کنند و قلوب آفاق را شادمانی
 بخشند آنچه در الفت بیشتر کوشند بیشتر پیوند و آنچه در اتحاد
 همت مبذول دارند عون و عنایت بیشتر مشاهده کنند حضرت مسیح
 خطاب بحواریین میفرماید انتم ملح الارض فاذا فسد الملح بما
 ذا یملح میفرماید شما نمک عالمیانیید اگر شما فاسد گردید

جهان به چه ملیح و نمکین گردد حال اگر احبای الهی شمع محبت
 والفت و پیگانگی و اتحاد در محفل خویش نیفروزند چگونه جهان را
 بنورانیت الهیه روشن نمایند و چگونه سبب الفت قلوب اهل عالم
 گردند ای یاران عبدالبهاء ؑ شما را بملاحت و صباحت جمال ابهت
 قسم میدهم که ما ننند نجوم شریا مجتمع و مؤتلف گردید و سبب اتحاد و
 پیگانگی عالمیان شوید بنیاد خلاف براندا زید و بنیادنا ائتلاف بلند
 سازید و بذیل محبت الهیه درآ ویزید و ساحت قلب را از مغایرت
 و مخالفت بپردازید تا محل اشراق شمس حقیقت گردد و نور موهبت
 بدرخشد هر یک خادم یکدیگر شوید و هر کدام در ره دیگر جانفشانسی
 نمائید جان و مال از یکدیگر دریغ مدارید تا یرلیغ عطا از ملکوت
 ابهت رسد و منشور سرور و حبور از ملاء اعلیٰ ما در گردد

۱۸۸ ای یاران رحمانی عبدالبهاء ؑ الحمد لله بفضل

بی منتهی محفلی تازه برپا نمودید انجمن آراستید و خدمت بآستان
 مقدس خواستید ولی مشروط بآن است که در نهایت الفت و محبت با
 جمیع احبای وحدت و مؤانست جوئید و ما ننند شهد و شیرآ میخته گردید
 که من بعد راحة کلفت استشمام نگردهد و متحداً با علاء کلمة الله
 پردازید و با جمیع خلق بیامیزید و علم وحدت عالم انسانی

برافرازید انسان چون از خودی خودیگذرد و در محبت الله محو و فانی شود و نفس خویش را فراموش نماید و هر يك از یاران را بر خود برتری دهد سرور دو جهان گردد و رهبر طایبان غمخوار یاران گردد و سرگشته و سودائی آن دلبر مهربان این چه مقامی است عالی و چه رتبه ایست نورانی باید جمیع ما شب و روز عجز و زاری نمائیم و جزع و بیقراری کنیم تا از این جام الهی سرمست شویم

۱۸۹ ای متوجه بملکوت ابهی در اینا وان که اشراقات شمس قیوم الارض و السماء آفاق ایجا در با نوار اتحا در غیب امکان منور و لائح فرموده نفوسیکه در ظل کلمه جامع هستند با یدهریک در اینا فوق که مشرق با نوار وحدت اصلیه است نجمی ساطع و کوکبی لامع باشند تا زجاجات اکوان با شععه ساطعه از این سرج الهیه روشن و منیر گردند مثل نوره کمشکوة فیها مصباح نور این صباح مصباح عالمست و مفتاح ابواب مسدوده بوجه امم چه که حقیقت اتحا دکه جوهر مرا در ب ایجا داست از آن آیه رحمانیت ظاهرو لائح گردد

۱۹۰ ای سراج و هاج چه نوری روشنتر از محبت الله است

وجه شعاعی سا طعتر از معرفت الله نور عنصری عبارت از تموجات
 اشیریه است و عرضی از اعراض فاضله از اجسام منیره و هنرش
 آشکار نمودن اشیا است ولی کاشف نه مدرک نه مستخبر نه اما
 نور محبت الله محیی اشیا است مظهر اشیا است کاشف اشیا است مدرک
 اشیا است لهذا این نور در هر ضمیری سا طع گردد سراج لامع شود و
 نور با هر گردد

۱۹۱ ای ناظر بملکوت ابهی و ایادی امر الله الیوم
 وقت تمسک بحبل متین و توجه بافق مبین است و آن قیام بوصایا
 و نهایح الهیه است قسم بمرئی غیب و شهود و سلطان وجود که اگر
 نفسی الیوم بعهد و میثاق الهی چنانچه با پیدوشا بیدقیام نماید
 ملائکه مقربین و جنود ربّ و دود او را تأیید نماید و توفیقات از
 جمیع جهات احاطه کند ای احبّای الهی جمال قدم شما را بجهت
 چنین روزی تربیت فرمود که در مقابل امم چون راسیات جبال
 باستقامت و شجوت قیام نمائید خواه این عبد در این عالم
 باشد و خواه بجوار رحمت کبری شتابد و خواه در پس صدهزار
 کوه و دریا گمنام گردد

۱۹۲ ای یار قلبی خوشحال نفوسیکه در ظلّ کلمه
 وحدانیت از کأس میثاق نوشیدند و از جام الست سرمست گشتند در
 محفل تجلی در آمدند و از فیض حقیقی سلطان احدیه بهره و نصیب
 بردند بذکر حقّ الفت نموده از مآدون بیزار گشتند و بر از ربّ
 بی نیاز شدند از حقّ مؤیدند و بنفحات قدس موقّق

۱۹۳ ای متمسک بمیثاق امروز عالم امکان بنسور
 میثاق روشن است پرتوش جهانگیر است و صیتش متواصل بملکوت
 اشیر ولی بیهوشانرا تصوّر چنانست که این نورانیت را از عالم
 امکان زائل کنند و ظلمات هوی و هوس خویش را منتشر نمایند
 سبحان الله ظلمت بنور زائل گردد یا نور بظلمت محو شود
 این چه تصوّر باطلست و چه تفکر شخص جاهل

۱۹۴ ای بنده صالح حقّ صلاح و فلاح الیوم ثبوت بر
 میثاقست و متمسک بعهد و پیمان محبوب آفاق زیرا این حصن حصین
 محافظه نفوس و ارواح نماید و این ظلّ ظلیل سبب آسایش و حیات
 و نجات اهل فلاح گردد و اگر نفسی از این موهبت محروم شود

نه صلاح سبب فلاح گردد نه زهد و ورع و تقویٰ شمر بخشند
چه که اصل اساس ثبوت بر عهد است

۱۹۵ ای عبد ودود مقام محمود الیوم ثبوت و رسوخ
بر میثاق ربّ معبود است چه که سفینه نجات است و چشمه آب حیات
حصن حصین است و نور مبین وسیله عظمی است و واسطه کبری آیت
رحمت است و رایت موهبت سند عظیم است و ملجأ قویم از فضل خدا
امیدوارم که آثار الطاف را در اقرب اوقات ظاهر فرماید

۱۹۶ ای مستبشر بالطف یزدانی قومی بر آنند که
سبب نجات اقرار بوحدا نیت الهیست و حزبی بر آنند که ایمن
کفایت ننماید بلکه منضمّ باعمال صالحه رحمانی و شردمه بر آنند
که مؤید با خلاق حمیده ربّانی و طایفه بر آنند که جامعیت جمیع
مراتب کمال روحانی و جمال وجدانی و آنچه در نزد اهل اللّه
مسلم و متحتم و متین و متیقن و محکم است ثبوت و رسوخ و استقامت
بر عهد و پیمان و میثاق حضرت رحمانی چه که از خصائص این ظهور
اعظم و حقایق این رمز منمنم است و جامع جمیع مراتب

۱۹۷ ای مشتعل بنا رحمبت اللّه قدر این ایّام را

بدان و بر عهد و میثاق محکم و استوار شو بقسمیکه اگر طوفان
آسمان طغیان کند بنیان شایسته ترا نلغزاند و اگر ریا حوزوابع
ملك و ملکوت تشدد کند حرکت ندهد و در سبیل الهی بجان و دل
بکوش که نشرفحات قدس کنی و با مظاهرا نسا الفت گیری و در افق
وجود با نوار سجود طالع و لائح شوی و خدمتی با مرالّله فرمائی

۱۹۸ ای مخموران با ده محبت اللّه و ای محروران

شهد و شکر معرفت اللّه و ای عاشقان جمال رحمن و ای عاکفان
کعبه عرفان آنچه در هویت جان و دل از شئون و اسرار حبّ و حقائق
شوق و ذوق و تبّتل الی اللّه مستور و مکنون داشته آید جمیع در
این ساحت واضح و آشکار است و مشام مشتاقان از آن نسیم روحانی
خوشبو و معطر است در جمیع احوال و احیان دست تضرّع و ابتهال
بملکوت ابهی بلند است و قلب در نهایت تبّتل و آرزو مند است که
خدا یا این بیچارگان را در ظلّ سدره منتهایت مأوی بخش و این
آوارگان با دیه حرمان را در جوار فضل و عنایت ملجأ و پناهی ده
این تشنگان مفازه بینوائی را بر شاطی بحرا حدیث برسان و این
طالبان ملکوت ابهایت را بسر منزل وحدانیت واصل کن این

طیور بال و پر شکسته را در حدائق تقدیس داخل کن و این مرغان
 دم بسته را بال جان جوهر توحید در جنت تجرید و فردوس تفریـــد
 آواز و ترانه بخش این ذلیلان را بعزت قدیمهات دلالت فرما و
 این علیلان را بدریاق فاروق اعظمت درمانی عطا کن و این فقرا را
 در ظل عنایت مسکن ده و این ضعفا را بشدید القوی تأیید فرما تا
 این گمگشتگان صحرای محبتت در مدینه تقدیس وارد شوند و این
 بیپوشان باده عشقت در انجمن توحید چون شمع روشن شوند ای
 احبای رحمن فیوضات ملکوت ابهی چون ابر نیسان نازل و لطف
 جمال قدم از جبروت اعلیٰ متواصل فضل بیمنتهی شامل و عنایت
 جلیله حضرت ملیک اسماء حاصل قسم بجوهر وجود و سلطان غیب و
 شهود که مقامی بجهت شایستین و متمسکین بر عهد و میثاق الهی
 مقدر شده است که غبطه اولیاء و منتهی آرزوی اصفیاست عنقریب
 انوار این پیمان الهی شرق و غرب را احاطه نماید و اسرار ایسن
 کتاب اقدس رحمانی ملکوت وجود را مزین کند از امواج بحر معانی
 لئالی حقایق ظاهر گردد و از اشعه صبح مبانیش کواکب مواهب
 با هر شود در حقیقت این عهد و میثاق الهی و پیمان و ایمان صمدانی
 که با شرق اعلیٰ است از خاستن این کورا عظم است و در هیچ دوری
 از ادوار مقدسه این چنین موهبتی از خزائن رحمت الهیه عنایت
 نشده بلکه جمال قدم محض فضل عظیم و لطف عمیم این کورا عظم را

که مشیل و نظیری نداشته با این فضل اتم و لطف و کرم مخصّص فرمود
 فطوبیٰ للشا بتین و طوبیٰ للمتمسکین و بشریٰ للراسخین من هذا
 الجود العظیم

۱۹۹ ای حیران جمال رحمن علیک بها ءالله سراج
 محبت الله روشن است و قلوب احرار از فضل جمال مختار چون ریاض
 مزین ارواح از بشارت الهیه مهتر است و دلها بنفحات الهیه
 مسرور و گلشن دل بملکوت ابهی بندید و توجه بمنظرا علی کنید
 و استعدا داد جنود جبروت بقا بجوئید و منتظر فتوحات غیبیه و
 تجلیات لاریبیه شوید قسم بجمال قدم روح من فی ملکوت البقا
 لاحبائه الفداء اگر نفسی مستقیماً علی امر الله بروفای بعهد و
 پیمان الهی قیام نماید جنود آفاق مقاومت نتواند و قوای عالم
 متانت نتواند چون نجم بازغ از مطلع وجود لائح گردد و چون
 نسیم ریاض معنوی خطه و دیار حقائق وجود را معطر نماید در این
 انجمن عالم چون شمع در جمع برافروزد و چون نار موقده ربانیه
 در قطب آفاق شعله برافرازد پس ای ناظر الی الله
 بکوش و بجوش و بخروش تا از این نفوس محسوب گردی و در این
 جمع محشورشوی

۲۰۰ ای ثابت برمیثاق نامه شما تلاوت شد دلالت بر
 استقامت در امر الله داشت طوبی لك وبشری لك بما شبتت قدماك
 على الصراط المستقیم والمنهج القويم اليوم موهبتی اعظم از
 ثبوت ورسوخ نه زیرا مقاومت جمیع ملل آفاق را بچه توان نمود
 آیا جز با استقامت بر امر الله و ثبوت ورسوخ برمیثاق الله ممکن
 لا والله اینست حصن حصین اینست كهف منیع اینست ملاذ رفیع
 این قوت رحمانیه جنود طغیان را منهزم نماید و اهل غرور و صاحب
 فتور را بهلاکت ابدی و انعدام سرمدی مبتلا نماید

۲۰۱ یا من تمسك بعهد الله وميثاقه حمد خدا را كه از
 دست ساقی ظهور كاس مزا بها كافر كشیدی و از ما طهور نوشیدی
 و اشراق نور را از سینا و طور مشاهده فرمودی و در ظل رب غفور
 مستظل گشتی و بعروة الوثقى عهد محکم الهی متمسك شدی بقسمی كه
 چون جبال را سیات اریاح عاصفات را مقاومت نمائی و رخی در محفل
 عهد الست برافروزی و جمیع سبحات و حجات بسوزی و چون كوره آتش
 برافروزی آیت ملكوت گردی و رأیت سلطان جبروت چون اكسیر
 اعظم نحاس نفوس ناقصه را بقوه هدایت زر خالص نمائی و خزف را
 لؤلؤ صدف قسم بجمال قدم روحی و ذاتی و كینونتی لأحبائه الفداء

اگر بجوهر انقطاع فائز شوی بجمیع این شئون موقّق گـردی

۲۰۲ ای طالب رضای الهی الیوم اکبر نفوس ملکوتی
آن کس است که بعهد و پیمان الهی بعزمی رحمانی و توانا ثنی
بزدانی قیام نماید و به ترویج امر الله و نشر نفعات الله
برخیزد از خلوت خانه دل اهرمن براند تا بانگ سروش بشنود
و از بیگانه بیزار شود تا دوست یگانه در آغوش گیرد این است
بزرگواری ملکوتی

۲۰۳ ای یاران عبدالبها ء ضوفا ء ملل و غوغای امم
دریوم ظهور اسم اعظم محتوم و مسلمست و حکمت این امر محتوم واضح
و معلوم زیرا چون اریاح امتحان بوزد درختان ضعیف از بن و
ریشه برافتد ولی اشجار مبارکه ثبوت بیفزاید و متانت بنماید
شدت باران حشرات ارض را مضرب و پریشان و سرگردان نماید ولی
حداثق پرشقائق شود ریحان و گل بروید و بلبلان بنغمه درآیند
و در هر دمی هزاران هزار ترانه بسرایند نعمة للابرار و نعمة
للضعفاء ء حمد کنید خدا را که قدم ثابت بنمودید و مانند ذهب

ابریز درآتش آزمایش رخ برافروختید از حقّ میطلبم که روز بروز
برشوت و رسوخ بیفزاید

۲۰۴ ای روحانی نفس رحمانی شرق و غرب را زنده و
معطر نموده نسیم جان بخش گلشن میثاق آفاق را مشکبار کرده
پرتو تقدیس چون با رقه سحری کیهان را مطلع انوار نموده با وجود این
اهل فتور چون اهل قبور در حفره شبها ت مطمور و در آن ظلمات دیجور
فریاد این سطوع التور برآرند و فریاد و اشورا بلند کنند
تبا لهم و سحفا فی یوم النشور... ای روحانی حال وقت آنست
که چون ورقا، رحمانی بر شاخسار میثاق چون چنگ و چغانه نغمه و
آهنگی در عبودیت عبدالبها، و رقیق البها، و اسیر البها، آغاز
کنی و فریاد برآری یا عبدالبها، روحی لعبودیتك الفسدا و
چنان جذب و شوری در بین مرغان چمن اندازی که کل بر شاخسار سرو
بوستان الهی نغمه سبحان ربی الابهی را بملاء اعلی برسانند

۲۰۵ ای مشتاق جمال ذوالجلال حمد خدا را که از چشمه
میثاق نوشیدی و از شهد عهد نی آفاق چشیدی بسر منزل مقصود

رسیدی و بظّل ممدود التجا نمودی حال کأس میثاق بدست و در
انجمن آفاق در آ و بگو یک دست جام باده یک دست زلف یار
رقصی در این میان می دانم آرزوست

۲۰۶ ای شخص خبیر الحمد لله مصداق این کلمه‌ئی
زیرا از آن یار بیخبر خبریافتی و از آن دلبری نشان نشان
جستی اینست خبری اینست بصیری اینست سمعی اینست
علیمی اگر از جمیع کائنات خبر داشتی و از او بیخبر بودی چه
شمی و چون از او خبریافتی از هر چیز خبرگیری و با ذی توجهی
بحقائق اشیا اطلاع یابی از تطاول دست عدوان ناله و فغان
نموده بودید حق بجانب شماست ستمکاران گرگ خونخوارند بر
اغنام بتازند ولی امید چنانست که یدغیبی برسد و ناخون تیز
اهل ستیز را قطع نماید توجه بملکوت ابهی کن و از او عون و
عنایت طلب من نیز دعا کنم و تأیید رجا نمایم

۲۰۷ ای یار روحانی یوسف کنعانی مسند مصر بیا راست
و عزیز آن دنیا رشد ولی این بزرگواری نتیجه صدمات زندانی بود

وا ز آشا را بتلای در آن چاه ظلما نی پس معلوم شد که صدمات در سبیل
 ربّ الایات سبب نجات گردد و چاه منتهی با وج ماه شود خدمت
 مقبول و مرغوب و اجر عظیم مقرر و مقدر و محتوم

۲۰۸ ای طالب حقیقت نامه شما رسید و انجذابات قلبیه
 معلوم گردید فی الحقیقه مجذوب جمال حقیقتی و مفتون علم و
 عرفان فی الحقیقه در عالم وجود بهیچ چیز تعلق نشاید و دل بستگی
 نباید مگر حقیقت که آن دلبر است در نهایت جمال و کمال باید در
 طلبش جانفشانی نمود و فانی شد تا از آن دریا نصیبی گرفت و از آن
 آفتاب پرتوی حاصل گردد اینست سزا و اردانایان و اینست لایق
 هوشمندان در خصوص بلایا و محن و مصائب سؤال نموده بودی که این از
 خداست یا منبعث از سیئات نفس انسان بدان بلایا بدو قسم است
 قسمی بجهت امتحانست و دیگری سزای اعمال آنچه بجهت امتحانست
 تربیت و تأدیب است و آنچه سزای اعمال است انتقام شدید است
 پدر و معلم اطفال را گهی بنوازند و گهی بیازارند این آزار بجهت
 تربیت است و عین نوازش و لطف محض است و عنایت صرف اگر بصورت
 قهر است ولی بحقیقت الطاف است اگر بیظا هر عذاب است ولی بیاطن
 عذاب فرات است باری در هر صورت باید تضرّع و زاری نمود و مناجات

بدرگاه الهی کرد که در امتحان ثابت ما نید و در بلایا ما بر با شید

۲۰۹ هرا ذیبت و جفا که در سبیل میروفا وارد شه دبقا ست

و موهبت عظمی ظلم و ستم و درد و غم در مذاق عاشقان جمال قدم
خوشترین نعمت زیرا در سبیل جانانست و رزق دل و جان ولی
ستمکار را عقوبت پایدار است و عذاب نیران و نار و قنار پنا
عذاب النار عاقبت مظلوم معزز گردد و ظالم مغبون شود و مکروب

۲۱۰ ای بنده حق کردی ای عطار بر عالم نشار

نافه اسرار هر دم صدهزار سبحان الله در بعضی مشامها رائحه
جیم معطر و نفعه جنت النعم مدموم و غیر مقبول این چه طبیعت
جعلی است و این چه فطرت پستی نغمه بلبل گلشن اسرار منفور
و نهیق و نعیق هر ناعقی مقبول و مطبوع الطیبات للطیبین و
الطیبون للطیبات هر بلائی چاره شود و هر دردی درمان یابد جز
غضب الهی این درد بی درمان است و این زخم بی امان

۲۱۱ ای بنده الهی کرم برد و قسم است در عالم ملک

ودر عالم ملکوت ملکی عامست و شامل کلّ و لکلّ نصیب من هذا
 البحر الخضمّ العظيم اما ملکوت کرمش خاتم خاتمان حقّ و مخصوص
 جانفشانان سبیل ربّ جلیل زیرا نجات جانبخش نوگل خندان الهی
 مشام بلبل را معطر نماید نه خراطین و جعل و انوار سا طعنه شمس
 حقیقت دیده حربا را منور نماید نه چشم خفاش ضعیف البصر پس
 توجه بافق غیب بقا کن و بگو لك الحمد یاربّی الکریم علی هذا
 الفضل العظيم و لك الشکر یا مولای القدیم علی هذا اللطف
 الجزیل انتک انت الرّحیم و انتک انت البرّ الرّؤف الکریم

۲۱۲ ای نهال آمال آن بیهمال نامه وصول یافت آنی
 راحت و مهلت میسر نه تا بنگارش جواب بتفصیل پردازم لهذا
 مجبور برای جازم معذور بدارید نامه الحمد لله نافع مشک بود
 بوی دلجوی جت ابهی داشت هر چند جمیع مادر مقابل الطاف
 بی منتهی غریق دریای قصوریم پرفتوریم و بی وله و شوریم
 ولی موقّق بالطف موفوریم که قطره را بجای دریا قبول میفرماید
 و پشهئی را پرواز عقاب می آموزد بنده آبق را پرورده صادق
 مینماید افسرده نابود را شمع بازغ میفرماید این از الطاف
 آن جان جهانست لهذا هر چند شرمساریم ولی امیدواریم امروزاهم

امورا نیست که بموجب تعالیم الهی در جمیع اقالیم رفتار نماشیم
 و با جمیع خلق مهربان باشیم و جانفشان گردیم بیگانگان را آشنا
 دانیم و اعدا را احبّا شمیریم و کَلِّرا غمخوار و خاکسار باشیم بکمال
 وفا سینه را هدف تیر جفا کنیم و از خطای کَلّ چشم پوشیم همسدم
 فقراء باشیم و همراز بی نیاز گردیم بحکمت حرکت نماشیم
 پرده دری ننمائیم بخوش سلوکی پردازیم فی الحقیقه اهل
 عالم دلبر حقیقی را فراموش نموده اند و چنان بدام ودانه گرفتار
 شده اند که از گلشن الهی و حدیقه ربّانی بوئی بمشام آنان نمیرسد
 البتّه مزکوم از راحه طّیبه محروم است و نابینا از مشاهده
 جمال محبوب و مأیوس و عموم خلق بی انصاف و پیرا عتساف البتّه
 این اعمال و رفتار مغناطیس غضب پروردگار لهذا در جمیع آفاق
 آشاقه رقیب آفاق ظاهر و آشکار سبحان الله بیماران از طبیب
 مهربان در فرار و تشنگان از دریای عذب فرات بیزار بی نویان
 از گنج بی پایان در کنار و طفلان از شدی عنایت بی بهره و نصیب
 و هذا بما اکتسبت ایداهم یوم سمعوا التّداء من مکان قریب
 با وجود این امید از عفو و عنایت شدید القوی چنانست که نومید
 نگردند و الی الابد محروم نمانند اندکی اگر ملاحظه کنند و
 بحقیقت پی برند و از حمیت جاهلیّه بگذرند و دل و جان را از
 تعصّب شدید رهائی بخشند عموم اهل ایران بشکرانه پردازند که

الحمد لله اين افق تاريخرا آفتابى درخنده طلوع نمود اين
 ايران ويرانرا الطاف بى پايان جلوه نمود اين کشورگمنانرا
 قبله آفاق کردواين اقليم جحيمرا جنة التعميم فرمود زيرا شمس
 حقيقت از بين نقطه درخشيدوااليوم درافريك وامريك وحدود و
 شعور ترك وتاجيك درقطعات خمسۀ عالم شليك يابهاء الابهى
 بلنداست ايران مركزانوارگردد اين خاك تابناك شود واين
 کشورمنورگردد واين بى نام ونشان شهيرآفاق شود واين محروم
 محرم آرزو وآمال واين بى بهره ونصيب فيض موفور يابد و
 امتيازجويد وسرافرازگردد

۲۱۳ اى ياران روحانى حضرت كبريا درقرآن عظيم
 دنيا را تشبيه بسراب بقيع فرموده اند ونفوس بشريره را مانند
 تشنه آب انسان تشنه لب سراب را آب انگار دوى كمال سرعت در
 بيابان بتازد وعاقبت خائب وخاسر شود وا ز تشنگى هلاك گردد
 همچنين طالب دنيا بجان جوياء شب وروز ساعى وپويا بلکسه
 بجهت اکتساب زخارف فانيه درندگى نمايد وما نندگريگان تيز
 چنگى بيازمايد بيچارگان بيازاردومظلومان زجروا ذيت نمايد
 وعاقبت سودى نبيند بلکه زيان اندرزيانست وخسران اندرخسران و

شَدّت عذاب نیران و مؤاخذ در محکمه کبرای رحمان ۰۰۰ پروردگزار
 عالمیان انسان را چشم بینا و گوش شنوا عنایت کرده و قلب آگاه
 آفریده تا از فنای عالم عبرت گیرد و ما نندمرغان چمن بچنددانه‌ئی
 قناعت نما پدوهرشاخسار با بدع نغمات بتقدیس و تسبیح ربّ الایات
 مشغول گردد اینست سزاوار انسان اینست سبب عزّت ابدیّه اهل
 عرفان زیرا در این جهان هرکاری عاقبتش خسرا ناست مگر عبودیت
 درگاه حضرت رحمان و هر عملی زیان اندر زیانست مگر خدمت آستان
 جمال یزدان طوبیّی از برای نفوسیکه از نفس وهوی بیزارشده‌اند
 و از ظلمات این دارتنگ و تار نجات یافتند و انوار الهی
 مشاهده نمودند و با سرار ربّانی پی بردند آن نفوس مانند ستاره
 روشن از افق امکان درخشنده و تابانند ملاحظه نماید که اولیای
 اطهار مطالع انوار و مشارق اسرار چگونه از افق عزّت ابدیّه در
 قرون و اعصار ظاهر و آشکارند و کسانیکه ظلم و طغیان نمودند و ره
 عصیان پیمودند و از شراب غرور مخمور گشتند بچه ظلماتی گرفتارند
 انّ فی هذا لعبرة لاولی الابصار

۲۱۴ ای نفوس منجذبه بنفحات اللّه کور کور خداوند
 یکتاست و عصر عصر حضرت کبریاء جسم امکان بنفحه روح القدس

زنده و جسد او بفیض روح الامین در طراوت و لطافت بها نسیزه
 نسائم جا نبخش ربیع بدیع خطه و اقلیم را سبز و خرم نموده و ابر
 بهاری الهی روی زمین را بساط فروردین گسترده نفعات حدائق
 ملکوت ابهی مشام روحانیان را معطر فرموده و انوار مقدسه افسق
 اعلی افنده ربّانیا را منور کرده جهان و جهانیا در شور و وله
 است و ارکانا مکان در حرکت و زلزله است چشم اهل بصیرت بینا
 و روشن است و وجدان اهل عرفان گلزار و گلشن توجه بافق غیب
 نماید و تبّتل حضرت لاریب آفتاب انور اگر چه از افق امکان
 پنهان شد از مشرق لامکان عیانست و نریکم من افعی الابهی و نصر من
 قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة
 المقربین پس بقوتی الهی و عزتی روحانی و انبعاثاتی وجدانی
 و نفعاتی رحمانی و تائیدی صمدانی و توفیقی ربّانی و روئی چون
 گلستان و رخی مزین بنصره رحمن و نطقی فصیح و بیانی بلیغ و
 لسانی ناطق و همّتی فائق بر نشر نفعات الله و اعلاء کلمة الله
 بکوشید و چون دریای پر جوش بخروشید تا با بین موهبت شرف نسبت
 بآستانه مبارک ابهی روحی لاحقاً فداه در بین ملاء انشاء
 مشهور آفاق گردید و معروف سبع طباق

۲۱۵ ای منجذب بنفحات اللّٰه شکر کن خدا را که در سینا ء

عرفان ندای رحمان از شجرهٔ انسان استماع نمودی و شعلهٔ نورانیّه جلوهٔ
 الهی را در وادی ایمن بقعهٔ مبارکه مشاهده نمودی از دست ساقی
 عنایت صهای هدایت نوشیدی و در میدان معرفت رقص کنان نصدای
 یابها ء الابهی بلند نمودی این از فضل و موهبت حضرت یزدا نست که
 این عبادضعفا را بملکوت الهی کشا ندوانین سودا ثیا ترا شیدای جمال
 مبین فرماید این دم دمیست که روح لقدس نفخهٔ حیات میدمد و این
 عصر عصریست که شمس حقیقت بر آفاق قرون الیا بدا لآباد بانوار
 رحمانیت میدرخشد تا توانی بجان جویان شو و بلسان گویا شو تبلیغ
 امر اللّٰه کن ترویج دین اللّٰه نما جذبۀ ابهی بنما شعلهٔ طور سینا
 بر افروز نسیم جانپور و رشو و نفحهٔ معطر گرد تشنگانرا سلسبیل حیات
 شو و گمگشتگانرا دلیل نجات هر چمنی را شبنم شو و هر گلستانی را
 باران نیسان گرد کورا ترا بینانما کرا ترا شنوا منجمدانرا
 مشتعل کن خفتگانرا بیدار نما تا در ملکوت ابهی چون نجم هدی در
 افق اعلیٰ بدرخشی هذه وصیّتی علیک و نصی لک لتکون من الافاضلین

۲۱۶ ای مشتعل بنا ره دایت حبّذا حال نفوسی که چون

شعله نورانی سبب روشنائی قلوب انسانی گردند ای فرخنده انسانی

که آب حیات زندگانی جاودانی سبیل کند وای مبارک آدمی که
 فم مطهریگشا یدومستعدین را بیاناتی چون درّ و گهرنثار نماید
 چه جواهر شمیمی بهتر از درّ معرفت و گوهر هدایت است پس نطق
 گوهریار با زکن و برفرق نفوس انسانی جواهر هدایت آسمانی
 نثار نما

۲۱۷ ای ناظر بملکوت ابهی اگر از فیوضات ملکوت ابهی
 حظّ اوفری خواهی و اگر از اشعه سا طعه از شمس حقیقت وجه انوری جوئی
 و اگر از ریاض حدیقه ملکوت ابهی نفحه معطّری طلبی در اء کلمة الله
 بکوش و در نشر نفعات الله جهد تبلیغ نما چه که کلّ تأییدات در ایسن
 شأن اعظمست و کلّ توفیقات در این فضل اقدم قسم بجمال قدم که
 نفسی در این سبیل کشیدن اعظم از عبادت ثقلین است

۲۱۸ ای یار حقیقی تا توانی تشویق یاران بر تبلیغ نما
 و تفریق ما بین حقّ و باطل بیاموز تا از تقلید رهائی یا بندوبهره و
 نصیب از بهر هان و تحقیق جویند خلق ما نند صبیانند با یداز ثدی عرفان
 پرورش یا بند و در آغوش مربّی مهربان تربیت گردند یاران الهی

با یید در جمیع شئون مرتبی نفوس شوند و دلیل هر متحیر علی طیب
 قلوب گردند و پرستار مریضان هوش و عقول تا آنکه بعون و عنایت
 حضرت مقصودا بین مخموران خمر غرور هوشیا رگردند و در زمره ابرار
 درآیند

۲۱۹ ای شمع فروخته محبت الله الیوم وقت تو گل است
 و هنگام تو تسل زمان جوش و خروش است و دم تا پیدها تف و سروش چشم
 ملا علی درانتظار است و فدایان جمال ابهی روحی لارقا شه الفدا
 در میدان وفا چه جانفشانی کنند و در انجمن هدی چه نورافشانی
 در دبستان عالم چه سبقی درس دهند و در نزد ادیب الهی چه دانشی
 آموزند باری وقت پروا زانست و دم آغا ز نشر اسرار بقلوب پردازید
 و با ارواح دمساز گردید نفوس را تربیت کنید و فائزین را تهنیت
 فرمائید در نشر نجات الله بگردا رورفتا روگفتا ربکوشید

۲۲۰ ای بنده منقطع جمال ابهی مرقوم نموده بودی که
 در اطراف خضراء در نهایت فقر و فنا سیر و حرکت مینمائی این
 موهبتی است کبری که باین حالت بنشر آیات پروردگار پرداخته ای
 حضرت مسیح ملیح شبی در بیابان مناجات میفرمودند که ای پروردگار

درحالتی بذکرت تو پردا ختم که بستمم خاک زمین است و چرا غم سستاره
 آسمان و طعام گیاه ارض بعد فرمود کیست از من غنی تر زیرا
 آنچه را ندادی با غنیاء و کبراء و امراء و وزراء و ملوک آنرا بمن
 عنایت فرمودی کیست از من غنی تر حال آن بنده منقطع الهی
 هر چند در آن بادیه برهنه و گرسنه و تشنه سیر و حرکت مینماید ولی
 چون نیت تبلیغ امر حضرت احدیست این فقر عین عنایت و این نیستی
 حقیقت هستی احبای الهی با بیدر نهایت مشقت بخدمت پردا زند
 و آلا با راحت جان و آسایش وجدان و رفاهیت حال هر کس بنده
 ذوالجلالت حمدکن خدا را که تو موقت بعبودیت صادق هستی

۲۲۱ ای بنده حق همانست که مرقوم نموده ای قسوت
 تبلیغ موهبتی است نه اکتسابی بیان حجت و برهان فیض
 رحمانست نه بواسطه علوم و معانی چه بسیار واقع که
 شخص امی سبب هدایت عالمی گردید حال تونیز توکل بر حق کن
 با عدم بضاعت با این تجارت رابحه پرداز زیرا سرمایه
 فیض جمال مبارک است و الطاف حضرت مقصود امیدوارم
 بآن مؤید و موقت شوی لسان فصیح بگشائی و در تبلیغ
 بیان بلیغ بنمائی

۲۲۲ ای عطار نافه مشکبار نشارکن تا نفعه اسرار
 مشام پیاران را عنبرافشان کند هر مزکومی از طیب مشوم نصیب
 برد و از فیوضات این یوم موعود بهره‌ئی گیرد هر چند اهل
 آفاق را آرزوی اشراق نه ولی مرتباً حقیقی اول استعداد
 دهند بعد فیض مبذول دارند یاران الهی نیز باید اول بتربیت
 استعداد و قابلیت بخشند بعد کلمه الله القا کنند و الا مزکوم
 از مشوم محروم فضل حق در این دور الهی قوتی بیارن بخشیده
 که ایجا دستعدا دکنند و بسبیل رشا دهدایت فرمایند

۲۲۳ الحمد لله این موطن مقدس رحمن بنفحات قدس
 معطر است و اسرار الهیه بواسطه رحمانیه منتشر یعنی امرالله
 رو بعلو است و مجلس شور در نهایت الفت و محبت تأسیس شده لهذا
 این عهد آن مجلس را محفل روحانی نامید تا مورد سئو رحمانی
 گردد و جمیع متحد و متفق در تأسیس کمالات روحانیه در حقائق
 انسانیه بکوشند و از خدا بخواهند که مظهر هدایت کبری گردند و
 سبب مرور نفحات قدس در آفاق ای یاران عبدالبهائم قسم
 بجمال قدم چنان تأییدی در ملکوت وجود مقدر که بتصور نیاید
 جنوداً پیدوالهام در ملکوت ابهی مجتدند و منتظر جولان نفسی

در میدان عرفان تا آن جیوش و جنود فوراً نصرت و تاً بیدنما یندوا لیوم
هرچه بنشینیم و بیندیشیم کل بی شر و اشر است و عاقبت سبب
اسف و حسرت مگر آنکه در سبیل آن دلبر مهربان جا نغشانی نمائیم
و بنشر آیات تقدیس پردازیم و نفوس را بهدایت کبری دلالت
نمائیم و علم موهبت عظمی برافرازیم از ما سوی الله منقطع گردیم
و با قلبی منجذب جمیع اهل ارض را مشتعل و متذکر نمائیم اینست
صفت شاکتین و اینست سمت را سخین و اینست رحمة للعالمین

۲۲۴ ای بندگان جا نغشان دلبرای بهی محفل تبلیغ

بیا را شید و بزم تقدیس برپا کنید نشرفحات نما شیدوا علاء کلمة الله
فرمائید تا محفل شما مطلع نورهدی گردد و منزل شما مصدر تقدیس و
تقوی الیوم شجره امید بفیض تبلیغ نشو و نما نماید و هر نفسی که
لب بحجت و برهان بگشاید و یا آنکه محفل تبلیغ بیا را ید مورد
الهامات غیبیه گردد و از تجلیات لاریبیه بهره و نصیب برد

۲۲۵ ای منجذبه ملکوت الله شمع خوا موش بودی

الحمد لله روشن گشتی صامت بودی ناطق شدی بینا گشتی شنوا

شدی زنده گشتی پاپینده شدی هر نفسی امروز لسان بتبلیغ گشاید
 و بنشر نجات الله پردازد روح القدس تا پیدنما ید و توفیق بخشد و
 مقاومت من علی الارض تواند زیرا بقوتی ملکوتیه قائم گردد
 البته قوای ناسوت مقاومت نتواند قوه لاهوت غلبه نماید
 اینست که ملاحظه مینمائی تلامذه مسیح هر چند بجسم ضعیف بودند
 و بحسب ظاهرمغلوب ظلم هرا میر ولی عاقبت غلبه بر کمال نمودند و
 جمیع را در ظل خویش درآوردند

۲۲۶ ای مشتعل بنا رحمبت الله در یوم ظهور تجلی

مجلی طور مشاهده نمودی و از شجره طوبی ندای انی انا الله
 استماع کردی از ما طهور نوشیدی و از کاس مزاجها کافسور
 چشیدی بمشرق انوار توجه نمودی و بملکوت اسرار تبثیل کردی
 حال وقت آنست که ترتیل آیات توحید کنی و تجدید خلعت تجرید
 بحب جمال قدم ساثرام را بوجد و طرب آری و بشناسم اعظم قباثل
 و ملل را جذب و وله دهی صمت و سکوت بهت و خمود آرد و ندا فرج
 بیمنتهی بخشد آتش بی شعله زغال است و مرغ بی نغمه ابکم و
 لال شجر را ثمر با ید و سراج را شعاع و شرر پس ای مرغ سحر نغمه و
 نواشی ز نو آغاز ترانه نما تا نفوس مخموده با هزار آید

۲۲۷ ای طالب جمال مختار طالبان کوی حق و عاشقان
 جمال مطلق از عالم ملک درگذرند و بجهان ملکوت دل بندند از ملک
 هستی خویش بیزار گردند تا در جهان هستی حقیقی درآیند چشم
 بصیرت بگشایند و جمال معشوق حقیقی را آشفته و پریشان گردند
 شب و روز بذكر ملک وجود و جمال محمود و شاهدمشهود مشغول شوند
 و ما سوایش را فراموش نمایند حال وقت جوش و خروش است و هنگام
 استماع بانگ سروش هاتف غیبی ندا میفرماید فاستبشروا یا
 اهل البهائم و اجهدوا یا اهل الولاة و اسعوا یا معشر الوفاة
 لاینتر نفحات الله

۲۲۸ ای یار با وفای من نامه شما رسید الحمد لله احبای
 قزوین درنها بیت سرور و تمکین مشغول بخدمت نورمبین و امید چنین است
 که درآینده موقت بتبلیغ نباء عظیم شوند یعنی یاران الهی با نفوس
 ساثره طرح لغت افکنند و بکمال محبت و مؤانست پردا زندا بین نسوع
 معاشرت در اکثر نفوس تا شیرنما پید و گوش بکلام دهند و چون استعداد لقا
 کلمه بینند بحکمت القا کلمه کنند اول با پیدکوشید تا استیحا ش در خلق
 نما ند مثل اهریک از احب در هر سال بکنفری انتخاب کندا بتدا حسن
 معاشرت نما پیدتا وحشت نما ند بعد بتدریج تبلیغ کندا بین بهترین طرق است

۲۲۹ ای یاران عزیز عبدالمبها * الیوم اہم امور
تبلیغ امر اللہ و نشر نجات اللہ است تکلیف ہر نفسی از احبای
الہی اینست کہ شب و روز آرام نگیرد و نفسی بر نیارد جز ب فکر
نشر نجات اللہ یعنی بقدر امکان بکوشد کہ نفسی را بشریعہ بقا
ہدایت نماید و احیا کند زیرا این اثر از او در اعصار و قرون
متسلسل گردد چہ کہ از ہادی اول تتابع و ترادف و تسلسل در مؤمنین
دیگر کند عاقبت یک نفس مقدس سبب احیا * صد ہزار نفوس شود
ملاحظہ فرمائید کہ چہ قدر اہمیت دارد کہ ہدایت یک نفس اعظم از
سلطنت است زیرا سلطنت ظاہر در ایامی چند منتهی شود نہ اثری
و نہ ثمری و نہ سروری و نہ فرحی و نہ بشارتی و نہ اشارتی نہ نامی
و نہ نشانی باقی ماند اما این سلطنت کہ ہدایت نفوس است دست در
آغوش دلبر ابدی نماید و انسان بر بالین سرمدی بیاید لہذا
با بید محفلہای روحانی در جمیع بلاد فرا ہم آید و فکرشان این باشد
کہ نفوسی ہدایت شوند و همچنین با طرف و اکناف محض نشسر
نجات اللہ نفوسی ارسال شود کہ طالبان را بسبیل الہی ہدایت
نمایند حتی عبور و مرور نیز مفید است مثلاً بلادی کہ در محلات
منعکفہ گوشہ ای افتادہ یارانسی کہ در آنجا ہستند از جانی خبری
ندارند اگر چنانچہ خبری گیرند بالتّما دست حال اگر نفوسی
عبور و مرور نمایند و احبّار را بشارت الہیہ دهند و در ہر جای شب

دوشب بما نند اخبار ارض مقدّس و ساثر بلدان و دیار را از شرق و غرب بدهند و بکمال محبّت و جوش و طرب معاشرت کنند این سبب انجذاب و اشتعال شود و نفوس تربیت گردند و بشور و وله آینند همین سبب نشرفحات شود و علّت اعلاء کلمة اللّٰه گردد

۲۳۰ ایّتها النفوس المبارکه نامه شما بدقت تمام

ملاحظه گردید از مساعی حمیده و هم جلیله دوستان نهایت سرور حصول یافت توجه بآستان مقدّس شد و طلب تأیید و توفیق گشت زیرا امور مرهون بعنایت است و تأیید حضرت احدیّت لهذا امید چنان است که تأییدات غیبیّه و توفیقات لاریبیه بحصول پیوند عبدالبهاء جمیع غواثل ها جمه و مشاغل لازمه را ترك نمود و جمیع امور را وا گذاشت و سفر نمود با وجود اینکه محرومی از آستان مقدّس بسیار مشکل و صعب بود و سبب حزن و اندوه و سه مرض مزمن جسمانی مستولی و ابداً طاقت و تحمّل حرکت نداشت با زتوگل بر جمال بیمثال نموده با طرف جهان شافت زیرا مشاهده کرده تأیید در تبلیغ است و توفیق در نشرفحات اللّٰه و نعم الرّفیق شب و روز جز بیان حجج و بهرمان و اعلاء کلمه یزدان و بشارت بطلوع صبح هدی و مزده با شراق شمس حقیقت شغلی نداشت هر چند لطف جمال مبارک همیشه شامل

بود ولی در این سفر بحری بی پایان عنایت بدرجه‌ئی بود که
 مجرد دست بردن بکلافه‌ئی فوراً سر رشته در دست بود بهر جهت که
 توجه میشد ابواب مفتوح مشاهده میگشت و سبب این بود که از هر
 فکری فارغ بود و لسان بذكر حق ناطق و نام مبارک ورد دائم
 و نفحات روح القدس مؤید جان و دل و آلا این ذره را چه قدرتی و
 این قطره را چه وسعتی باری ایران ویران و جمیع خلق مشغول
 بیکدیگر جانها با مان آمده و دلها از پیریشانی فریاد و فغان
 نماید استعداد عظیم حاصل گشته با پدیدار ان الهی علی الخصوص
 حضرات ایادی امرالله دقیقه‌ئی آرام نگیرند جمیع فکر را در آن
 حصر نمایند که این بنیاد الهی بلند شود و نسیم رحمانی ایران را
 معطر کند پس ای حضرات ایادی امرالله در حق من تضرع و
 ابتهال کنید من نیز در حق شما عجز و زاری کنم که قوتی
 آسمانی و موهبتی رحمانی و نصرتی ملکوتی و تائیدی ربّانی
 و فتوحی لاهوتی حاصل گردد کل موقّق بآنچه باید و شاید شویم تا
 انوار صبح هدایت را درخا و رو با ختر منتشر کنیم ما ننسند نفوس
 مبارکی که در ظلّ حضرت مسیح بودند بجانفشانی برخیزیم و
 بمنتهای وفا موقّق شویم و همواره بخاطر آریم که آن دلبرها
 وفا چه جفا کشید و چه قدر زحمت و بلا دید و چگونه اسیر سلاسل و
 اغلال بود تا ما بیچارگان را چاره دهد و ما ذلیلان را در ملکوت

خویش عزیز فرماید بشکرانه این لطف با یید در هر دم صد جان نثار
 نماشیم عبدالبهاء از شدت شرم و حیا بجمال ابهت قسم کسه
 آرزوی فنا نماید زیرا در مقابل این عنایت نفسی بشکرانه نکشید
 و تا بحال بقطره‌ئی از خدمت موقت نشد مگر آنکه حضرات ایادی
 امرالله تضرع بملکوت ابهت نمایند و این بی بهره را نصیبی از
 موهبت خدمت طلبند بلکه من بعد حرکت مذبحی نمایدو جان و دل
 تسلی جوید و بذره‌ئی از عبودیت موقت شود

۲۳۱ ای بنده‌الهی تا توانی در هدایت خلق کسوش و
 سقایت بوستان حق نما یید عنایت در مزرعه آفاق تخمی پاک
 افشانده والبته این گشت دهقان حقیقت جهان را بهشت نما یید و این
 تخم پاک ارض را زینت افلاک بخشد و احببای الهی در این جویبار
 آبیارند و آب فیض حضرت پروردگار پس تا توانی آب یاری کن
 تا فیض حضرت باری کامکاری بخشد و نور احدیت بدرخشند و
 یگانگی علم افرازد و بنیان بیگانگی براندازد محبت عمومیه
 رخ بگشاید و جهان آئینه فیض یا رمهر بان شود

۲۳۲ ای یاران روحانی در این عهد جلیل و قرن عظیم که

آفتاب میثاق چون نیرا عظم آفاق از اشراق ملکوت وجود را منور
 نموده و محیط اکبر امواج فیوضاتش از ملکوت ابهی بسا حل
 قلوب متواصل و نسیم عنبرین و شمیم مشکین از ریاض الهسی
 منتشر و اریاح فلاح از مهّب عنایت متهیج و بشارت الهیه از
 افق اعلی متتابع با یدیا را نربانی و دوستان الهی بقوتی
 ملکوتی و قدرتی جبروتی و عونیه الهی و صونیه ربّانی و لسانی
 ناطق و علوی شاهرق و انقطاعی فائق و فیضی عظیم و نوری مبین
 و جذبی شدید و ولهی لیس علیه مزید مبعوث گردند چه که این
 انتساب بدرگاه الهی را این شئون رحمانی لازم و این اکتساب
 عبودیت آستان جمال باقی را اجتناب از نظر عنایت نامتناهی
 واجب هر سبزه‌ئی که از فیض نیسان رحمت نصیب بردا لبّته سبز و خرّم
 گردد و هر شجره‌ئی که از عین الطاف بهره گرفت البتّه تر و تازه
 شود و هر مشکاة که از انوار جمال رحمانی اقتباس کرد البتّه
 منور و مستضی گردد و این شئون ما به الامتیاز بین الابرار و
 الاشرار در جمیع قرون بوده فریق فی الجنّة و فریق فی السّعیر
 پس حال باید ما دست بدما من حضرت یزدا نزنیم و بر عهد و پیمان
 محکم شویم و بر صراط رحمن ثابت و مستقیم گردیم و بعون و عنایت
 جمال قدیم بکوشیم و بجوشیم تا مراکز سنوحات رحمانیه شویم و
 مطالع انوار توفیقات ربّانیه بعروّه و شقی تمسک و تشبّهت نموده

جميع همت را حصر در نشر برهان الله نمائیم و جميع اوقات را وقف
 سطوع را شحریریا ض کبریا تا شرق و غرب مطلع آیات توحید گردد
 و جنوب و شمال مهبط اسرار تفرید و جوه بنصره رحمن مزین شود و
 صدور بنور ایقان و آثار ظهور در کل مراتب وجود ظاهر و با هر شود
 و عالم ملکی آینه ملکوت گردد آنوقت جهان جنت ابلی شود

۲۳۳ اوست خورشید درخشنده و بخشنده مهربان

ای جمشید سپیده دمید و خورشید درخشید بهار رسید ابر فروردین
 گریست اردیبهشت کیهان را بهشت برین نمود سرو بهالید مرغ
 با مداد بهالید گل بشکفت و سوسن آزاد با زبان خاموش گوهر را ز
 پنهان بسفت بزم گرم برپا شد و جشن سده در چمن آشکار گشت
 جام جم در گردش آمد و آهنگ بارید بلند شد ساز و آواز بمیان
 آمد چنگی ترانه آغاز کرد و با چنگ و چغانه دمساز شد خمرباده و
 مل بجوش آمد در انجمن گل نوشا نوش در گرفت مرغان چمن سرمست
 گشتند تذر وان می پرست شدند با همه این های وهوی و غسرش و
 فریا دو گفتگوی و جنبش و آواز و گردش جام مشکبوی مرغانسی
 بجستجو نیامدند و با این گلستان نشافتند تو آوازی
 بر آرز و فریادی بزن بلکه بیدار گردند و هوشیار شوند

۲۳۴ ای بشیر چون شیر بشیر مصری حامل قمیص یوسف
 کنعان بود اما تو حامل پیرهن عزیز مصر رحمان ببین تفاوت ره از
 کجاست تا بکجا ولی قوت استشمام پیر کنعان لازم تا راحه آن
 قمیص یوسفی را استنشاق نماید و قدرت استنشاق یعقوب الهی
 واجب تا راحه جان بخش پیرهن این یوسف الهی استشمام کند
 مقصود اینست که بوی دلجوی آن پیرهن دمن و چمن و گلشن را معطر
 و معنبر نموده ولی حیف که مزکوم محروم است و مختل الدماغ ما یوس
 و مشوم تو این راحه الهیه را عرضه کن و قمیص یوسف الهی را
 حامل شو فمن شاء فلیشم ومن شاء فلیزکم

۲۳۵ ای مونس یاران سالهای چند در لباس مستمنند
 سرگشته کوه و صحراء و گمگشته دشت و دریا بودی و لب تشنه چشمه
 حیات و پرنشئه باده شبات گشتی تا بعین تسنیم پی بریدی و از
 باده الست سرمست گردیدی و از نیست و هست گذشتی حال یک قدحی
 از صهای محبت الله بدست گپرو بر رندان می پرست صلا زن و بگو
 تا چند گمگشته دشت و بیابانید وقت وصول است این هنگام حصول
 است این بل اصل اصول است این آسوده شو آسوده شو وقت
 پریشانی گذشت ایام نادانی گذشت دشت بیابانی گذشت

آسوده شو آسوده شو شمس حقیقت زد علم برکوه ودشت در صبحدم
 مقصود کلّ شاه قدم ماه ملل میرامم آسوده شو آسوده شو حال
 وقت آنست که درگاه احدیت را ملجأ و پناه کنیم و بیدار و پیرا نتهاه
 گردیم در جهان شوری افکنیم و حشرونشوری ظاهرا زیم ای مونس
 امیدوارم که انیس آن دلبرنا زنین گردی و جلیس آن پیا ردلنشین
 ای مونس شکر حضرت احدیت را که در آستان مقدّس وارد و روی را
 بخاک درگهش پیرانوار و موی را بغبار رهش مشکبار نمودی و طوف
 کنان گریان و نالان و سوزان اشعار آبدار خواندی و چشم پیران را
 از سرشک ریزان چون ابر بهاران نمودی و گلزار ما حول بقعه
 مبارکه را باشک دیده و آب جویبار تسقیه کردی و حول مطاف ملاء
 اعلیٰ طواف نمودی از فضل الهی استدعا مینمائیم که بکلی
 گرفتار حقّ گردی و سرمست جام سرشار او تا سبب شوی آن جمع
 پیریشان را جمع نمائی و آن بی سروسا مان را سروسا مانی دهی

۲۳۶۰ ای سرگشته صحرای الهی آنچه مرقوم نموده

بودید معلوم و مفهوم گردید و از مضامین رائحه رحیق مختوم
 استشمام شد فی الحقیقه کلمه الهیه حکم نار موقده دارد و در هر
 اقلیم القا شود البته شعله برافروزد و پرده خمودت متزلزلین

بسوزد و قل جا الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا ای
 نائره محبت الله در آفاق شعله برافروز و ای پروانه محبت
 الله حول شمع هدایت پر بسوز ای طیر حدیقه عرفان در ریاض
 عهد و پیمان نغمه و آهنگ آغاز نما و ای حربای وادی ایقان
 از پرتو کوب الطاف دیده روشن کن اهل وساوس نفسیه خفاشانند
 چون انوار سطوع یابد سردرگریان کنند و مخفی و پنهان شوند
 حرارت محبت خمودت و جمودت زائل نماید جنود میثاق سپاه
 تزلزل را غلبه نماید وان جندنا لهم الغالبون اللهم یا محیی
 القلوب بنفحات الميثاق و منوراً لبصار بضيء الاشراق اید عبدك
 الخاضع الخاشع بباب احديتك على اعلاء كلمتك فى تلك العدو
 القصوى و نشر آثارك فى تلك الاقطار و جمع شمل الموحدين فى ظل
 نورك المبين و اشرح الصدور بظهور عونك من ملكوتك الابهى انك انت
 القدير

۲۳۷ ای امة البهائم جميع اوقات را صرف تبليغ کن و

بتنبیه نما غافلہ پرداز تا ایشان را بهدایت کبری مهتدی
 نمائی و بورقات مقدسه مقتدی الیوم تأییدات الهیه شامل نفوس
 که شب و روز به تبليغ امر الله مشغولند و بنشر نفحات الله
 مألوف این است مغناطیس عون و صون و عنایت و موهبت حق

۲۳۸ ای مشتعل بنا ر محبت الله ساعت که جسم منجمد
 و فلز متطرقت بسبب نظم و ترتیبی ما هرانه حرکت منتظما نه
 دارد با وجود آنکه جسم ثقیل است اوقات انتقالات کوکب
 جلیل را معین نماید و بشیرقرب طلوع نیرفلك اشیر گردد
 و چون حرکتی خفیف و ضعیف در جسم ثقیلی حاصل شود چنین ثمر
 جلیل حصول یابد پس اگر حرکت شوقی روحانی در جسم انسانی
 که بمثابه روح این عالم عنصریست ظاهر شود چه آثار با هره و کمالات
 لامعه تحقق یابد پس از خدا بخواه که بترتیبی الهی و قوه‌ئی
 روحانی سبب حرکت وجدانی هیاکل انسانی گردی و در صد حرکات
 کواکب ملاء اعلیٰ و نجوم ملکوت ابهی شوی و چون روح پرفتوح
 علت حرکت و اهتزاز جسم عالم امکان باشی

۲۳۹ ای منادی پیمان جهان را غفلت مستولی بود و
 امکان را ظلمت محیط و متوالی و کیهان را خمودت و پروتت ممرض
 ساری تا آنکه بحر رحمانیت بموج آمد و نسیم عنایت بوزید صبح
 هدی بدمید و شمس حقیقت بدرخشید و لوله در آفاق افتاد و جهان
 آفرینش بلرزش آمد عالم ابداع بدیع شد و جهان ابداع دهبشت
 برین گشت عالم انسانی در ظل علم رحمانی محشورش بینایان محو

مشاهده انوارگشتند و عاشقان منجذب بجمال جانان می پرستان
 سرمست جام سرشارگشتند و مشتاقان مستغرق بحرلقا و موهبت
 دیدار اما کوران مبتلای بحرمان شدند و کران مستغرق در خواب
 و نسیان ولی بعضی نفوس در حال طفولیتند و هنوز مبتلای
 بمحرومیت باید این نفوس را تربیت نمود دلالت کرد و
 هدایت فرمود تا از حرمان نجات یابند و محرم خلوتگاه
 حضرت رحمن شوند ای بنده جمال ابهی امیدوارم که سبب
 حیات اهل آنجهات شوی و نفعه روحانی بدمی و تأیید
 از روح القدس یابی دمت نفس حیات گردد و قدمت اثر
 طریق نجات

۲۴۰ ای بنده صادق جمال قدم سر پرشوری بجو
 و قلب پر آشوبی بطلب دریای محبت الله را موجی عظیم
 باش تا لثالی حقائق و معانی نثار نمائی هر دللی
 آشفته موی او نه سنگیست خارا و دیده اگر شیفته روی او
 نه کورا است نه بینا باری وقت فریاد و فغانست و هنگام
 جوش و خروش بین عالمیان تا توانی سبب روشنائی قلوب شو
 و انشراح صدور

۲۴۱ ای نورسیدگان باغ الهی از قرار معلوم بشهادت جناب حاجی نبیل تحصیل فنّ جلیل نموده اید گواهی ایشان در نزد عبداللہا حجّت و برهانست ابدأً شبہہ نمیماند و گواہی اشتباه اینست لهذا با ستماع این بیان چنان روح وریحان یافتم کہ بذکر شما پردا ختم و از حقّ میطلبم کہ درصون حمایتش محفوظ و مصون مانید و دست بذیل عنایتش زنیید و در سایہ رحمانیتش بپایا سا شید و روز و شب بکوشید تا ادلّہ قاطعہ و حجج ساطعہ و براهین لامعہ از برای ہر سامعی اقامہ نماید در ہر محفلی زبان بگشاید و مانند عندلیب مستمعین را از این خبر بہرہ ور گردانید پردہ ہا بدرید و ظلمت ضلالت را مثل نماید کشف غطاء کنید و بنور ہدی بتابیند امروز موهبتی اعظم از اسرار ہدایت نہ زیرا سبب نجات و حییات اہل آفاق گردد اگر مریض جسمانی را طبیبی حاذق معالجہ نماید و سبب شفا گردد چہ قدر مورث و فاست دیگر ملاحظہ کنید کہ اگر نفسی بپای رقلبی و علییل روحانی را از امراض قہر و غضب الهی نجات دہد و شفا بخشد چہ مقام بلندیست و چہ ہمت ارجمندی

۲۴۲ ای ارسطو معلّم اوّل را گویند کہ در جمیع علوم ممتاز کلّ امم بود و از مشاہیر بنی آدم ملاحظہ نما کہ علم و دانش

چه قدر سبب عزّت عالم آفرینش است که شخصی یونانی ممدوح و مقبول
 امم رومانی و ایرانی بلکه عالم انسانی شد و حال آنکه علومش
 تعلق به عالم امکان داشت حال تو از خدا بخواه که از علوم ملکوت
 اعلیٰ و از فنون ملاء ابهی قسمت عظمی ببری تا در جهان لامکان
 مشهور روحانیان گردی و طبیب رحمانیان شوی

۲۴۳ ای افلاطون همانا مت شهره آفاق شدو بحکمست
 اشراق معروف و ممتاز گشت دانائی سبب فوز و فلاح است و
 مغناطیس فیض و نجاح لهذا در این دور بدیع علم و دانائی از
 اعظم مناقب عالم انسانی است تا توانی کل را بتحصیل علم مفید
 ترغیب و تحریر کن تا مستفید گردند و سبب روشنائی عالم انسانی
 شوند ظلما نیان جهل نورانی شوند و نادانان عصر سرد فتر
 دانائی گردند

۲۴۴ ای یاران الهی این عصر عصر رحما نیست و این قرن
 قرن روحانی ذرات اشیاء در وجود و طربند و کافه ممکنات در
 حرکت و اهتزاز حرارت شمس حقیقت چنان تأشیری در حقائق

موجودات نموده که جمیع اشیاء درنشو و نماست ملاحظه نماید
 که عقول بشریه و همت انسانیّه و ادراکات قلبیه و اکتشافات
 عقلیه و فنون عالیّه و تدقیقات ریاضیه و تعمیقات طبّیه و سایر
 فنون مادّیه و علوم روحانیّه و صنایع بدیعه و بدایع لطیفه و
 مدنیّت کامله و تعدیل اخلاق و تنویر آفاق درجه‌ها انسانی بحشمتی
 بی پایان درنشو و نماست ولی یاران الهی باید از کلّ سبقت
 گیرند و در این فضا ئل و خصا ئل که زینت حقیقت انسانیست بکمال
 جهد کوشیده اکتساب نمایند زیرا این نفوس مقدّسه پیش از کلّ
 مؤیدند و بهتر از کلّ موقّق و بر حزب الله اکتساب کمالات معنویّه
 و صورتیه بصریح آیات بیّنات فرض و واجب است والحمد لله
 استعدادشان کامل و در هر امری موقّق و مؤیدند لهذا باید یاران
 الهی شب و روز در فکر آن باشند که مرکز این نوار گردند و مجمع این
 اسرار و مصدر این افعال و الّا سبب حسرت و احزان گردند هر نفسی باید
 ملاحظه کند که رضای حضرت پروردگار در چه چیز است و سبب قربیست
 حضرت احدیّت چه احوال و چه اطوار و چه گفتار و بجان و دل بکوشد
 و بجوشد و بآن عمل نماید

ا و امر ربّ کریمست و نصوص کتاب مبین برهر نفسی تعلّم بقسدر
 خواندن و نگاشتن و تعلّم مبادی علوم لازمه فرض و واجبست اما
 تعلیم از اعظم عبادات نورمبین و مقتضای عبودیت درگاه رحمن
 و رحیم ارتقاء و انحطاط امم از نتایج علم و جهلست زیرا ترقی
 عالم انسانی به دانائی است و تدنی عالم بشری به نادانسی
 نوع بشر چون دانائی افزایش دهد و چون دانش آموزد
 ربّانی شود هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون پس
 تا توانی بکوش که نورسیدگان دور بدیع واقف بر حقایق و معانی
 گردند و تحصیل فنّ بدیع کنند و واقف شوند و آگاه و دانایان گردند
 و پیرانتباه از جمیع علوم نافع بهره‌شی برند و از فنون مفیده
 نصیبی گیرند اما فنون عتیقه غیر مفیده مانند اصول فنون
 نیست جنونست اوقات را صرف نمودن نشاید و نباید

۲۴۶ یاران نورانی من در این لیل ظلمانی از هاتف

پنهانی ندائی بسمع روحانی رسید که ای مشتاق وقت آنست که
 بذکرا هل وفاق پرداز و بیاد یاران نیر آفاق افتی احبّ را
 سبب فرح و سرور گردی مستمعان را نغمه طیور بشنوانی آهنگ
 بدیعی بلند کنی و نغمه جدیدی در چفانه و چنگ برافرازی تا قلوب

با هتزاز آید و جانها با نجذاب افتد و دلها پرازالتها ب گردد و
 گوشها سرودا زسروش ملاء اعلیٰ شنود زبانهاناطق گردد وجوه
 بارق شود نفوس نخل باسق گردد و دراستقامت وثبوت جبل
 شاق شود وجد و طرب احاطه کند غم وانوده ازاله گردد
 چشمها اشگبارشود و رخها پرا نوارگردد سکون مبدل بجنونشود
 وصبر وقرار منقلب باضطرار گردد اسرار آشکارشود خفته
 بیدارگردد پژمرده تازه شود مضطرب آسوده گردد محسروم
 محرم رازشود مجنون عاقل وهشیارگردد کور بیناشود و کر
 شناگردد مخمود آتشبارشود مفقود پدیدارگردد ای یاران
 وقت بیداریست نه خواب زندگیست نه ممات زمان حرکتست
 نه سکون وقت هوشمندیست نه جنون عصرجمال مبارکست قرن
 اسم اعظمست آهنگ بدیعت لحن جدیداست گلبننگ طیوراست
 گلشن حبوروسروراست وقت را غنیمت شمارید وفرصت را از دست
 ندهید تا توانید بتابید و بشتابید و برباشید و
 بیارائید و بیاسائید جانفشانی کنید مهربانی نمائید
 آسمانی گردید یزدانی شوید ملکوتی گردید لاهوتی
 شوید تا نتیجه شی از حیات بدست آرید و ثمره شی از
 شجره وجود بیبار آرید

۲۴۷ ای آشفته جمال ربّ رحمن اگر بفضل و عنایست
 جمال قدم با حبّای خالصش پی بری از وجد و سرور برپری و چون
 طیور شکور در حدائق حبور بشکرانه ربّ غفور زبان بگشائی و
 با نواع نعمات بسزائی یوم یوم قیامست و وقت وقت خدمت با مر
 عزیز علام تا چه نفسی بقوتی ملکوتی و قدرتی جبروتی و تائیدی
 لاهوتی و نفسی رحمانی و همّتی آسمانی و بشارتی روحانی بسر
 هدایت من علی الارض قیام نماید قسم بذات پاک که انوار طلعتش
 افلاک را روشن نماید و نفعات روحش در ملائکه علی منتشر گردد

۲۴۸ ای بنده حقّ تا توانائی داری در عبودیت حقّ
 بکوش و بذکرش بخروش و در خدمات احبّایش جانفشانی نما و در ظلّ
 کلمه اش کامرانی عبودیت با حبّای الهی عبودیت بحقّست و
 خدمت دوستان و نعت و ستایش یاران راجع الی الله

۲۴۹ ای بنده حقّ تا توانی بخدمت احبّای الهی
 پرداز زیرا خدمت احبّا بندگی درگاه حضرت کبریاست و مقبول
 بارگاه جمال ابهی دقیقّه میاسا و آنی راحت مجو بلکه بجان

و دل بکوش که پاری از یارانرا غاشیه بردوش گردی و سبب فرج
 و شادمانی قلب نورانی شوی اینست موهبت که جبین عبدالبهاء
 بآن روشن است تونیز شریک و سهیم او شو

۲۵۰ ای باز هوای محبت الله وقت پرواز است و
 کشف راز است هنگام عجز و نیاز است تا توانی همّتی بنما و
 شهری بگشا و صیدی بنما و شکاری بیفکن تا درسا عدشهریار ملکوت
 مقرّ پایی و در فضای دلگشای گلشن حیّ لایموت سیرنمایی اگر
 بدانی که چه فضلی محیط است و چه عنایتی در این بسیط البتّه جسم
 بگذاری و جان شوی عالم خاک بنهی کوکب افلاک گردی

۲۵۱ ای مستشرق از انوار هدایت در این امر الهی که
 روح القدس اول خادم و ساعیت جهدی نما که حسن خدمتی و علوّ
 همّتی بنمایی تا منظور نظر ملاء اعلیٰ گردی و مشمول توجهات
 و عنایت ملکوت ابهی شوی و مظهرتاً پید من یدع الناس باسمی فانه
 منّی و یظهر منه ما یعجز عنه من علی الارض کلّها گردی خدمت
 امر الله عبارت از تنزیه و تقدیس و تجرید و تفرید است و ظهور

بشئون رحمانی در بین ملاء انسانی و شمر و اثر این خدمت عزّت
 قدیمه انسان است در جمیع عوالم الهی حتی در نقطه تراب که پست
 و نازلترین مراتب است ملاحظه نما که حتی در جهان خاک و جماد
 آثار چه نفوسی موجود و مشهود است و از این قیاس کن و عبرت گیر
 تا کی در این دام بجهت دانه‌ئی گرفتار باشیم و در این نفس با مید
 حبه‌ئی مسجون و محزون بمانیم ربّ ارفعنی الیک و نجنی من
 هذا الغم العظیم

۲۵۲ ای ادیب دبستان الهی دست و پیری بگشا و آستین
 بیفشان توجّهی بنما و بال و پیری باز کن پروازی آغاز نما و
 نغمه و آوازی از حنجر روحانی بر آر و لحن حجازی و عراقی بخوان
 بلبل گویای این گلزار شو و هزار هزار آواز این لاله‌زار شمع
 روشن انجمن عالم شو و جوهر جامع حقیقت آدم رخى منور کن ذیلی
 مطهر بنما مشامی معطر کن و عقلی مصور ببین پرده مستوری بر انداز
 و چون گل رسوای کوچه و بازار شو و اگر نقابی جوئی چون نور دیده
 در نقاب زجاجی و پرده شفاف صافی درآ مست و مخمور شو محسوس
 مشهور گرد و اله شیدا شو سینه سینا جو آفت منجمدان باش
 و فارس میدان گرد نجم باز شو و نور لامع گرد کاری کن که در

ملکوت ابہیٰ وافق اعلیٰ بارخی روشن وجانی چون گلشن مشہور
 گردی و نشر نفعات قدس نمائی و حشر مجامع انس کنی و چون از مقرّر
 فنا بمکمن بقا توجّہ نمائی با سپاہ و جنود و طبیل کوس و اعلام
 منشور والویہ مشہور آہنگ ملکوت ابہیٰ کنی

۲۵۳ ای نجوم بارغہ افق محبت اللہ الحمد لله ازہرتو
 شمس حقیقت درخا ور و با ختر درخشنده اید و چون سراج نورانیہ در
 انجمن عالم روشن و تابندہ از رشحات سحاب فیض ابدی ما نندگل و
 ریحان پر طراوت و لطافتید و از فیوض نور حقیقت ما نند رخسار
 مہرویان پر خلوت و ملاحات در لوح محفوظ امکان آیات باہرہ اید
 و در رقّ منشور امکان بیانات زاہرہ مظاہر آثار توحیدید و مطالع
 انوار تغرید جمیع از فیض ابدی آن نور مبین با بہرہ و نصیبید
 و ما نند آئینہ صافی از فیض آفتاب جہان الہی روشن و منیر پس
 بجان و دل بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید کہ روز بروز آئینہ
 دلہا جہان افروز گردد و انوار حقّ بتا بدو جہان آفرینش آرایش تازه
 یابد ای احبّای الہی آن مرہبی یزدانی جمیع ما را بہ تربیست
 الہی پرورش داد و تعالیم آسمانی تعلیم کرد تا ہر یک ہم شاہ
 شمع در محفل عالم شاہدا انجمن گردیم و بانوار انقطاع و انجذاب

و عرفان و محبت یزدان مزین شویم و سبب نورانیت ایسن جهان
 ظلما نی گردیم را یت تقدیس برا فرا زیم و نغحات قدس منتشرکنیم
 جنودنجات شویم و سبب حیات کائنات گردیم آن شجره مبارکه بر ما
 سایه افکند و آن عنقای مشرق احدیت ما را در ظل جناح خویش درآورد
 و بعنا یت و موهبت زایدا لوصف تربیت نمود آیا سزاوار است که
 بعد از پروازش بجهان پنهان دمی آسایش و راحت جوئیم و یا سر
 ببالین سکون و استراحت گذاریم لاوالله این سزاوار نیست و لایق
 بنده و فادار نه بلکه مقتضی آنست که بکلی خود را فراموش کنیم و
 از راحت و آسایش و رفاهیت ولدت و نعمت این جهان فانی چشم پوشیم
 بکلی گرفتار را و گردیم جانفشانی کنیم و در قربانگاه عشق قربانی
 آرزو نمائیم و تا نفس خیر در سبیلش گردن را سزاوار غل و زنجیر
 بینیم و تسلیم تیغ و شمشیر کنیم تا از روحانیان جهان جاودان
 گردیم و از محرمان خلوتگاه یزدان و چون آهنگ ارجعی الی ربک
 راضیه مرضیه بگوش رسد رقص کنان و پا کوبان و کف زنان و یا بشری
 لی یا بشری لی گویان بخلوتگاه آن یار مهربان پروا ز نمائیم

پستی با وج ملاء اعلیٰ کشاند این منقبت عبدالبهاست و این منتهی
 آمال این بنده بی سروپای پروردگار تو آگاهی که جز این
 آرزوی ندارم و بغیر از این ملجاء و پناهی نخواهم بنده بندگانت
 هستم و عبد عبیدت در قطب امکان اگر بر خدمت دوستان موفق
 فرمائی این نعمتی است شایگان و رحمتی است جاودان و اگر محروم
 فرمائی دیگر بچه امیدی در جهان نیستی زیست نمایم تو تأیید
 فرما و تو توفیق عنایت کن

۲۵۵ ای بنده جمال ابهی عبدالبهاست شرمنده است
 زیرا بعبودیت عتبه مقدسه موفق نگشته پس تودعائی کن عجز و
 نیازی نما شایدم بعد با بین موهبت مؤید گردد و با بین منقبت موفق
 شود زیرا آرزویش چنانست که غبار ره یاران گردد و خاک
 آستان رحمن بخدمت دوستان موفق شود و بعبودیت آستان مؤید
 ای بنده حق تا توانی بخدمت یاران الهی پرداز تا موهبت یزدانی
 بینی و در شرویج دینا لله بکوش تا عون و عنایت ملکوتی مشاهده
 نمائی گوش ببا ننگ سروده تانندای ملاء اعلیٰ بشنوی و بسمع جان
 خطاب ملکوت ابهی استماع کنی وقت را غنیمت دان و فرصت را موهبت
 شمار و آلا این ایام فضل و جود بگذرد و حسرت و حیرانی باقی مانسد

۲۵۶ ای بندهٔ صادق شکرکن خدا را که خادم پیاران
 موافقی و بنور عبودیت بارق و شارق اگر شهر پیاران عالم را نوحه
 گلشن این عبودیت را بمشام آرند البتّه بخدمت احبّای الهی
 پردازند و این عبودیت را تاج عزّت ابدی شمرند هنیئاً لك و لامثالک

۲۵۷ ای بندهٔ خدا اگر فرح و شادمانی جاودانی خواهی
 نارمحبّت الله برافروز و اگر کامرانی دوجهان جوئی بنسبیم
 عنایت زنده شو اگر گنج روان طلبی بکنز معرفت الله پی بر و
 اگر عزّت ابدی جوئی بخدمت پیاران پرداز اگر حیات سرمدی طلبی
 بنفحات قدس همدم شو و اگر بزرگواری در جهان الهی خواهی در
 کمال خضوع و خشوع ببندگی ابرار پرداز

۲۵۸ ای پیاران این مسجون شب و روز بارخی افروخته
 و جان ودلی سوخته بیاد پیاران پرداخته و بذكر دوستان اوقات
 میگذرد از فضل یزدان امید چنانست که دوستان نیز باین نفعه
 مشکبار در اهتزاز آیند و در ظلّ شجرهٔ مبارکه همدم و همرازان مرکز
 عجز و نیاز شوند دمی راحت نجویند و آنی تائی نکنند شسب

بطلب آیند و روز چهره برافروزند صبح را وسیلهٔ فلاح کنند و
 شام را سبب سطوع انوار نمایند لسان بتبلیغ گشایند و قسوت
 هدایت کبری بنمایند زبان بشنا * جمال ابهی بیارایند و در
 سایهٔ شجرهٔ حیات بیاسایند گوی سبقت و پیشی از میدان فدا بریایند
 و در هر دم بوجد و طرب آیند ای یاران عزیز عبدالسها * و دوستان
 محبوب زندانی عگا چه موهبتی اعظم از این که انسان آغاز حیات
 عجز و نیاز نماید و بعشق و محبت دلبر آفاق همراز گردد و ببنغمه و
 آواز پردازد و با هنگی خوش روح بخشد و لسانی فصیح بگشاید و
 سبب هدایت خلق گردد و بکمال همت بعبودیت آستان مقدس پردازد
 این آغاز زندگانی و در انجام جان فدا نماید اینست عنایت
 کبری که هدایت فاتحهٔ اللطاف گردد و نهایت خاتمهٔ الاسعاف و
 ما بین بدیع الاوصاف هذا من فضل ربی الرحمن علی کل انسان ذاق
 حلاوة الحب من كأس اللطاف

۲۵۹ ای بندهٔ صادق جمال ابهی در این خاکدان فانی

کاری بکن که مظهر آیت رحمانی گردی و مطلع انوار سبحانی شجری
 با رور گردی و شمری از خلق و خوی جمال انور بر آری اگر چه این
 التراب و رب الارباب است ولی ما اگر چه قطرهٔ بی بهره هستیم اما

چون اندک حرکتی نماشیم تا سی بهحرا عظم و موج و طوفانش نموده ایم
 و سراج اگر فی الجمله اشراقی نماید خوی آفتاب گیرد و آیت نیر
 آفاق شود و ما نیز چون بعهدیت آستان مقدس قیام نماشیم از خلق
 و خوی حق نصیب و بهره بریم

۲۶۰ ای یاران الهی و دوستان ربّانی سالها بگذرد و ایام
 بسرآید و بساط این حیات منظوری گردد و صبح زندگانی بشام ظلما نی
 تبدیل شود و بهار جوانی بخزان نماند و بنیان عافیت برافتد و
 بنیاد مسرت و راحت بر باد رود و شجر وجود بی ثمرماند و کینونت
 مشهود بی اثر دفتر آمال پیچیده گردد و حقیقت اعمال سنجیده
 بنیه قویه عظام رمیم شود و وجود محکم متین چون خاشاک و هشیم
 پس ای یاران حقیقی وقت را از دست مدهید و براحات جسم و مسرت دل
 دل مبندید تعلق بملکوت ابهی جوئید و توّسل بذیل اطهر اعلیٰ
 قدری بحرکت آئید و پری بگشائید پروازی بنمائید موجی بزیند
 اوجی بگیریید از نفحات ملکوت مشامی معطر نمائید و از حدائق ثوریا ض
 جبروت دماغی معنبر جمال قدم و اسم اعظم ایام را تحت سلاسل و
 اغلال گذرانند و اوقات را در تنگنای زندان در تحت سیوف نندا
 فرمودند و در زیر قیود فریاد برآورد و ما را طریق عبودیت آموخت

هریک را بطریقی آزمون و هر مشقت و بلائی را بجهت هدایت عباده
 تحمل فرمود و هر مصیبت و ابتلائی را بجهت تربیت دوستانش حمل
 نمود تا آنکه انوار یقین از افق مبین بتافت و سراج علیین در
 مشکاة روی زمین روشن گشت حال چون آن شمس افق توحید سر در
 حجاب نمود و رخ در نقاب فرمود ما که بنده آن آستانیم و برده
 آن درگاه آیا جائز است که ساکن نشینیم و راحت بجوئیم آرام
 بخواهیم و مخمود بمانیم محروم بشویم لاوالله اینانصاف
 نیست و از خرد و عقل خارج ما حال با یدسبب از دنیا دنا ر محبت
 الله گردیم و اسباب نشرفحات الله در هر انجمنی روشن باشیم
 و برای هر نفسی گلشن دقیقه آرام نجوئیم و ساعتی راحت نیابیم
 با خلاق الهی و اطوار رحمانی و صفاتی ربّانی و روشی آسمانی و
 جوشی قدوسی و حرارتی سینائی در بین ناس محشور گردیم

۲۶۱ ای یاران الهی در ایندم در حدیقه رضوان بسا
 ساثر دوستان مألوفیم و مأنوس معروفیم و محسوس بیاد یاران
 رحمانی و بذکر حبیبان روحانی پردازم و بملکوت اسرار تضرع و
 زاری نمایم و اللطاف پروردگار جویم و موهبت خدا و ندمهر بسان
 خواهم شور و وله طلبم و جذب و فرج خواهم سرور و حبور جویم و

از نغمات طیور بر حیرت و مسرت افزایم ای یاران روحانی موهبت
آسمانی در جلوه و ظهور است و الطاف ربّانی مانند باران بهاری
انوار پراشراق است و آفاق روشن بنور میثاق شرق منور است
غرب معطر است عالم وجود در حرکت است حیّزاً مکان زنده بروح عنایت است
سکون جائز نه قرار سزاوار نیست صبری ظفر است خمودت مورث
کدر است شمع را فروختن لازم پروانه را جان سوختن واجب عندلیب
را فغان سحری باید و مرغان چمن را نغمات بدیع شاید بلبل
بی نغمه بی نواست و شجری شمر بی بهاست تا توانید نار عشق
برافروزید و حجات او هام بسوزید و آهنگ بدیع بنوازید و از
آتش را زونیاز بگدازید الطاف حضرت رحمان بی پایاست و فضل
و جود خداوند منان بحر بیکران تا کی ساکتید و صامت و تا چند
را قدید و خامد از الطاف جمال مبارک امید چنانست که مانند بحر
مواج شوید و بمثابه سراج و هاج گردید و لوله‌ئی در آنسایمان
اندازید و شعله‌ئی بجان غافلان زنید تا بپید دمبدم است و توفیق
همعنان و همقدم

۲۶۲ ای احبای رحمانی و یاران معنوی ایام قیام

بر خدمت و هنگام اشتعال بنا بر محبت است ظهورا سرار قدم و فیض

اسم اعظم يك حكمت عظيمه و شمره طيبه اش محبت و الفت و اتحاد
 و انجذاب بين احباب است تا با بين موهبت و عنایت بين سائر احزاب
 محشور و ممتاز گردند علی الخصوص در این کور جدید و دور مجید
 که بوسای مؤگده محبوب قدیم باید قیام نمود و آن تشدید
 روابط الفت صمیمه با جمیع خلیقه است دیگر معلوم است باید با
 دوستان حقیقی و یاران معنوی چگونه باشد قسم بجمال قدم کسه
 الیوم نفسی بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخ که جان خویش را
 بجهت احبای رحمن فدا نماید و تا با بین درجه انسان نرسد بعهد
 و میثاق وفا ننموده و قطره از بحر صفا نچشیده و از گلستان جنت
 ابهی راحه استشمام نکرده پس ای احبای حقیقی بدل و جان
 با یکدیگر مهربان باشید و در محبت یکدیگر جانفشان گردید تا در
 درگاه احدیت مقبول شوید مولوی در غزلیات خویش گفته بوی
 جان میآید از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در ملاحظه
 فرمائید که چون ویس قرن شتر بان بود از پشم شتر بوی جان
 استشمام مینمود پس اگر مشام روح باز باشد از هیاکل
 احبای الهی که قمیص یوسف محبت الله هستند چه نفعه
 استشمام نمایند قسم بجمال قدم که نفعه استشمام نمایند
 که جان فدا کنند

۲۶۳ ای بنده الهی گوش شنوا بگشا و نصیحت عبدالبهاء
 بشنو در این دارفانیه شمره و نتیجه‌ی نه و بهره و نصیبی نیست
 عاقبت خسرانست و انجام امور ضرر و زیان مگر آنکه انسان بنیان
 باقی بگذارد و بنیاد ابدی بنهد و آن خدمت امراللهست و عبودیت
 درگاه کبریا جز بآن دل میند و دون آن مطلب

۲۶۴ ای شمع روشن در محفل یاران هر با مداد که این
 کوکب خاوری از مطلع ظاهری با رخی آذری جلوه نماید بلسان
 حال فریاد برآرد که ای خفتگان بیدار شوید و ای بیهوشان
 هشیار شوید و ای افسردگان بجوش آئید و ای خاموشان بخروش
 آئید و ای محجوبان پرده براندازید و ای مخموران جام
 صبحی زنید من آبتی از آیات شمس حقیقتم و جلوه از ظهور
 نیرالوهیت اینا شراقت که اشاره از احاطه سلطان فیض نیر آفاق
 است

۲۶۵ ای مستبشر بشارت الله و مطمئن بفضل و موهبت
 سلطان حدیث ذکر در سجن اعظم در انجمن روحانیا مذکور و در حلقه
 آزادگان مشهور اگر چه بظا هر غائبی بهاطن در حضور حاضر بجسم

بعیدی بجان قریب بتن محرومی بدل محرم سرمصون در محفل
 یارانی و در محضر مشتاقان تو سل بذیل اطهر جو و توجه بجمال
 انور کن مهجور مشو و مخجول مباش محجوب منشین پرده بر انداز
 و مقنعه بر افکن روی نورانی بنما و چهره رحمانی بگشا شهره
 آفاق شو و شیدای حسن مالک یوم میثاق بازار عارفان بشکن
 ودگان شگران بگشا روبگلزار کن و سیر مرغزار نما عندلیب
 راز شو و آغاز ساز کن و بنغمه آواز دم ساز شو چنگ و چفانه بزن
 و نغمه و ترانه بر آر مجلس انس در گلشن محبت الله ترتیب ده
 صهای عرفان بنوشان و الحان ایقان بنواز آتش موسی بین
 آن گل رعنا بین سینه سینا بین آن یدبیا بین تا از فضل
 ایام محروم نگردی

۲۶۶ ای سرگشته صحرای عشق چون نسائم صبحگاهی در
 ریاض قلوب احبای الهی مرور نما دلها بمشابه جان بیادجانان
 زنده کن و جسمها را بنفحه حیات ذکر ملیک اسما و صفات روان بخش
 نعره بزن و فریادی از دل بر آر چو گانی بگیر اسبی بتاز
 گوئی بزن نغمه آغاز کن و ترانه ساز نما بانفحه حق دمساز
 شو و آوازی در آفاق در افکن جوشی بزن شوری بیفکن پیرهن

چاك كن وچون گل صديركه خندان در اين گلستان جلوۀ نما تا نفس
 باقى است وقت را غنيمت شمر و جان در راه جانان بسپر عمرها
 بسرايد و جانها بلب آيد جز زيان و خسران چيزى نما ند و حكمت را
 از دست مده زيرا ميزانست

۲۶۷ ای خادم درگاه حقّ این خادمی توا ز شهنشاهی
 عالم برتر است و این بندگی توا از سلطنت جهان بهتر زیرا این
 شهریاری جهان سراب بقیع است بلکه سمّ نقیع ولكن خادمی توا
 سلطنت باقیه است و حکومت سماوات عالیّه فنعم ما قال عبید
 ولكن الملوك عبیدهم و عبدهم اضحیٰ له الكون خادما بهاری این
 جامۀ عبودیت رداء عزّت قدیمه است و این خاک بندگی تاج و افسر
 شهنشاهی جهان باقی اینست که اکلیل جلیل این عبد ذلیل
 در درگاه جمال ابهی مقام عبودیت است و اعظم مباحات قیام
 بر بندگی این عتبه علیاست اللّٰهمّ و قّنی علی ذلك و حقّنی
 بذلك انک انت الموقّق القدير

۲۶۸ ای خادم صادق جانفشان هر چه در خدمت یاران

بیشترکوشی کأس عنایت بیشترنوشی و آنچه بعبودیتشان بیشتر
 پردازی بالاتر پروازی زیرا این مجازقنطره آن حقیقت است
 و این عجز و نیاز رابطهٔ قرینیت آن بی نیاز خدماتت مقبول و
 زحماتت ممدوح و بندگیت مشهود در درگاه ربّ و دود

۲۶۹ ای زنده بنفحات رحمن در این عصر مجید و عهد
 کریم جهدی کن و همّتی نما که منشأ خدمتی شوی و بعبودیت قائم
 گردی در این عالم فانی اشراجا و دانی گذاری و در این حیات فانی
 زندگی باقی بیایی در این خاکدان ترا بی از جهان الهی خیر
 گیری در انجمن عاشقان شوری افکنی و در جهان مشتاقان فتنه و
 آشوبی اندازی دبستان عشق بیارائی و اطفال ملکوت را سبق
 بیاموزی سست عنصران را مردمیدان کنی و کاهلان را چابک و
 چالاک نمائی بیماران را درمان شوی و مجروحان را مرهم دل و جان
 گردی تشنگان را منهل عذب فرات شوی و گمگشتگان را دلیل نجات
 گردی پیرسالخورده را جوان و برنا نمائی و عاجزان را مقتدر
 و توانا کنی این مقام از فیوضات ملکوت ابهی میسر گردد

۲۷۰ ای مقتبس انوارهدی در این قرن عظیم خداوند

کریم تمسک بعهد قدیم جو وتشبث بذیل رب رحیم کن و در امر الله خدمتی و در نشر آثار الله همّتی بنما این ایام پرا حزان بهایان رسد و این انفس معدوده منتهی گردد بجان جویای حیسات باقیّه ابدیه باش و بدل امید بلطف حضرت مجید داشته باش لطف او عمیم است و فضل او عظیم عنایت او بینهایت است و موهبت او اساس هدایت با استعداد و استحقاق خویش نظر منما بلکه بفیض و فضل ربّ و دودبنگر بر عهد و پیمان ثابت و متین و رزین و رصین باش

۲۷۱ ای منادی پیمان بخدمت میثاق شهره آفاق شو و

مظهرالطاف خفیه جمال ابهی آن نیرا شراق امروزتأییدات الهیه و توفیقات رحمانیه شامل حال نفوسی بود که افروخته و جان سوخته و در دبستان پیمان درس و سبق آموخته ملاحظه نما که هر نفس قیام بر خدمت عهد نمود چگونه موقت و مؤید شد و هر نفس ادنی تزلزلی حاصل کرد با سفل السافلین راجع شد حال تو شکر نما که بخدمت میثاق موقت شدی و از شراق نیر آفاق اقتباس فیض نمودی ای یاران الهی وقت نشرف خاست و القاء کلمات تامّات حجت بالغه با شید و رحمت سابقه

وموهبت کا ملہ

۲۷۲ یا من بذل الروح فی خدمة امرالله الحمد لله
 خدماتت دردرگاہ جمال ابہی مقبول ومرغوب ودرنزد اہل ملکوت
 اعلیٰ محبوب ومطلوب دیگرچہ آرزو داری وچہ میطلبی منتہا
 آمال ملاء اعلیٰ رضایت جمال ابہی ورضایتش درخدمت امرش
 دعاکن خدا مرا نیز دستگیرشود ودرزمرہٴ خدام آستانش بندہٴ حقیر
 گردد قسم بروی و مویش کہ بسلطنت ملکوت براہی نماید

۲۷۳ وقت آنست کہ درابین میدان گوی سبقت و پیشی را
 از مردان شہیر آفاق برہائی نطق فصیح بگشائی بیان بلیغ
 بنمائی یاران واما رحمن را ثابت ومستقیم نمائی وما نند
 مریم مجدلیہ حواریین را بخدمت نورمبین واداری تانفحہ
 مشکین آن آفاق رامعطرنماید ونورمبین برآن اقلیم بتابد
 درچنین وقتی نورموہبت بدرخشد وفیض آسمانی ظاہرگردد ونفوذ
 کلمة اللہ مشہودشود وقوت جنودملاء اعلیٰ واضح گردد اما شہادت
 واستقامت واجب وهمت وغیرت شاید دوستان را درپاریس جمع کن
 محفل انس بیارا وآہنگ تقدیس بلندکن یاران را تسلی بخش

واما ۱ الرّحمن را نوازش کن و بگو عبدالبها ۱ را محن و آلام آرزوی
 جانست و اذیت و جفای غافلان مسرت روح و وجدان فراز صلیب او را
 سریر اشیراست و موت شدید حیات جدید زهر بلا در مذاقش قند
 مکرر است و سمّ جفا از شهد و شکر شیرین تر بقا در فنا بیند و حیات
 در معات جوید با کمال سرور بمشهد فدا شتابد و در روز قربانی
 کامرانی کند شما از محن و آلام او افسرده مشوید پژمرده نگردید
 حزن و اندوه منما شید بلکه روشنتر شوید و شعله شدیدتر زنیید
 زیرا سرفدا سبب بقاست و فوت و فنا در این مقام علت حیات
 خلاصه کل را بوجد و وله آرید و سبب جنبش و حرکت گردید تا دلها
 منجذب بملکوت ابهی شود و ارواح زنده بنفحات ملائع اعلیٰ گردد
 ای امة البها ۱ چنان شعله ای بزن که برودت و خمودت را از آن دیار
 زائل نمائی و سبب اعلای کلمة الله گردی و رایت محبت الله مرتفع
 نمائی تا عاقبت جنگ و جدال از آفاق برافتد و ظلمت عداوت و بغضا
 زائل گردد صبح روشن محبت الله بتابد و در بین بشر چنان
 الفتی حاصل گردد که جمیع لئالی یک دریا گردند و گل وریا حین
 یک گلشن و صحرا و از این تعجب منما حال بدایت است درنها بیت
 نظر کن دهقان حقیقی چنددانه تخمی افشاند این را مبین
 توده توده خرمن در این صحرا نظر نما نظر بنا ید بقدرت و اقتدار
 خویش نمائیم بلکه توجه بفیض ملکوت نموده کاری در پیش گیریم

هرچند ذرّه ضعیف و نحیف و ناپه‌وداست ولی در شعاع آفتاب جلوه
نماید و هرچند قطره محدود است ولی بی‌حرا‌لب‌حور متصل لهذا نظر
بفیض و عنایت جمال ابهی نما و بر خدمت قیام کن

۲۷۴ ای منجذب بکلمه‌الله اگر در این حشر عظیم و نشر
بدیع رخی روشن طلسمی ودلی چون گلزار و چمن بخدمت امرالله
بکوش و از صهبای انجذاب بنوش و چون نجم با زغ در افق خلوص
در دین‌الله لامع گرد و چون طیور قدس در حدائق محامدونعوت
بمرا

۲۷۵ ای موقن بآیات‌الله از خدا بخواه که در درگاه
احدیتش خادم گردی و در ساحت حقیقت و عنایتش فراش و پروانسه
شوی پروانه در لغت فرس از جمله بمعنی خادم دایم بحضور ملوکست
ولی ما از خدا می‌خواهیم که پروانه‌ جان سوخته‌ شمع
محبّت‌الله گردی و سمندر آتش عشق و هوی در سبیل‌الله تا
از آن شعله نورانی قبسه اتی اجد علی‌النّار هدی آری و در
انجمن ابرار یدبیطاء بنماشی

۲۷۶ ای ظاهربا هر الحمد لله در میدان ایقان سیف
 شاهی و در افق محبت الله نجم زاهر سبب سرور خاطر و مذکور
 بلسان این ذاکر هر چند بنور محبت الله روشنی امیدوارم که
 روشنتر گردی و به اشارات ملکوت ابهی خوشی ولی خوشتر گردی
 و خیل عاشقان را رهبر و سرور گردی آهنگت جا نبخش گردد و نغمات
 عود و رود و چنگت آن صفحات را بحرکت آرد بندگان جمال مبارک را
 چنین سزاوار که هر دم نغمه‌ئی زنند و در هر ساعتی شعله‌ئی بر آرند
 تا سبب سرور روحانیان گردند و فرح قلوب ربانیان شوند

۲۷۷ ای امة الله ورقه موقنه توجّهی بجمال قدم نما
 و یاد آن الطاف و عنایات اسم اعظم نما تا توانی در جانفشانی
 کوش و فدای آن محبوب مهربان گرد جانفشانی و قربانی جمال او
 الیوم خدمت آستان مقدّسش و شبوت بر امرش است انشاء الله باین
 خدمت در کمال مراتب موقّق میگردی

۲۷۸ این ایام با پید حضرت احبّا وقت را غنیفت شمرند
 و به منتهای قوت بر خدمت برخیزند و شوق و شور انگیزند و شیروشهد

آمیزند و مشک و عنبر بیزند یعنی پرتوفیض الهی را با قطار
 نامتناهی رسانند و تعالیم الهیه در تربیت عالم انسانی مجری
 دارند هر نفس باید جمیع هم و غمش نشرفحات الله باشد و اعلاء
 کلمة الله

۲۷۹ ما را در این امور مدخلی نه و تعلق نداریم
 ما مشغول تضرع و ابتهالیم و ما لوف انجذاب بنفحات الله بسا
 جمیع ملل و دول حتی افراد خلق در نهایت محبت و مهربانی و
 صلح و آشتی و صداقت و خیرخواهی هستیم و در امور سیاسی ابداً
 مداخله نداریم ما را مقصد تربیت نفوس است و تحسین اخلاق و
 وحدت عالم انسانی و الفت بین شرق و غرب و دوستی و راستی و
 آشتی و حق پرستی با این مشغولیم و جانفشانیم و بنا بر محبت الله
 چنان فروختیم که در انجمن عالم آهنگ ملکوت ابهی بلند نمودیم و
 خیمه صلح عمومی افراختیم و از شرق و غرب الحمد لله بظلال این
 خیمه میشتابند عنقریب خواهید دید که آهنگ ملکوت ابهی آفاق
 را بوجد و طرب آورده و هر ضوا و غوغائی خوا موش گشته زیـــــرا
 ندا حق روز بروز رو ببلندی و علواست و همه صداها یوماً فیوماً
 روبه ضعف و سکون

۲۸۰ ای یاران ربّانی الحمد لله جام سرشار از بساده
 روحانی در دور است و نشئه رحمانی نصیب و بهره یاران الهی
 امور سیاسی هر چند از مهامّ امور است ولی بالنسبه باین امر عظیم
 سراب است نه شراب و در مقابل بنیان ملکوت او هن بیوتست
 پس باید شب و روز فکر خویش را در این اهمّ امور صرف نمود و
 دقیقه‌ئی فتور نیاورد و قصور ننمود نفسی را اگر بیت المعمور
 ممکن الحصول البتّه باید از بیت مطمور چشم بپوشاند انّ ربّی
 لعلی صراط مستقیم عبدالیهاء نهایت محبّت بشما دارد و از
 برای شما سیاست ملکوتی جوید و امور ربّانی روحانی خواهد که
 سبب حیات جهانست و ترقّی و علوّیت جهانیان امیدم چنانست که
 بآن پردازند تا جهانیان را بنا بر محبّت الله بگدازند

۲۸۱ ای یاران الهی نامه شمارسید از مضمون سرور
 بی پایان حاصل گردید که الحمد لله دیده بینا یافتید و گوش
 شنوا حاصل کردید و مشاهده انوار حقیقت نمودید و چنانکه حضرت
 مسیح روحی فدا فرموده اند از مختارین شدید نه از مدعوین
 در این آیام جمیع خلق در هیجان و جنگ و جدال و قتال مستمرند
 عالم انسانی در اضطراب و انقلاب با وجود آنکه حضرت مسیح پطرس

میفرماید که شمشیر را در غلاف نه و هر کس دست بشمشیر نماید بشمشیر
 مؤخذ خواهد شد ولی الان کلّ من علی الارض بسّ سیوف مشغول ولی
 بها ثیان الحمد لله شمشیر را غلاف نموده اند و در الفت و محبت و
 یگانگی میکوشند تا جمیع ملل با یکدیگر دست در آغوش گردند زیرا
 از جمله تعالیم حضرت بها ؑ الله روحی له الفدا اینست که جمیع
 بشر اغنام الهی هستند و خدا شبان مهربان بجمیع اغنام خویش
 مهربانست اگر مهربان نبود خلق نمیفرمود رزق نمیداد حفظ
 نمیفرمود تربیت نمیکرد چون کلّ اغنام را با این الطاف مشمول
 فرمود البتّه با اغنام خویش مهربانست این حقیقت ساطعه مثل
 آفتاب را انکار نتوان نمود اینست سیاست الهیه و چه سیاستی
 اعظم از سیاست الله باید ما متابعت سیاست الهی نمائیم
 نه سیاست بشری باری شکر کنید خدا را که سراج هدایت درزجاجه
 قلوب برافروخت و در ملکوت الله داخل شده اید ولی باید بنهایت
 حکمت سلوک نمائید پرده دری مکنید زیرا دشمنان داخل و خارج
 در کمینند و بی خبرانرا تحریک مینمایند تا برضد حضرت بها ؑ الله
 قیام نمایند حکمت حکمت

۲۸۲ یار مهربان من رقیمه کریمه فریده غراء بود

و خریدۀ نورا زیرا مضمون مشحون بمحبت الله بود از امن

و آسایش طهران بلکه ایران مرقوم نموده بودید ما را نه براحه و آسایش کاری و نه از طوفان و انقلاب خوف و هراسی بکار خود مشغولیم و از جمیع این قیود در کنار از آسایش چه آرایشی و از آزمایش چه خسرانی اگر بدیده حقیقت نظری نمائی بلا عطا بخشد و راحت و رخا سستی و عنا حاصل کند زحمت در این سبیل رحمت است و مشقت عین راحت هر چند جام جام بلاست ولی صهباء موهبت کبری ملاحظه فرما شاعر عرب گفته است فی السابقین الاولین من القرون لنا بشار یعنی پیشینیان ما را بینشانند نفوسی ایام خویش را بکام دل و راحت جان گذرانند چه ربح و سودی یافتند و نفوسی تمام حیات در سبیل ربّ الایات تحمّل انواع مشقات فرمودند چه زیانی دیدند یزید پلید را ملک وسیع و حشمت بی پایان و راحت جان چه مزیتی بخشید و چه منفعتی دست داد شاه شهیدان و سرور مظلومان حضرت سیدالشهدا را از بی سر و سامانی و زحمت و پریشانی و اسیری خانمانی و تجرّع کأس شهادت در سبیل ربّانی چه ضرر و زیانی وارد فاعتبروا یا اولی الابصار باری من این و آن ندانم سرمست جام عشقم مطرب بزن نواشی ساقی بده پیاله آنچه از لوازم ایمان و ایقانست عدم مداخله با هر حزبی از احزابست و جانفشانی در سبیل ربّ الارباب

۲۸۳ ای بندگان جمال ابھی بکرات و مرّات بجمیع اطراف حتّی با فراد احبّاً مرقوم گردید که ما را مدخلی در امور سیاسی بنصّ قاطع الہی نہ حتّی تکلم بکلمہ فی در اینخصوص جائز نیست و این واضح و مشہود است کہ کلمۃ اللّٰہ حصن حصین است و صون مبین و حال نیز بنہایت تأکید تحذیر میشود کہ احبّای الہی را بکلی از مداخلہ و مکالمہ در امور سیاسی منع نمایند ولی بر ما فرض و واجب است اطاعت بحکومت در نہایت صداقت و امانت و دیانت و همچنین حسن معاملہ با عموم ملت بلکہ جمیع ملل عالم یعنی خیر کلّ بخواہیم و محبت و مہربانی بنمائیم و ہرستاری کنیم و غمخواری نمائیم و بتربیت نفوس پردازییم و ترویج اخلاق الہی نمائیم دیگر ابدأً مدخلی در امور سیاسی نداریم . . . باری مقصود اینست زنہار زنہار در امور سیاسی قطعاً مکالمہ ننمائید و بصداقت بحکومت معاملہ ننمائید کاری بکاری نداشته باشید و با هیچ حزبی ہمدستان نگردید مطیع حکومت باشید و خیرخواہ ملت و بتبلیغ امر اللّٰہ و نشر نفحات اللّٰہ مشغول گردید و بتربیت نفوس پردازیید انشاء اللّٰہ این احزاب مفترسہ طیور حدیقہ عدل و انصاف شوند و ایمن ذآب کاسرہ اغنام الہی گردند و این کلاب خاسرہ غزالان صحرائی محبت و وداد شوند و دیگر آنکہ بساط تبلیغ باید در جمیع احوالی

ممدود گردد زیرا تا پیدای الهی موكول بر آن اگر نفسی بجان و دل در نهایت همت كمر بر تبلیغ امر الله نبندد البته از تا پیدای ملكوت الهی محروم ماند ولی باید كه بحكمت باشد و حكمت اینست كه بمدارای الهی و محبت و مهربانی و صبر و بردباری و اخلاق رحمانی و اعمال و افعال ربّانی تبلیغ نماید نه اینکه بصمت و سكوت پردازد و پكّتی فراموش نماید خلاصه احبّای الهی را فرداً فرداً بتبلیغ امر الله تشویق نماید كه حكمت مذكوره در كتاب نفس تبلیغ است ولی بمدارای تا تأییدات الهیه احاطه نماید و توفیقات صمدانیه رفیق گردد عبدالبهاء را نهایت آرزو تا پید و توفیق اجزای محفل روحانیت قسم بجمال قدم روحی لاحباشه الفداء كه در لیالی و اسرار در شبهای تار بكمال عجز و نیاز بدعا پردازم و در حقّ شما تأیید و توفیق خواهم

۲۸۴ ای ستمدیدگان راه یزدان عوانان دست تطاول گشودند و ستمکاران قوّت بازو نمودند گمان کنند و رأی زنند كه این بلایا توهین احبّاء الله و تعذیب امناء الله و تضييع امر الله است فبئس ما هم یظنون قسم بنور نیر اعظم كه این عذاب شهد عذاب است و این بلا موهبت كبری و این حنظل غسل مصفا

این توهین تعظیم است و این تعذیب تکریم و این تحقیر توقیر و این تزییع تأیید ایام بگذرد و عمر گرانمایه منتهی گردد و چون شام اجل در رسد و صبح آخرت بدمد جمیع راحتها مشقت گردد و همه سودها زیان شود مگر بلایای یاران و مصائب مظلومان و صدمات ستمدیدگان که در بازار امکان با حضرت جانان سر و سودا داشتند و سود بیکران بردند و ربح عظیم یافتند و عزت قدیم دیدند و ناز و نعیم جستند و با رخی چون مه تابان از افق ملکوت دمیدند فطوبی لهم و حسن المآب قوت ملکوت ابهی قلب ما هیئت نماید و تبدیل و تجدید حقیقت کند ذلت ابرار را عزت پایدار کند و حرقت اخیار را لطافت گلشن اسرار علقم تلخ را شکر شیرین نماید و شبنم فقر را بیم عظیم ظلمت آلام را انوار افق اعلی نماید و مشقت محض را راحت ملکوت ابهی پس شکر جمال قدیم را که چنین فوز عظیم میسر فرمود و حمد ربّ کریم را که چنین نعیم جلیل مقرر داشت فطوبی لكم من هذا الفضل العظیم

۲۸۵ ای دو شمع روشن محبت الله در بین جمع محفل

روحانی برافروزید و با تش عشق بسوزید و بگدازید و نور بخشید
بنیان نفس و هوئی براندازید و بنیاد حبّ و وفا بنهید از خلق

بیخبر گردید و بحق آگاه شوید یعنی نظریا مستحقان بشرنما شید بلکه ناظر بملکوت انور باشید و با جمیع ملل ارض بنها پیوست مهربانی و صداقت و امانت و مروّت و خیرخواهی و غمخواری رفتار نمائید سیئات را بحسنات مقابله کنید و جفارا بوفای مقاومت نمائید اگر جام زهر دهند ساغر شهد بخشید و اگر شمشیر زنند مرهم زخم گردید و اگر تیغ کشند در سبیل الهی گردن دریغ مدارید و اگر تیر زنند در محبت الله سینه سپر کنید ایّام بگذرد و زندگانی بسر آید هیچ نعمت و لذتی نیاید ولی بلا یای سبیل الهی ربح عظیمست و فضل جلیل زیرا این نتایج مقدّسه روحانیّه در راه خدا باقی و برقرار ابدیست و سرمدی جاودانست بی پایان

۲۸۶ ای مجذوبان روی دلجوی آن دلبر بیهمتا مرکز
 حسن و جمال چون در آئینه جلال جلوه نمود و در انجمن عالم چه ره
 بر افروخت یاران را رسم عاشقی آموخت گهی در میدان فدای
 جانفشانی کرد و گهی در زندان بلا اسیر زنجیر جفا گشت دمسی
 ضرب شدید دید و روزی معرض تهدید دشمن عنید گردید یومی سرگون
 به عراق شد و روزی تبعید آفاق گشت گهی نفی ببلغار شد و ایّامی
 در زجر و عقوبت بیشمار بربرد تیری نماند که بسینه مبارکش

نخورد و خنجرى نما ندکه بحنجر مقدّسش کشیده نگشت نهایت از
ایران بارض کنعان افتاد و در اقلیم سریان در این سجن اعظم در
زندان مظلم مقرّ یافت و جمیع این بلایا را تحمل نمود تا عاشقان را
رسم عاشقی بیاموزد و یاران را شروط محبّت بنماید پس ما که
آشفتهگان آن روی منوریم و دلدادگان آن موی معطر پیروی او کنیم
و در منهج او رفتار نمائیم تا شمع وفا گردیم و نور هدی شویم

۲۸۷ ای یاران این عبد در حالتیکه از شدت صدمات در
آتش سوزانم و شدت احتراق استخوان را گداخته با وجود این بیاد
شما پر روح و ریحانم و بذکر شما تسلی قلب و جان یا بم و میدوارم
که در ایمان و ایقان چنان استقامتی بنمائید که ملاء اعلى را
خورسند و شادمان نمائید روش و سلوک اولیای الهی گیرید و
تحمل هرگونه آلام و محن جسمانی نمائید زهر را چون شهد و شکر
بچشید و درد را دریاق جانپرور دانید زخم را مرهم و آسایش
جان و تن یا بید شمره وجود انسان در این عالم چه و نتایج حیات
چه اگر محن و بلایا در سبیل محبوب نبود در این جهان فانی
چه تسلی خاطر میشد ابرار کلّ گوی موهبت را در این میدان ربودند
و احرار شمره جنیه را از این شجر چیدنند صفا در سبیل جمال ابهی

همواره آرزوی بلا و جفا میکردند و اتقیا در راه میروفا تحمّل
 صد هزار بلا یا مینمودند لهذا باید ما نیز سرمست جام بلا گردیم و
 یوسف حقیقی جمال ابهی را ببذل جان و دل خریدار شویم اگر در
 این وادی قدم نهیم روز بروز روشنتر و خوشتر و در درگاه احدیت
 مقرّبتر گردیم ایواب فیوضات گشاده یا بیم و اسباب وجد و طرب
 آماده جوئیم بزم الهی برپا کنیم و جشن نامتناهی ترتیب دهیم
 و ایّام را بوجد و طرب گذرانیم

۲۸۸ ای سرگردان کوه و بیابان در سبیل رحمن هر
 جمعی پریشان گردد و هر سروسامانی بنهایت بر باد رود لکن تو
 شکر کن جمال قیوم را که پریشان راه او هستی و بی سروسامان
 سبیل او سرگشتگی چون در بیابان او افتد به از صد هزار آسودگیست
 غربت پر کربت چون در راه او باشد به از صد هزار مسرت و راحت
 وطن تشنه کوشر الهی از بحور حیات مستغنی است و طالب مواثد
 سمائی از نعمت جسمانی بی نیاز وصل جمال بی زوال جز
 بهدمات و مشقات بیابان فراق حاصل نگردد و وصول بکعبه مقصود
 جز بقطع بادیه بی آب میسر نشود

۲۸۹ یا من شبت فی امر اللّٰه از مغتربیات اهل فتور
 مکدر مشو و از اراجیف زاغان خریف گریبان مدر شأن غراب
 نعیب است و صفت ذئب افتراس و درندگی بعید و قریب البتّه خفاش
 پر خاش برمدّاح آفتاب کند و لابددباغ بددماغ مذمت گلشن و باغ
 نماید یهود جحود از نفحات مسیحا شی محروم و ابوجهل عنود از
 جمال محمود محبوب پس صبر و تحمل کن و از قصور اهل فتور اغماض
 نما و بحق حواله کن این نفوس ضعیفند و در ادراک خفیف باید
 مدارا کرد و با این اطفال تحمل بسیار بلکه ندامت آید و پشیمانی
 حاصل نمایند و اگر چنانچه مصرّ گردند سطوات ملکوت ابهی کفایت
 است و آیات قهر ملاء اعلیٰ مسلط بر اهل هوی

۲۹۰ ای یاران الهی وقت جانفشانیست و زمان وفای
 بالطف جمال رحمانی آن دلبر مهربان با جمال یوسفی جلسوه
 بسیار امکان نمود گهی در چاه زندان افتاد و گهی اسیر زنجیر هسد
 اخوان شد روزی در اقلیم ما زندران دستگیر عوانان گشت یومی
 در آن کشور در مجمع جهلای قوم بهزار گونه جفا و شکنجه و بلا گرفتار
 گشت وقتی در ارض طا در زیر سلاسل و اغلال در زندان بی امان
 جفا کاران افتاد و روزی سرگون بعراق گردید و یومی هسد

صد هزار سهام اهل نفاق شد و چند سال در کوهسار کردستان فرداً و حیدراً
 مظلوماً بی سرو سامان بود و چندی از عراق نفی بمدینه خونکار شد
 سینی چند در ارض سر مغضوب طاقتین گردید عاقبت درنها یست
 مظلومیت با هزار گونه مشقت سرگون با بین سجن اعظم شد جمیع ملل
 عالم با سهم و سنان هجوم بر آن مهتابان نمودند و کلّ فرق غرب
 و شرق تعرض بآن مظلوم آفاق کردند امم پیشینیان چه کردند و حزب
 بیانیان چه نمودند و اخوان جفاکاران چه روا داشتند و آن مظلوم
 آفاق سینه مبارکش هدف جمیع این سهام تا آنکه از دروه ناسوت
 بمرکز لاهوت و جهان ملکوت صعود فرمود دمی راحت جان نیافت و آسایش
 وجدان نجست هیچ صبحی شادمان نبود و هیچ شامی آزاد از ظلم
 عوانان نگشت حال ما که بنده آن آستانیم و عبد ذلیل آن درگاه
 چگونه بیا سائیم و بیاریم و محفل بیا رائیم و راحت و آسایش
 بطلبیم این شرط وفان باشد بلکه باید دمبدم پر جوشتر شویم
 و مانند نهنگ دریای عشق خروش بر آریم هر بلا را راحت کبری
 دانیم و هر عذاب را عذب فرات شماریم جفا را وفا بینیم و در در
 صفا شمیریم مختصراً در سبیل محبتش هر بلایه و هر مصیبت را عین
 موهبت دانیم بنشر نفات کوشیم و اثبات آیات بیانات کنیم
 بخلق و خویش تأسی نمائیم و از نورانیت جمال دلجویش اقتباس
 کنیم اگر چه ما چه نمیم و که نمیم قطره را چه راهی بدریای

نا متناهی و ذره را چه سبیلی بکوکب جلیل نورانی و لکن قطره چون
 اهتزاز یابد تاّسی با موج بحر نموده و ذره چون در شعاع آید
 جلوّه وجود نماید هذا مقامنا و شأننا پس ای احبّای الهی
 بیا شید تا دست در آغوش یکدیگر نمائیم و از حافین حول عرش گردیم
 و بتبتّل و تضرّع و انقطاع و انجذاب و اشتعال تحقق بعبودیت عتبه
 مقدّسه یا بیم تا نجات قدس تنزیه و تقدیس و روحانیت الهیه و
 محویت وجود و خضوع و خشوع عالم امکان را معطر نماید

۲۹۱ ای ثابت بر میثاق الحمد لله شبت و استقامتی
 بنمودی که جمیع یاران را خوشنود کردی کلّ ستایش از متانت و
 شبات تو نموده اند احبّای جمال قدم را چنین سزاوار که هر یک
 چون بنیان مرصوص مقامت و تحمّل جفای صفوف کنند و چون حصین
 مورد هجوم جنود بغض و کین گردند هر بلائی را در سبیل دلبری کتا
 متحمل شوند شب و روز بملکوت ابهی متبتّل گردند

۲۹۲ ای ثابت بر پیمان هر چند بلا و محن و رزایا بیحدّ
 و شمار بر شما وارد ولی چون در سبیل الهی واقع راحت جان و

مسرت وجدانست شکرکن خدا را که مورد این محن و بلا یا گردیدی و در سبیل الهی بمصائب کبری مبتلا شدی اگر بحقیقت نگری این بلا عین عطا است و این مصیبت موهبت کبری زیان عین سود است و خسارت ریح بی پایان ملاحظه در سلف نما که اهل ظلم و عدوان را عاقبت و پایان چه بود و مظلومین آفاق را نتیجه مصیبت و بلا چه یزید پلید و ولید مرید بحفره خسران خزیدند و حضرت سیدالشهدا روحی له الفدا از افق عزت ابدیه ما نندشمس تا بان درخشیدند پس واضح و معلوم گردید که بلا در ره خدا کأس عطا است و مصیبت عین عنایت هنیئاً لمن فاز بها

۲۹۳ ای مهتدی بنورهدی هر چند در آن ولا ضوضائی بلند شد و عربده و غوغائی گشت بسیار بجا واقع زیرا اعلاء کلمة الله شد و رفع رایت الله تا ضوضاء نشود شیدائیان جمال حق را نشو و نمائی نه و تا غوغائی ظاهر نگردد عاشقان محبوب عالمیان را سر و سودائی نه شدت هیوب اریاح نهالهای بی ریشه را تیشه گردد ولی اشجار شایسته را سبب ازدیاد طراوت و لطافت شود و استقامت و متانت پیدا کند امتحانات شرط است و افتتانات از سنت الهی بین خلق شکرکن خدا را که در این امتحان

چون ذهب خالص در نار افتتان رخ شکفته نمودی و شبوت و استقامت
بنمودی و بخدمت امرالله پرداختی و تحمّل صدمات کردی انشاءالله
از این مشتعل ترشوی و ثابت تروراسخ تر تا بقوه ملکوت مقاومت
اهل ناسوت نمائی و نورهدی شوی و نمونه ملاء اعلیٰ

۲۹۴ ای یاران مهربان عبدالبهاء اگر بدانید که بچه
حالتی و بچه جذب و فرحی و بچه سرور و بشارتی این نامه مرقوم میگردد
البتّه از شدت مسرت بیروا زآئید و با فرح الهی و بشارت ربّانی همدم
و همرا زگردید با وجود آنکه محن و بلا یا ما ننند دریا موج میزند باز
عبدالبهاء درنها بیت سرور است شما تآسی با بین مظلوم نمائید بلا را
موهبت کبریٰ شنا سید و سختی را راحت عظمی یا بید زیرا در سبیل
حضرت کبریاست دمی نیا سائید و نفسی راحت ننمائید ما ننند آتش
شعله زنیید و بامثال به نور بدرخشید اینست موهبت الهی ایّام بگذرد و
حیات فانی منتهی شود و سراچ زندگی خوا موش گردد ولی اگر در
انجمن روحانی بسوزد حیات ابدی یا بدو موهبت سرمدی جوید و لآهدر
رود پس آنچه سزاوار است مجری دارید این مسجون دا ثماً منتظر ورود
بشارت است که آن یاران درنها بیت اشتعال منجذب نفعات قدسند
و بهدایت ناس مشغول اگر چنین مژده شی برسد جمیع بلا یا و محن و رزایا

مبدل بسرور گردد

۲۹۵ ای سمی ذبیح جانفشانی کار تست و شتافتن
 بقربا نگاه عشق سزاوار تو تا مظهر وفدیناه بذبح عظیم گردی
 این سبیل سبیل حقست و عشق و محبت جمال مطلق جانهازیست و
 تحمل صدهزار بلایا و جانگدازی در قرآن میفرماید ام حسبتم ان
 تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم
 البأساء والضراء حضرت نقطه اولی و حضرت جمال ابهی اسم
 اعظم کبریا در آغوش بلا جمیع آیام را بگذرانند دیگر چگونه
 ما توانیم تصور راحت و آسایش نمائیم مگر بکلی چشم از وفا
 بپوشیم و راه جفا پیمائیم خدایا آنچه برای اسم اعظم مقدر
 و مقرر فرموده بودی این عباد را جامی از آنصبها بنوشان و سرمست
 بگردان تا پی آن یار مهربان گیریم و بملکوت ابهی صعود کنیم
 انک انت الکریم الوهاب وانت انت الرحمن الرحیم

۲۹۶ ای اسیر غل و زنجیر فی سبیل الله در سحرگاهان

که قلب فارغ و جان شائق و لسان ناطق و روح متضرع و فؤاد
 مبتهل و نفعات ملکوت ابهی متضوع بیاد تو افتم و بذكر و فکر

توپردازم چون تصوّر اغلال برآن گردن ضعیف و نحیف کنم سیل
 سرشک برخیزد و چون تخطر کنند و شیق برآن پای شریف نمایم آتش
 احزان شرر انگیزد و چون محلّ تنگ و تاریک بخاطر آید فغان
 از دل و جان برآید و چون بحقیقت نگریم آن سلاسل را رسائسل
 ملکوت اعلیٰ یابیم و آن طوق حدید را شوق جدیدافق ابهتی بینیم
 و آن کند و زنجیر را خلاخل جواهری نظیر مشاهده کنم هیچ میدانی
 که بچه افسری سرافرازی و بچه موهبتی دمساز در بلا شریک و
 سهیم جمال مبین شدی و در حبس انیس ربّ قدیم آن زندان وقتی
 مسکن و سجن جمال رحمن بود و آن محلّ مکان ملیک لامکان علی
 العجاله تو باین الطاف و عنایت مخصوصی و ما مهجور و مأیوس
 طوبی لك من هذا الفضل المبین بشری لك من هذا الجود العظیم
 وفرحاً لك من هذا الفوز الكبير و سروراً لك من هذا العرس
 الباهر الکریم

۲۹۷ ای اسیر سلاسل و اغلال در سبیل جمال ابهتی آنچه
 مرقوم و مسطور بود متلو و ملحوظ گشت نغمه جانسوز بود که از
 حنجر روحانی صادر و شعله آتش افروز بود که از قلب رحمانی
 ظاهر خوشا بحال تو که در زیر زنجیر رخی روشن و خاطری گلشن ودلی

چون گلزار و چمن داری ظلمت زندان سبب نورانیت وجدان شده
و زحمت و مشقت بی پایان رحمت دل و جان گشته تلخی بلا
شهد وفا گردیده و سمّ نقیع نعم بدیع گشته اینست شأن اهل
بها که ایوان را در زندان جویند و گلزار را در خارزار طلبند
و رحمت کبری را در موارد زحمت عظمی خواهند شهد عنایت را
در مراتب مصیبت چشند و صبح موهبت را در ظلمات کلفت تحرّی
کنند قسم بافتاب حقیقی فجر هدایت که حسرت این عنایت را
که در حقّ آن جناب شده میبرم یالیتنی کنت معکم فافوز
فوزاً عظیماً

۲۹۸

ای ناظر بملکوت ابهی در این یوم شدید که

شاید بلایا * ارکان امکان را متزلزل نموده و افتتان و امتحان
الهی قوای بنیان جهان را مرتعش کرده توبقوتی ملکوتیه
و تأییداتی لاهوتیه بر امر الهی ثابت و مستقیم و راسخ مان
و چون جبل مبین و بنیانی متین و سدی حائل و حاجزی کامل
باقی و برقرار باش از رویح بلایا مضطرب مشو و از شداد ماصاب
متزلزل مگرد انوار تأیید از ملکوت الهی ساطع است و جنود
توفیق از رفیق اعلیٰ متواصل مطمئن باش و متیقن

۲۹۹ ای یاران با وفای من بلاهای سابقه نامعدود
 با وجود این در این بلوا و انقلاب نیز هدف تیرجفا شدید و بدو
 مصیبت مبتلا گشتید از صبوری و غیوری نه ناله نمودید نه فریاد
 و فغان بر آوردید فی الحقیقه و قورید و شکور و مطمئن بالطف
 ربّ غفور وفا چنین است و صفا چنان عبدالبها را با عدم مجال
 آرزو چنانست که هر دم بشما نامه می نگارد و فی الحقیقه سزاوارید
 ولی چون بقلم و بنان ممکن نه نامه ها را در صفحات دل و جان
 نگارد و دمبدم بملکوت ابهی تضرع نماید و طلب الطاف آسمانی
 کند و رجای عنایات رحمانی نماید

۳۰۰ ای منجذب روی بها هر چند خانه بتالان دادی و
 کاشانه بتاراج لانهات بروفتند و آشیانهات بسوختند غم مخور
 و آزرده مشو تو مرغ آشیانه توحیدی لانه در شاخسار سدره منتهی
 داری و بیسر و سامان در سیل رحمانی خانه و کاشانه در جوار
 یزدان خواهی این تالان نبود چه که خانه را معمور و آبادان کرد
 تاراج نبود معراج خواهد گشت چه که خفیف خواهی شد لطیف
 خواهی شد در اوج انقطاع عروج خواهی نمود مالی که در راه حق
 بتالان و تاراج رفت گنج روان خواهد شد و کنز آسمان خواهد گردید

۳۰۱ ای یاران روحانی عبدالبها ؑ الحمد لله کلّ در
 ملکوت ابھی وساحت کبریا ؑ مذکوریدودرا نجنم عالم بالامعروف و
 مشهور ودرقلب این مستغرق بحرفقروفا موجود هریسک از
 ملکوت غیب منشوری از فیض درقلب وطفرائی از موهبت کبری در
 صدر پرتو عنایت برسدارید و خلعت هدایت دربر موردالطاف
 بی پایانید و مهبط ملائکه رحمت بیکران نظر عنایت شامل است
 و فیض حضرت احدیت کامل بشکرانه این نعم جلیله والطفاسف
 خفیه همواره بترتیل آیات توحید پردازید و با بدع الحان
 ترانه عاشقانه بنوازید و فریادی مشتاقانه برآرید از بلاء و
 محن ملول نگریدید و از شماتت اغیار اشکبار نشوید زیرا در سبیل
 محبت جمال ابھی بلاء رحمت کبری است و جفا موهبت عظمی
 تالان و تاراج تاج و خراج است و زندان و زنجیر ایوان و سریر
 فلک اشیر سهم و سنان مرهم دل و جان است و سَمّ قاتل دریا قودرمان
 عاشق مجازی گفته :

هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سرو سامان نیافت

گردر آتش رفت با ید چون خلیل و رچه یحیی میکنی خونم سبیل

ورچه یوسف چاه و زندانم کنی و ر ز فقرم عیسی مریم کنی

سرنگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن

این صفت عاشقان و سمت مشتاقان است باری امید از فیض الهی و

موهبت ربّانیّه چنین است که از خدا شد بلا یا ء و اعظم رزایا ء نار
 محبّه اللّٰه در قلوب افروخته تر گردد و انوار حقیقت روشن تر شود
 جهان جنوه گاه وفای روحانیان شود و هریک جان و دل بکف گیریم
 و نثار راه یار مهربان نمائیم

۳۰۲ ای مصیبت زده در سبیل الهی هر چند رسوای
 جهان گشتی و صدمه بی پایان دیدی خانمان بتا را چادای و بعوانان
 باج و خراج دکان تالان شد و سکان آشیان بی سرو سامان اما
 تا سی بجمال قدم نمودی و اقتداء با اسم اعظم زیرا این مصائب
 بنفس مقدّس وارد و بی وجود مطهر نازل لهذا موقع شکر است و محلّ
 حمد و رضا خانمان را عاقبت حوادث زمان تالان و تا را چمین نمودند
 و سطوت جفای روزگار را بین بنیان را محو و نابود مینمود حال در سبیل
 حق پریشان گشت این موهبت ابدی سرمدی گردد

۳۰۳ ای دوبنده صادق جمال مبارک هر چند در سبیل
 محبوب مصائب و متاعب موفوره دیدیدی و مشقات عظیمه کشیدیدی و
 مورد ذیّت و جفای دشمنان شدید و معرض ملامت جا هلان گشتید از زهر

سمتی تیری رسید و از هر جهتی گرد باد شدیدی وزید ولی این بلایا و این رزایا در سبیل آن دلبریکتا وارد و این محن و این الم در محبت آن یار با وفا حاصل و عبدالبها ء نیز شریک و سهیم دائم باید بشکرانه پروردگاریگانه پرداخت که بیگانگان از این فیض محروم و آشنایان فائز و مرزوق زیرا بلایای سبیل الهی را هر نادانسی شایان نه و مصائب راه عشق را هر ناسپاسی لائق نیست شمع را فروختن باید و پروانه عشق را سوختن هر پرنده سزاوار این جانفشانی نه و هر جنبنده لیاقت این قربانی نیست اگر چه امتحان در این ایام بیحد و پایانست ولی فضل و الطاف یزدان نیز بی حساب و بی کران همیشه متذکر بلایای شما هستم و از حق طلب استقامت و شہوت مینمایم این بلایا تخم افشان نیست عنقریب ملاحظه خواهید نمود که برکت خرمن گشته و فیض نامتناهی مبذول داشته

۳۰۴ ای یاران مهربان عبدالبها ء چندی بود که خاطر این آواره از بلایای وارده بر اولیای حق آزرده بود و هر دم بملکوت قدم ناله و زاری مینمود و ره عجز و بیقراری میپیمود که ای پروردگار جمعیت ابرار پریشان گشت و محافل انس از بنیان بر افتاد چه شود که فضل جدیدی بنمائی و تأیید بدیعی

بفرمائی تا یاران انجمن گردند و محفل انس را بسراج ذکرت روشن
 نمایند ای خداوند این پراکنده گی میسند و ای مهربان این
 حزب پریشان را مجتمع فرما تا آنکه برید جدید رسید و مؤذنه الفت
 آن انجمن سبب خفت حزن شدید شد از ربّ فرید آرزوی این قلب
 جریح آنست که یاران محترم هر دم در کمال حکمت در محفل قدس
 همدم گردند و بذکر جمال قدم حیات تازه یابند و سبب شوق و ذوق
 و طرب یکدیگر گردند تا بشارت جهان انسانیت را خلعت جدید بخشد
 و هیکل عالم را ردای بدیع بپوشد ای یاران این عبدالبهاء
 همواره از مصائب و بلاهای شما محزون و مغمومست ولی این موهبت
 نصیب هر محروم نگردد زیرا این بلا بهره اهل وفاست و این محن
 و آلام مخصوص کرام اصفیا هر چه هست بگذرد ولی عاقبت موهبت
 بهر عاشقان جمال کبریا و مشتاقان روی جمال ابهتی روحی
 لاحقاً الفداء

۳۰۵ ای ثابت پیمان نامه شمارسید شرح اذیت

بیگانگان با شنایان و تعرض محرومان بمحرمان اسرار الهی بود
 ملای رومی گفته عشق ز اول سرکش و خونی بود تا گریزد آنکه
 بیرونی بود البته در این سبیل هر روز بلائی جدید مقرر و در

این راه انواع امتحانات مقدر جمال قدم روحی لاحبّ الله الفداء
از جام بلا سرمست بود و درانجمن عالم از صهای محن و آلام قدح
بدست با وجود این این گمگشتگان را ابدأ طمع راحت و آسایش
نباید تا تأسی بحضرت احدیت نمائیم و در سبیل جانفشانی
بپوشیم و راز و اسرار فدا پرزبان برانیم و در سبیل جمال
ابهی هر دم بقربانگاه عشق شتابیم اینست صفت اهل وفا
اینست سمت مقرّبین درگاه کبریا ساقی عنایت اگر جامی از این
موهبت بپشد با بیدصد هزار شکرانه نموده و جان رایگان در این سبیل
مبذول داشت

۳۰۶ ای ثابت برپیمان هر چند از خویش و پیوند آزرده
دل و در بندی ولی بنده عزیز خدا وندی و در آن قوم و قبیله
بی مثل و مانند اینا جر تلافی آن زجر و این حسنات مقابل آن
سیئات محزون مباش اندوه منما دلگیر مگرد و دل سرد مشو
چندی نگذرد قسمی شود که بیگانگان دعوی خویش کنند و دشمنان
دم از دوستی زنند تا چه رسد بخویش و پیوند این جفا منتهی
بجفا گردد و این درد مبدل بصفای شود همیشه چنین بود بلال را
مالك كما مكار اذیت و جفا مینمود که چرا از جان و دل ندادی

یا محمد بر آری و بضر ب شدید میزد تا آنکه یکی از اصحاب رسول رسید و چون در هم خرید و آزاد گردید آن مالک اوّل چندی نگذشت که افتخار مینمود که بلال اوّل در لانه و کاشانه من نغمه یا محمد بلند نمود ملاحظه نما که حال چگونه است عنقریب خواهی دید در بعید و قریب انقلاب عجیب حاصل شود هر خویش پیشی گیرد و هر بیگانه آشنا و خویش شود و افتخار بوجود تو نماید پس بنهایت مهربانی و بردباری و صبر و تحمل با ذوی القربی محبت و ملاطفت نما دلگیر مشو مکتوم گرد صبر و تحمل نما و العاقبة للصابرين در این دور مبارک تکلیف چنین است حتی با اهل بغض و کین باید در نهایت محبت معامله نمود و از روی دل و جان مودت کرد تا چه رسد بخویشان و اقربا

۳۰۷ ای مسجون محزون آشفته مباش و آزرده مگرد
 پژمرده منشین و افسرده مباش زیرا زندان ب محبت آن یار بی نشان
 ایوان گردد و سلسله زنجیر سجن یوسفی شود چاه اوج ماه گردد
 و تنگنای حبس صحرای جانفزا شب و روز بنفحات گلشن تقدیس
 همدم باش و بیاد بلایا و محن جمال قدم مشغول شو آنچه را آن
 دلبر مهربان در مدت مدیده کشیده مادر ایام عدیده تحمل

نتوانیم واز دیده خون بهاریم تو حمدکن خدا را که در حبس در
 سبیل حق زجر دیدی و بلایا و محن مبتلا گشتی ایام راحت بگذرد
 و نتیجه نبخشد اما هر دقیقه که در سبیل الهی زجر کشیده شود
 آنرا نتایج غیر متناهیست

۳۰۸ ای مهتدی بنورهدی اولیای الهی هر یک در این
 جهان فانی جام بلائی نوشیدند و سمّ جفائی چشیدند جا نزن بود که
 تو از این عطا محروم باشی لهذا ساقی قضا جرعه‌ئی از صهای بلا
 بکام تو ریخت تا تو نیز از این موهبت نصیب یابی و از این
 منقبت بهره‌ئی ببری شکر کن خدا را که در سبیل او هدف تیر جفا
 شدی و مورد تعرض اعدای تو می که با سایش و راحت گذرد نتیجه و
 ثمری ندارد بالعکس اوقاتی که بمصائب و بلایا در سبیل الهی
 منتهی شود در جمیع عوالم الهی حتی نقطه‌ئی ترا ب نتایجش ظاهر و
 آشکار است مثلاً ملاحظه نماید که حضرت سیدالشهداء ؑ روحی له
 الفدا سالها در این جهان بودند ولی از صبح تا ظهر محن و بلایا و
 شهادت در ارض طف نتیجه داشت هیچ شنیدی ذکر ایام سائره
 سیدالشهداء را کسی بنماید بلکه ذکر آن طلعت نورانی محصور در
 ایام بلایا و رزایا ؑ کربلاست فاعتبروا یا اولی الابصار

۳۰۹ ای مشتعل بنا رحمبت اللّٰه اشعار بلیغی کسه از
 حنجر روحانی ما درد محضرا ینعبد ترتیل و تلاوت گردید فی الحقیقه
 در نهایت تضرّع و ابتهاال بود و تبتل و اشتعال این عبد چون قرائت
 کرد بکمال عجز و انکسار و ذلّ و افتقار توجه بدرگاه آندلبر آفاق
 نمود و بجزو نیاز دم گشود و التماس استجابت مسئول روحانی نمود
 که ای پروردگار حاجت کنیز عزیز را روا فرما و رجای آن سرگشته
 کویت را در درگاه احدیت مقبول کن آنچه نهایت آرزو و تمنّای
 اوست مبذول فرما و بهر چه سرور و شادمانی اوست موقّق کن ای
 کنیز عزیز الهی ایّام درگذراست و حیات انسانی ما نندسراب در
 بادیّه بی آب چون بنهایت بنگری عبارت از او هام و خیال فرقت
 اگر نفسی این سراب را ببارد و شراب تبدیل نماید و این او هام را
 بحیات ابدی تبدیل کند یا آنکه تا نهایت زندگانی با او هام فانی
 بگذرانند در هر صورت هر دو بگذرد و هر کس دانه شی افشا ندولی در وقت
 خرمن معلوم گردد هر حیاتی که بممات منتهی شود از بدایست
 مرده گیسست و هر صدمه و بلائی که پایانش حیات باشد زندگی و آزادی
 است شما اگر در حقّ نفسی دعا نمائید این را بخواهید کسه ای
 پروردگار از صهبای بسلا جام سرشار بخش و در انجمن مصائب کبری
 ساغر لبریز بنوشان گردنی که سزاوار است اسیر زنجیر کن
 و حنجری که لائق قربان نیست مبتلا بخنجر کن تنی که هوشمند است

در سبیلت پر خاک انداز و خونی که مطهراست در محبتت پر خاک
افشان اینست دعای حقیقی اینست نیاز بندگان الهی

۳۱۰ ای شمع برافروخته ازنا رحمیت الله اریاح شدیده
از مهت عدوان برمشاعل محبت الهیه از هر طرف در وزیدن است و
طیور افندۀ مخلصین با وج عنایت در پریدن و صبح هدی از مطلع
امرالله مشرق و تابان و شمس کلمة الله از افق لامکان لائسح
و نمایان خوشانغوسیکه در این ایام از کأس وفا سرمستند و از خمر
صفا باده پرست از الطاف الهیه دلی آشفته ذکر محبوب ابهی
دارند و از فضل نامتناهی رخی شکفته از نسائم ملاء اعلی

۳۱۱ ای بی سرو سامان سبیل الهی هر لانه و آشیانه و
خانه و کاشانه که در راه حق خراب گردد و معرض سیلاب شود
معمور و آباد گردد و بنیاد ترا بی چون برافتد بنیان الهی
بلند گردد و بیت خاکی عاقبت مطمور گردد و کاخ یزدانی سرمدی
معمور شود قصور قبور گردد و مینوی شهریاران ویران گردد
ولی کلبه روحانی یاران دمبدم معمور و آبادان شود غم مخور

غصه مجوی محزون مباش دلخون مگرد زیرا ویران آباد شد و بنیاد
 بنیان محکم و استوار گشت قصر مشید شد و رکن شدید گشت ای کاش
 هزاران قصر و ایوان و کاخ و بنیان داشتی و هر روزی یکی در سبیل
 معشوق الهی خراب و ویران میشد و همچنین سرای و بارگاه حضرت
 رحمن را درما زندان عوانان ویران نمودند ولی ایوان ملکوت
 زینت یافت و بنیان جاودان بلند گشت

۳۱۲ هر چند اموال بغارت داد دید و خانه بتالان و تاراج
 ولی یا جوج و ما جوج متفرق و پیریشان و بی سرو سامان و مقتول و
 مجروح و مخدول و مورد هوان و خذلان گردیدند چون بنیان نادانان
 جا هلان برافتد و غباری در زمین پاران نشیند این ضرر نداد انشاء الله
 بزودی رفع شود و خداوند تلافی فرماید لهذا شما تا سَف نخورید
 انشاء الله این تاراج سبب ابتهاج گردد و این یغما سبب حصول
 غنا شود و لیس ذلك على الله بعزیز... با یداز مصیبت وارده
 مسرور و مشعوف باشند زیرا این در سبیل الهی وارد و آنچه در راه
 حق واقع علت حصول عزت قدیمه است بفضل مخصوص جمال قدم
 روحی لاجباً به الفدا مسرور و محظوظ باش عنقریب ملاحظه نمائی که هر
 ذلتی در سبیل حضرت مقصود سبب عزت و بزرگواری بود و هر زحمت و

مشقتی علّت راحت و رستگاری

۳۱۳ یا بقایا الشّهداء اهل ملاء اعلیٰ آرزوی این
 شهادت کبری نمایند و اهل ملکوت ابهی از این جام سرشار
 سرمست و پرخمارند شهدای سبیل جمال ابهی روحی لتربتهم
 الفدا از ملکوت ابهی ناظر با زماندگانند و چون در متعلقان و
 دوستان صبر و قرار بینند و تحمّل و اصطبار مشاهده کنند فخر و
 مباحث نمایند که الحمد لله هر چند ما از عالم ناسوت رهیدیم و
 بجهان لاهوت پریدیم ولی باز ماندگان ثابت پیمانند و مستقیم بر
 امر رحمان عرصه ناسوت خالی نمانده و انجمن عالم امکان بنور
 هدی درخشنده و تابان است حال الحمد لله شما از این صدمه کبری
 نلغزیدید و از افق استقامت ماندن نجوم سا طعه درخشیدید و یقین است
 که عنایات جمال مبارک روحی لروضه الفداء شامل و کامل است
 پس مسرور و مستبشر باشید که بدرقه عنایت خواهد رسید و از هر جهت
 موهبت کبری حاصل خواهد شد

۳۱۴ ای دوینده درگاه حق از خدا بخواهید که موقت

بجانفشانی گردید و بقربانگاه عشق شتابید و جان را رایگان در

سبیل جانان انفاق نماید ملاحظه کنید که خیل شهیدان در میدان
 قربانی چگونه جانفشانی نمودند قسم بحضرت دوست که ندای تحسین
 ملاء اعلیٰ بلند است و طوبیٰ طوبیٰ و بشریٰ بشریٰ از حقائق جمیع
 اشیاء ظاهر و باهر و آشکار هر نفسی که هم نفس قدسیاست البتّه
 با صد هزار آرزو تمنای این مقام نماید هذا نور للابرار و نار
 علی الاشرار

۳۱۵ ای ناظر بملکوت ابهی خوشحال نفوسیکه بصرف
 فطرت منجذب الی اللّٰه گشتند و بمغناطیس محبت سارع بمشهد فدا
 از جان و خانمان بیزار شدند و از آنچه غیر رضای حضرت دوست بود
 در کنار گشتند چون ذبیح ملیح بقربانگاه شتافتند و چون مسیح
 فصیح بر صلیب بلسان بلیغ مناجات نمودند چون خلیل جلیل در
 آتش نمرودیان فتادند و چون موسای کلیم در دست قبطیان چون
 یوسف صدیق در سبیل الهی اسیر زندان شدند و چون نوح نجی در
 طوفان طغیان ستمکاران چون سید حضور در دست قوم کفور افتادند
 و چون زکریا مظلوم در دام اهل غرور چون سید شرب و امام
 بطحان در صدمات و مشقات لایحی افتادند و در تعذیب و تکفیر و
 توهین اهل شقا چون حسین مظلوم در دست قوم ظلوم گرفتار شدند

ودر کربلا در شدت کرب و بلا افتادند و عاقبت جانها ختند و در میدان
 فدا اسب تا ختند و از این تنگنای عالم ادنی بملکوت ابهسی
 شتافتند طوبی لهم و بشری لهم من هذا الفضل الذی اختص الله
 به من شاء من عباده المقربین لعمرک ان اطلعت بسر الشهاده
 فی سبیل الله و سر القربان فی محبة الله لسرعت من جذباً الی
 میدان الفدا منادی الوحا الوحا الی الموهبة الکبری البدار
 البدار الی الرحمة العظمی العجل العجل الی الغنیمة العلیا
 ولكن الله ستر هذا النور و کتم هذا السر المکنون و الرمز المصون
 اجلاً لامره و صوناً لمقامات قدس احبته حتی يظهر سر الاختصاص
 و یشرق انوار الموهبة فی مشکاة الخاص انه یهب من یشاء و یعطى
 من یشاء و یمنع عمّن یشاء یختص برحمته من یشاء و یوفق علی الانفاق
 بفضله من یشاء انه هو الکریم الفضال

۳۱۶ ای بنده خدا جانجانان تسلیم کن و سر در ره

یزدان فدا کن هر جان که فدای جانان نگرده خاک گردد و هر
 دل که در محبت حق غرق خون نشود گوشت پاره ناپاک شود

۳۱۷ ای مستهام در جمال رحمن در این ساعت که بوی خوش
 جان از یمن جانان میرسد و مشام عاشقان معطر و دماغ مشتاقان
 معنبر است حرارت محبت الله در قلوب یاران حقیقی و دل‌های
 دوستان معنوی چنان ظاهر و لامعست که جواهر وجود در میدان فدا
 بجان و دل میکوشند و بقر با نگاه عشق بکمال اشتیاق میشتابند
 زهرش شیر در مذاقشان دریا ق فاروق اعظمست و سهم جفا چون
 مرهم وفا و سم ردی چون شهد شفا نزدشان مرغوب و گوار است
 چنانچه مشاهده فرمودید که آن منجذب ملکوت ابهی و سرمست
 باده وفا و مشتعل بنار محبت الله حضرت مرتضی کف زنان رقص
 کنان چون گل شکفته و خندان بمیدان فدا شافت و چنان جانبازی
 نمود که ندای تحسین از ملکوت ابهی و رفرف اعلی بلند شد
 هنيئاً لك ايها المستشهد في سبيل الله

۳۱۸ ای مظلومان سبیل الهی انصاف چنین است که
 در محبت نور مبین بظلم شدید گرفتار شدید و با ذیبت هر جبار عنید
 مبتلا گشتید هر سفاک بی باکی تیغ ظلم آخته و در حصار
 ولوله انداخته و خونخواریرا پیشه خود ساخته عوانان ازهر
 جهت هجوم نمودند و تالان و تاراج کردند گرفتند و بستند زدند

وگشتند با وجود این یاران در نهایت شہوت و استقامت صبر و تحمل نمودند و ببلائی سبیل الهی مانند شہد و شکر کام شیرین نمودند اینست موهبت ربّانیّه اینست فضل و منقبت احبّای رحمانی طوبیٰ طوبیٰ که چنین عنایتی مخصر گشتید و چنین فیض و فوزی فائز شدید و هذا من فضل ربکم الرحمن الرحیم ان ربی یؤید من یشاء علی ما یشاء واللّه هو الفضال الکریم ایام زندگانی جمیع بسرا آید و بی ثمر و نتیجه مانند اما حیات شما را نتایج آیات عزّت ابدیّه و ثمر الطاف منظر اکبر زیرا بار و بر نصیب هر شجر نگردهد

۳۱۹ ای پدر شهیدان ترا سزاوار که برگروه اصفیا افتخار نمائی و بعزّت پایدار سربرافرازی اکلیل جلیل بر سر نهی و ردا موهبت عظمی در بر نمائی زیرا پدر شهیدانی و سرور یاران ای کاش هر پدری را چنان پسران بزرگوار بودی که در راه حق جانفشانی کنند و در جهان ابدی شادمانی و کامرانی نمایند فخر پدران گردند و سبب عزّت ابدیّه ذوی القربیٰ شوند زیرا عاقبت در این دار فانیّه نه پدری مانند نه پسری و نه خویشی و نه پیوندی کلّ فانی و معدوم گردند و بی نام و نشان شوند ولی پسری که پدر فدا نماید و پدری که پسر بقربانگاه عشق کشاند

پدر و پسر هر دو مانند فرقدان در اوج عزّت ابدیّه بر سریر سلطنت
 سرمدیّه باقی و برقرار مانند طوبیٰ لهم من هذه الموهبة العظمیٰ
 بشریٰ لهم من هذا الفضل الذی اشرقت بنوره الارض والسّماء

۳۲۰ آن جان پاک بجهان تابناک شتافت و آن ستاره

روشن بافق ابدی صعود نمود آن خون مطهر در سبیل جلیل اکبر
 ریخته گشت و آن هیكل مکرم در راه حق هدف سهام و سنان مبغضین
 گردید طوبیٰ له و حسن ما ب جمیع شما از این آوارگی با پیداشدمانی
 نماید زیرا از خانه کهدان بگلشن سروستان در آمدید و سروستان
 مانند آسمان با ختران محبت اللّٰه مزین و نجوم سا طعه در آن درخشنده
 و روشن کهدان کجا که کشان کجا باری شکر نماید که اسباب
 چنین فراهم آمد تا در سبیل الهی آواره گردید و بسبب این آوارگی
 آزادگی جان و دل یا بید امیدوارم که این غربت سبب هدایت جم
 غفیر شود و این مشقت منتهی بپراحت عظیم گردد نفوسی که در این جهان
 فانی ایام را بشادمانی گذرانند از باغ زندگانی شمری نگیرند و
 نتیجه شی بر ندارند اما اشخاصیکه حبّ مجسم و عرفان مشخص و روح
 مصور هستند دردمی آرزوی صدهزار بلایا در سبیل الهی نمایند
 زحمت را رحمت شمرند نعمت دانند عذاب را عذب فرات

یا بند و درد را درمان شمرند زخم را مرهم گویند و مرض را شفا
 دانند بقربانگاه عشق شتابند و جان رایگان فدا نمایند امیدم
 چنین است که آن یاران بر این صراط مستقیم مانند

۳۲۱ ای مبتلا با ذیبت و جفا درین دنیا فی الحقیقه

چنانست که مرقوم نمودی صدمات شدید کشیدی و بلا یای متنوعه
 مشاهده نمودی شهادت برادر بزرگوار را تحمل نمودی و صبر و
 سکون بنمودی محزون مباش دلخون مگرد تخم پاکی افشاندی
 که سرسبزی بوستان معنوی گردد و لطافت گلستان الهی شود بیقین
 بدان که این جامهای تلخ را نشئهٔ پر حلاوت در عقبست و این زهر
 هلاهل را شهد و شکر در پس

۳۲۲ ای بقیهٔ فدا ثیان جمال رحمن آن عاشقان روی

جانان و آن افتادگان در دام موی دلبرفتان و آن قاصدان کوی
 یا رمعنوی و آن منجذبان حسن دلجوی دوست حقیقی چون منتظر
 هوی معشوق الهی بودند بمحض استماع صوت الست فریاد بلی
 ازدل و جان بر آوردند و چون شعلهٔ نار بر افروختند و سینه را

هدف تیرجفا ساختند و علم توحید برافراختند و شهد شهادت را
 چشیدند و بمنتها آمال خویش رسیدند و از احتراق فراق رها
 یافتند و در کوی دلدار و محفل دیدار مأوی ساختند و بندای
 یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین
 ناطقندتو شکرکن که از جام بلای آنها نصیبی داشتی و در یوم طلوع و
 ظهور این نیرا عظم نیز موجود بودی و بعرفان جمال رحمن فائز شدی

۳۲۳ ای مهربان ببا زماندگان شهدا ۶ خدمات تو باهل
 و عیال شهدا ۶ فی الحقیقه مورث سرورنا متناهیست جمال مبارک
 از تورا ضی من خوشنود احببا ۶ مخلصین ممنون امیداست که مکافات
 عاجل و مکافات معنوی آجل را بچشم مشاهده نمائی من با وجود
 کثرت مشاغل بتحریر این نامه پرداختم تا بدانی از توجه قدر خوشنودم

۳۲۴ ای موقن بالله هر چند مصیبت خویش و پیوند
 برادر و فرزند و دوست و هوشمند سخت و دشوار و شدید است ولی صبر
 و سکون و تحمل بلایای گوناگون نیز از خصائص و شئون اهل توحید و
 مظاهرتجربیداست آن طیر حدیقه میثاق با شیایان ملکوت پروا ز نمود

وآن شمع انجمن وفاق در محفل اشراق برافروخت لهذا محزون
 مباش و دلخون مباش مهموم مباش مغموم مباش شکرکن که از
 امتحانات نجات یافت و بسرا پرده حیات ابدیه راه یافت و ثابت
 بر میثاق بود و راسخ بر امر الله

۳۲۵ ای بیار ان عبدالبها ۶ الحمد لله خاندانی از مظاهر
 محبت الله تشکیل شده و خانواده شی از مطالع معرفت الله
 تأسیس گردیده و ارکانش هر یک شمعی روشن و نوری درخشنده
 این از فضل و موهبت حی قیومست که چنین انجمنی یک شخص
 مبارک ترتیب داده این موهبت یزدانست و این رحمت پروردگار
 باید در نهایت خوشی و شادمانی و فرح روحانی و سرور وجدانی
 ایامی بکامرانی بگذرانید دیگر خوشتر و دلکشتر از این نه
 که پسران انوار روحانی پدر گردند و شاخهای تر و تازه شوند
 و در بوستان محبت الله نشو و نما کنند این چه سرور است
 و این چه خوشی است مثل و مانندی ندارد از حق استدعا
 مینمایم که آن دوحه محبت الله با فروغ موافق در این
 حدیقه روحانی در نهایت لطافت و طراوت نشو و انتعاش
 یابند

۳۲۶ ای سلیل آنشخص جلیل پدر بزرگوار در ره پروردگار
 مدّت حیات جا نفسانی نمود و گوی سبقت و پیشی از میدان خدمت ربود
 دمی نیاسود و روزی راحت ننمود همواره هدف سهام اعدا بود
 و مورد طعن و لعن اشقیاء تا آنکه برفیق اعلیٰ شتافت و علم فوز
 عظیم در ملاء اعلیٰ بر افراخت ترا یا دگار گذاشت تا آنکه جویبار
 آمال او را آبیاری نمائی و مزرعه آرزوی او را سقایی فرمائی
 حال وقت آنست که شعله زنی و سراجی بر افروزی و همّتی نمائی و
 ید بیضائی بگشائی و بر قدم آن بزرگوار سلوک نمائی

۳۲۷ ای اولاد مبارک نهاد آن پاک جان حمد کنید
 خدا را که از صلب چنین پدری بمهد و وجود در آمدید و بعرصه شهود قدم
 نهادید که سبب هدایت شما گردید ولی با ید که سلاله روحانی نیز
 باشید زیرا انتساب جسمانی کفایت ننماید چه بسیار که پدر
 پاک گهر بود ولی پسر محروم و ابتر چشم امیدم باز که شما بر از
 پدرم سازباید و هم پروا ز گردید تا شاخه های فرخنده سبز
 و خرم آن شجر شوید و دلیل بر الطاف خداوند جهان انور

۳۲۸ ای دو برادر مهر پرور حمدکنید خدا را که بجسم و جان برادرید و از یک پدر و مادر و هر دو بنده جلیل اکبر این برادری هم از جهت آب و گلست و هم از جهت جان و دل این اخوت جامع جمیع مراتب خلوت آن کام جانرا شیرین نماید و مذاق روحانیا نرا شگرتین فرماید از فضل ربّ مجید چنین امید است که آن دو برادر در جهان خاک و عالم پاک هر دو برابر باشند و همدم یکدیگر

۳۲۹ ای نهالهای باغ الهی شکر کنید خدا را که در این عصر رحمانی و قرن روحانی قدم بعرضه وجود نهادید و در مهد شهود آرمیدید و از شدی محبت الله نوشیدید و در آغوش معرفت الله پرورش یافتید سلیل آن شخص جلیلید و انجال رجل رشید پدر در خدمت حق قصور ننمود حال نوبت بچند پسر رسیده باید اختران مطلع محبت الله گردند و شهب ثاقبه اوج میثاق الله آیات توحید شوند و پیغامات ربّ مجید گردند درس تبلیغ بخوانند و یرلیغ بلیغ موهبت الله بدست گیرند منشور هدایت کبری بخوانند و لوح محفوظ معرفت الله از برنمایند تا سبب بصیرت طالبان گردند و واسطه هدایت مشتاقان پسران آن پدر باشند و نهالهای آن شجر گردند و پرشمر شوند چون درختان بیهوده و بی شکوفه محروم از برگ و میوه

تر نگردند امیدوارم که موقّق بآرزوی عبدالبهّا ء گردیدو
 هریک شمع روشنی شوید وعلیکم التّحیّة والتّناء ء یا اهل البهّا
 روحی فدا لمن قام علی خدمة امرالله بهذا الاثنا ء

۳۳۰ ای رضیع شدی محبّت الله وپروردۀ آغوش معرفت
 الله شکرکن خدارا که از اصلاّب ظاهره و ارحام طیّبه بوجود
 آمدی و درمهد ایمان و ایقان نشو و نما مینمائی و در ظلّ
 عنایت جمال مبارک روحی لاحقاً به الفداء ء ترقّی و رشد نمودی این
 از مواهب کلیّۀ الهیّه است قدرآن بدان و بشکرانه این الطّاف
 بی پایان قیام کن و شکرانه اینست که بموجب وصایا و نصایح و
 او اوجمال مبارک رفتار و کردار نمائی

۳۳۱ ای ریحان بوستان ایمان شکرکن که از این
 جویبار روئیدی و از این چمنزار نابت شدی و در این گلزار
 شکفتی و از فیض این سحاب طراوت و لطافت یافتی قدر این
 عنایت را بدان و شرف این موهبت را متنبّه باش تا
 بشکرانه اش قیام نمائی

۳۳۲ ای دوستاره مانند فرقدان حمد خدا را که در افسق
 محبت الله روشنید و در عتبه مقدسه کبریا مقبول و مقرب سروعلن
 برادر مهربان در این انجمن رحمان پا دهرادران نمود و همسواره
 بدل و جان بذکرشان خرم و شادمان گردید من از وفا و مهر پروری
 او ممنون و خوشنودگشتم و بدرگاه احدیت از برای شما تأیید و توفیق
 خواستم امیدوارم که این ابنا از عنصر جان و دل آباء باشند
 و اخلاف خیر نعم الاسلاف گردند مزرعه اعمال پدر را آبیاری کنند
 و حدیقه انیقه خلوص آنان را باغبانی نمایند تا نعم السلف و نعم
 الخلف تحقق یابد

۳۳۳ ای نهالهای حدیقه عرفان مادر مهربان از روزی
 که باین آستان رسید شب و روز بیاد طفلان بود و ذکر نور دیدگان
 میکرد شبی خوابی دید آرام نماند بیتاب شد و بیخواب گشت
 با چشمی گریان صبحی حاضر محضر گردید و چنان فزعی حاصل نمود
 که من متأثر شدم و او را تسلی دادم و مطمئن کردم و اندکی آسوده
 و آرام نمودم تا آنکه نامه رسید و خبر راحت و آسودگی شما
 مزید بر اطمینان او گردید ملاحظه کنید که این ما در چه قدر مهر پرور
 است و مؤمن بجلیل اکبر محبت و وفای او را قدر بدانید و شما نیز

اولاد مهربان گردید تا توانید بکوشید که سبب سرور و حبور او شوید
 گوش بنصایح او بدهید و در ممنونیت قلب او بکوشید و همچنین پدر
 پاک گهر را بنده و خادم اصغر شوید زیرا مؤمن بالله و موقن بآیات
 الله است چنین پدر سبب مباحثات و فخر است و شایان احترام و
 سزاوار رعایت امیدوارم که در کف حفظ و حمایت رب احدیست
 محفوظ و مصون مانید

۳۳۴ ای پدر و پسر روحانی پدر با ید همواره بتر بیت
 پسر کوشد و تعلیم تعالیم آسمانی دهد و همیشه نصیحت نماید و
 آداب پیاموزد و در دبستان تعلیم گذارد و تعلیم فنون لازمه
 مفیده بدهد خلاصه بآنچه فضا ئل عالم انسا نیست پرورش دهد
 علی الخصوص همواره متذکر بذكر الله کند تا محبت الله
 در عروق و شریانش تأثیر نماید و پسر باید نهایت اطاعت را
 از پدر بنماید عبد خاضع باشد و بنده متواضع شب و روز در
 فکر راحت و آسا بیش و تحصیل رضا بیت پدر مهربان باشد بکلی
 راحت و خوشی خویش فراموش نماید دائماً سعی و کوشش کند
 که سبب سرور قلب پدر و مادر گردد تا موقن برضا بیت حضرت
 پروردگار شود و مؤید بجنود لدم تر و ها گردد

۳۳۵ ای نوگل حدیقه محبت الله حمدکن خدا را که از
 صلب احباً و جودیا فتی و از شدی محبت الله پرورش جستی و در آغوش
 معرفت الله نشوونما مینمائی امیدوارم که سبب امیدپدروما در گردی
 باغ آمال آنا نراسرو روان شوی و شجره امیدپدروما در را میوه شیرین
 و تازه و تر گردی و بخدمت کلمه الله پردازی و سبب عزت امر الله شوی

۳۳۶ ای نهالهای حدیقه رحمانی ابوی در نهایت محبت
 و مهربانی نام آن گلهای گلشن معانی برده و خواهش الطاف
 و انعطاف وجدان این عبدفانی نموده یقین است که قلب بی نهایت
 مهربانست و منعطف و متمایل بآن یاران الحمد لله آباء
 مبتهل و اولاد منجذب و سلاله مشتعل و کل در ظل شجره حیات
 محفوظ و مصون از هر آفاتید با پیدا کتساب اخلاق و ترقی در جهان
 اشراق و سعی بلیغ از جمیع جهات مبذول دارید که پدر مهربان
 راحت جان و مسرت وجدان یابد تا بظاهر نیز مؤید بخدمت او
 گردید زیرا پدر تا بحال بی نهایت زحمت کشیده و در خدمت امر الله
 کوشیده حال باید شما اسباب راحت او شوید تا ایامی چند
 مستریح و خورسند در سایه خدا و ندبی مانند اوقات بیگذرانند این
 سبب سرور و فرح عبدالیهاء گردد

۳۳۷ ای بنده حقّ از مضمون نامه مشکین حلاوت شهسود و انگبین حاصل زیرا دلیل برایمان وایقان و شپوت برپیمان بود شکایت از محرومی معاشرت با احبّا نموده بودی ولی چون به خدمت گذاری والده و سایر اقربا مشغولی این اطاعت امر الله است و طلب رضا الله اگر از جهتی ممنوعی از جهت دیگر موقفی و منصور توجه بملکوت ابهی کن و از فضل و عنایت حقّ طلب امداد نما تا در آینده بهر دو موهبت موقّق شوی و با لطف حضرت احدیّت مؤید گردی و آنچه نهایت آرزوداری موجود و میسر گردد

۳۳۸ ای برادران مهربان در سبیل یزدان شکر کنید که اخوّت جسمانی با اخوّت روحانی جمع شده باطن عین ظاهر گشته و ظاهر عنوان باطن شده حلاوت این اخوّت مذاق جان را شیرین نماید و لذّت این نسبت کام و جانرا نمکین کند حمد کنید خدا را که مانند طیور شکور در حدائق الهی آشیانه نموده اید و بعد نیز در گلشن سرای رحمانی در ملکوت ابهی برسدره منتهی لانه خواهید کرد مرغان چمن هدایتید و هزاران گلشن موهبت این چه فضلیست و این چه عنایتیست فاشکروا الله علی هذا الفضل العظیم والفوز الجلیل

۳۳۹ ای بندهٔ حق از ابوی شکایت نموده بودید
 انشاء الله حکایت است چون پدر است آنچه کندشهد و شگراست
 ولو سم قاتل دهد و سیف جفا کشد و ترک وفا کند آنچه کند پدر است
 شما با پدر مقابل صبور باشید و قورباشید شکورباشید تا تأیید
 و توفیق ربّ غفور حاصل گردد از من بشنو گوش بآن حرفها مده
 بآنچه مأ موری قیام کن تا اجر موفوریابی و در نزد ملکوتیان
 ممدوح و محمود گردی

۳۴۰ ای بندهٔ الهی آنچه مرقوم نموده بودی ملحوظ
 گردید الحمد لله مؤمن بحضرت پروردگاری و موقن بخداوند
 بیهمتا ثابتی و مستقیم و متضرعی و مستدیم دلگیر مشو
 اسیر مگرد زیرا ربّ خبیر ترا دستگیرشود و اجر جزیل عنایت
 فرماید تا توانی رضای پدر بطلب و از عدم التفات ملال مجسو
 زیرا حقوق ابوین مقدّس است ولو جفا روا دارند و نظر بقدردانی
 منما بلکه اعتماد بر وعد پروردگار کن او خبیر است و علیم
 ان ربك لعلی صراط مستقیم از حق میطلبیم که آنچه خیر است
 از برای تو مقدر فرماید و با لطف خدا و ندیش بنوازد و اجر خدمت
 مهیا سازد ولی تو با یدچنان آتشی از محبت الله در دل برافروزی

که در هیچ حالتی ملال نیاری چه که عالم کون اساسش بر تبدل و انقلابست و بسبب کون و فساد از حالی بحالی انتقال نمایی و استمرار ممتنع و محال کن ناراً موقده نورانیّه تحرق کلّ حجاب و تلتنهب فی ارکان العالم هذا هو الفوز الاعظم

۳۴۱ ای اسرار آن سید ابرار ابناء اگر از عنصر جان و دل آباء باشند یعنی حسن اخلاق منضم بشرف اعراق گردد یعنی پسر بر قدم پدر باشد نسبت بنوّت حقیقی است الولد سرّ ابیه ولی اگر از عنصر آب و گل پدر نباشد و نصیب از جان و دل مفقود یعنی سوء اخلاق منافی شرف اعراق گردد آن نسبت مجازیست اینست که خطاب بحضرت نوح میفرماید انّه لیس من اهلك انّه عملٌ غیر صالح یعنی یا نسوح کنعان از اولاد و سلاله تو نیست خارج است زیرا این نسبت مجازیست نه حقیقی حال امید چنانست که شما منشعب از عنصر جان و دل آن بزرگوار باشید نه زادگان آب و گل شمع او را بر افروزیید کشت او را آب دهید درخت امید او را بهرورانیید

۳۴۲ ای مظلومه سبیل الهی آنچه ناله و فغان
 نمائی و جزع و فزع کنی و زبان بشکوه گشائی حق داری زیرا
 موردبلیای متتابعه گردیدی و بمصائب عظیمه افتادی که هیچ
 فردی از افراد انسان تحمل نتواند فی الحقیقه مظهرشهربانو
 حرم سیدالشهدا گشتی آن مظلومه آفاق نیزمانندتو در سبیل الهی
 ببلیای عظیمه گرفتار شدولی صبور بود و شکور و قور بود و غیور
 هر دم زبان بشکرانه گشود که الحمد لله در راه خدا در میدان بلا
 بچوگان وفا گوی سبقت و پیشی از جمیع اما ء رحمان بر بود پس
 چون این مصائب و رزایا و محنت و بلایا و شهادت کبری در راه خدا
 واقع تونیز باید با حضرت شهربانو همعنان گردی و در ایسن
 میدان جولان دهی و بشکرانه زبان بگشائی شکوه نمائی دلخون
 مشوی محزون منشینى عنقریب این ظالمان را بی سروسامانی بی
 و ذلیل و خوار و بزوال گرفتار بینی و من بدرگاه احدیت تضرع
 نمایم که یاران درصون و حمایت حق محفوظ و مصون مانند

۳۴۳ ای اما ء رحمن محفل انس را بذکر آن دلبر
 مهربان چنان بیارائید که بزم میثاق گردد و جشن موهبت نیر
 آفاق در بحبوحه مصیبات علم شادمانی برافرازید و آهنگ روحانی

بسا زیدوبا بدع الحان بما مدونعوت حضرت یزدان پردها زیدنغمه شی
 بلندکنیدکه بملکوت خدا و ندرسدو ولوله شی در آفاق اندا زیدکه
 شرق و غرب را بحرکت آرد شما اما ء رحمانید و ورقات مخضّره
 حدیقه یزدان با یدبپراوت ولطافت وربّانیتی جلوه کنیدکه زینت
 باغ الهی گرددوزیورچمنستان حقیقی شود شوق و شعی وجدو طریسی
 جذب و ولهی که در محافل اما ء رحمن مینمائید سبب سرور و فرح
 کروبیا ناست و ذوق و حبور روحانیا ن آسمان الحمد لله کلّ در
 درگاه احدیت مقبولید و در آستان مقدّس مذکور و مشهور و ممدوح

۳۴۴ ای کنیزان یزدان چون بحر بجوشید و چون مرغان
 جنت ابهی بخروشید هر یک از شدّت وجد بترانه ای در این گلشن
 بما مدحضرت مقصود پردها زید پرشعله باشید نه مخمود پرشور
 باشید نه محزون آیات توحید باشید و بیانات خداوند مجید
 اشجار حدیقه مواهب باشید و اثمار شجره الطاف ربّ کامل مظاهر
 عنایت جمال مبارک باشید چه که قوت روح القدس مؤید شما

۳۴۵ ای اما ء جمال ابهی ملاحظه نمائیدکه مورد

چه عنایتی شدید و موفق بچه موهبتی در زمانی بعرضه وجود قدم
 نهادید که یوم موعود بود و ظهور جمال مقصود و طلوع شمس حقیقت
 از افق شهود از نور بشارت صبح هدی حضرت اعلیٰ روحی له الفداء
 روشن گشتید و از پرتو عنایت آفتاب ملاء اعلیٰ جمال ابهی بهره
 و نصیب یافتید بنفحات قدسش زنده شدید و از نسیم مهیب عنایتش
 تر و تازه در درگاه احدیتش کنیزان ممتازید و در بارگاه
 رحمانیتش اماء مقبوله حضرت یزدان این چه نعمت بی پایان
 است و این چه موهبت جاودان حقاً که سزاوار شکرانیت است
 قدر این فوز عظیم را بدانید و با یکدیگر در نهایت ملاطفت و
 مهربانی سلوک نمائید هر یک دیگری را غمگسار شوید و مهربان و
 مفتون در جمیع احیان حکم یک بحر جوئید زیرا سبزه یک چمنید
 و شکوفه یک گلشن اوراق یک شجرید و شعاع یک اختر در نشر
 نفحات الله بکوشید و در اعلاء کلمة الله روز بروز بر تقدیس و تنزیه
 بیفزائید تا نفحات عصمت کبری خطه غبرا را معطر نماید

۳۴۶ ای امة الله دست عجز و نیاز باستان مقدس حضرت

بی نیاز بلندنما و بگو ای خداوند چندان عنایت فرمودی که
 جهان ظلمت روشن از مه تابان هدایت شد زنان ناتوان مردمیدان

گشتند و گوی سبقت و پیشی از مجتهدان زمان ربودند این نسوان
 فائز شدند و آن پیشوایان خائب این نیست مگر از فضل و مواهب تو
 تختص برحمتك من تشاء

۳۴۷ ای ورقه مقدسه مبارکه سدره الهیه در بحبوحه
 فردوس رحمانیه بلند شد و شرق و غرب آفاق را احاطه نمود
 تا توانی باصل دوحه الهیه تعلق را محکم کن تا از مدد فیوضاتش
 همیشه سبز و خرم مانی و از نفعات تقدیش تازه و معطر گردی
 شکر که باین فضل و موهبت متباهی و مفتخر شدی

۳۴۸ تأسیس محفل اما به جهت ترویج معارف بسیار
 موافق اما باید حصر در مذاکره معارف باشد زیرا باید نوعی
 نمود که اختلاف روز بروز زائل شود نه اینکه منتهی بآن شود که
 در میان رجال و نساء معاذ الله بمجادله انجامد مثل مسئله
 حجاب بی حکمت سلوک ننمائید حضرات نساء باید الیوم بامری
 تشبث نمایند که سبب عزت ابدیه عالم نساء گردد عالم نساء
 روشن شود و آن محافل درس تبلیغ است و مجالس ترتیل آیات و

تضرّع بملکوت ربّ البینات وتنظیم تحصیل بنات ملاحظه نمایند
 که جناب ظاهره چگونه بتبلیغ میپرداخت و از هر فکری آزاد بود
 این بود که جلوه داشت حال عالم نساء باید عالم روحانی باشد
 نه سیاسی تا جلوه نماید و الا نساء جمیع ملل در سیاسی غرقند
 چه فایده و ثمر تا توانید بروحانیات بپردازید تا سبب اعلاء
 کلمة الله و نشر نفعات الله شوید روش شما باید سبب اعتسلاف
 گردد و رضایت عموم باشد

۳۴۹ ای کنیزان حق و رفقۀ مطمئنۀ روحانی مکتوب مفصلی
 از لسان شما نگاشته و از هر جهت تمنای ترقیات روحانیّه در حق
 شما داشته این کنیز روحانی چه قدر محبت با ما و رحمانی دارد
 که بنهایت تضرّع و زاری طلب الطاف بی نهایت در حق آنها
 مینماید ای اماء رحمن مانند سایر زنان همت را پست ندارید
 و بعالم ترابی قناعت ننمائید توجه بملکوت ابهی نمائید و
 توسّل بر ربّ اعلیٰ جوئید تا از آلودگی هوا جس امکانیّه مقصد
 و مبری شوید و در هویت قلب احساسات روحانیّه و سنوحات رحمانیّه
 جلوه نماید از عالم بشر قدمی پیشتر بنهید و از ظلمات این عالم
 تنگ و تاریک نجات یافته بجهان وسیع فسیح نورانی راه یابید

بمقامی رسید که هر چند برارض غبراء نشسته اید و لکن بملاء اعلیٰ پیوسته و روی زمین مشی و حرکت مینمائید و لکن روح در ملکوت ابهی در سیر و تماشا تا باین مقام انسان نیاید در هیچ مقامی نیاید هر دم هوسی رخ دهد و در هر نفسی فکری پیش آید حصول این مقام بسبب ثبوت و استقامتست که لایتغیر و لایتبدلست مگر غضب الهی احاطه نماید و ثمّ ردّ دناه اسفل سافلین تحقق یابد
اعاذنا الله وایاکنّ من الهبوط بعد الصعود و من اللمود بعد الوقود
و من الظلمات بعد الانوار و من الحجابات بعد ظهورها لاسرار

۳۵۰ ای امانه جمال ابهی ملاحظه نمائید که شما را بچه عنوانی خطاب مینمایم و کنیزان عزیزان درگه جمال ابهی می شمارم قسم برّ وجود و نفعات قلوب اهل سجود که این عنوان فخر و مباحات حوریات قدس در ملاء اعلیٰ و فردوس ابهی است دیگر معلومست که باید چگونه باشید و چه قسم منجذب و مشتعل گردید و هر یک پاکیزه کنیز آن عزیز شوید و جام لبریز محبت را بدست گرفته شور و ولهی انگیزید که قلوب جمیع نساء با هتزاز آید و بنفعات جنت ابهی آن اقلیم را مشکبیز نمائید ای امانه رحمن وقت آنست که هر یک از شما بنهایت همت بتربیت اطفال پر دازد و کودکانش را

از پستان محبت الله شیردهد تا هر يك در نيستان هدايت شيرنخجير گير
 گردند اي اما ء رحمن محفلى بمحبت الله آرايش دهيد و در
 آن محفل بكمال حكمت در اوقات مخصوصه مجتمع شويد و بذكر آن پيار
 مهربان مشغول گرديد و مذاكره در ادله و براهين ظهور جمال مبین
 فرمائيد تا هر يك از اما ء رحمن نطقى بليغ يا بدولسانى فصيح
 بگشايد و سبب هدايت اما ء كثيره گردد

۳۵۱ ای ورقات سدره توحيد شكر ايزد را كه در ظلّ شجره
 احديت وارد گشتيد و از شما رحيقه هدايت مرزوق شديد و بلحاظ
 عنايت منظوريد و با نواع موهبت محظوظ و بخصائص الطاف مخصوص
 جميع بانوهای عالم محروم و شما محرم را از حضرت حق قيوم آنان
 در حضيض حرمان و شما در اوج عرفان آنان مأیوس از رحمت و شما
 مأیوس بموهبت آنان در گرداب موهوم مستغرق و شما در ساحل معلوم
 مستخلص پس وجد و سرور كنيد و شوق و شور بخواهيد و جذب و حضور
 طلبيد اشراق شديد است و آفاق روشن و پديد نفوس خلق جديد است
 و قرون قرن خدا و ندمجيد قصور سبب فتور است و خاموشى سبب
 فراموشى پس ناطق باشيد و صادق پر شور گرديد و پر و له تا
 حقيقت چون شمع در آن جمع برافروزد

۳۵۲ ای کنیزان الهی نسا ء در شرق ضعفا ء بودند حتی
ضعیفه لقب نسا ء بود از بسکه در انظار حقیر بودند ولی از عنایات
حضرت بها ء اللّٰه خلعت جدید پوشیده و تاج موهبت بر سر نهاده
عزیز شده اند و همعنان رجال شدند و حکم مساوات در حقوق یافتند
قدرا بین موهبت عظمیٰ بدانید و بجان بکوشید و گوی سبقت و پیشی را
از میدان بر بایید تا جمیع دانایان شهادت دهند که نسا ء نظیر
رجالند و قابل تحصیل هر نوع از کمالات و این منقبت بایمان و
اطمینان و عرفان و عشق و محبت حضرت یزدان و تحصیل علوم و فنون
در این عصر و زمان حصول پذیرد

۳۵۳ ای منجذبۀ به نفحات اللّٰه نغمۀ زار و آه شرر بارت
چنان شعله پرا فروخت که قلب اهل سراق عصمت را بسوخت این
نال و فغان بملاء اعلیٰ رسید و بسمع روحانیان ملکوت ابهسی در
غیب عما رسید حال در جوش و خروشی درآ و لسان بتبلیغ امر اللّٰه
بگشا و در نشر نفحات اللّٰه بین اما ء اللّٰه بکوش تا چون روح
قدسی اجساد میته را زنده نمائی و چون نفحات فردوسی جنت
رضوان را معطر کنی ایّامرا غنیمت شمر و انفاس را قدر بدان
در هر نفسی نفعه حیاتی بمشام جان برآر و در هر آنی بیوی خوشی

دماغرا تر کن و مشام طالبات رامعظرنما کلمه الهیه چون نسیم
 بهاری و اریاح لواقح رحمانیست لکن چون این از حنجر روحانی
 تلاوت شود روح حیات نثار نماید و جان نجات مبدول دارد ارض
 طیبه را گلشن و گلزار نماید و آفاق وجود را عنبربار

۳۵۴ ای ورقه زکیه در شب و روز بکوش و بجوش که چون
 آتش پر شعله بر افروزی و از نار موقده ربّانیه بگدازی و در بین
 اما ء الرَّحْمٰن سر بر افرازی و در سبیل الهی با هر محنت و مصیبتی
 بسازی

۳۵۵ ای دختر آسمانی کنیزان الهی که توجه بملکوت
 ابهی دارند آنها آسمانیند نه زمینی زیرا استفاضه از فیض
 نامتناهی نمایند و استفاضه از انوار الهی مفتون پرتو حقیقتند
 و منجذب دلبر الهی و مشتعل بنا بر محبة الله و منقطع عما سوی الله
 و ثابت بر محبت و ثابت بفیض رحمت

۳۵۶ ای ورقه زکیه در ساحت جمال قدم روحی لار قاض
 الفدا اما فی مذکورند که چون شمع در سوز و گدازند و چون بحر

در موج و چون نسیم در اهتزاز آیت انجذاب بملکوت ابهی هستند
 رایت اشتیاق صعود برفرف اعلیٰ در محبت جمال قدم چون ابر
 گریانند و چون برق خندان افسردگی و پژمردگی و سکون و سکوت
 شأن اماء محتجبه است

۳۵۷ ای ورقه منجذبه روحانی در اینوقت که ندای
 الهی و صلاهی بیداری از ملکوت ابهی بگوش هوش ارقاء و اماء میرسد
 و بوی خوش حدائق قدس بمشام جان مشتاقان میجهد نور اشراق
 آفاق وجود را احاطه نموده است وسیل معانی در کل آن حقائق
 رحمانی را غرق فرموده باید آن امة الله و بنت امة بالسانسی
 ناطق و روحی شائق و قوتی فارق و نوری ساطع و پرتوی لامع و
 شوری جهانگیر و شوقی شرانگیز و نفعاتی معطر و قلبی منور
 بین اماء الله مبعوث و مشتهر گردد و چنان ناری در احشای و قلوب
 برافروزد که جهانی بسوزد الیوم هر ورقه از ورقات بشنای حق و
 نشرفحات پردا زد روح لقدس تا بیدنما بدور روح انس توفیق دهد

۳۵۸ ای روحانی الهی وقت آنست که زبان بگشایی

و بر شاخسار توحید نغمه بسرای و از ذکر محبوب آفاق جهان را جان
 بخشی و از صهبای محبت اللّٰه هیا کل وجود را مست و مخمور نمائی
 و شهره آفاق شوی و معروف انجمن اهل وفاق وقت پرده در پیست و
 هنگام ندا با سم جمال لم یزلی محبوب ابهت از آفاق اعلیٰ ناظر
 که کدام واله شیدائی در میدان جذب و شوق جولان کند و آتش محبت
 اللّٰه را روشن نماید و شعله‌ئی بدل جهان و جان جهانیان ز نسد
 مخموردمباش و محزون منشین شمس حقیقت از مشرق بقا و ملکوت
 ابهت در فیض و بخشایش است و تجلی انوار او را و بر آفاق وجود او فرینش
 در ظهور و نمایش است همتی باید که اما رحمن در آتش محبت اللّٰه
 بگدازند و علم عرفان بر افروزند

۳۵۹ یا ورقتی حمد جمال قدم را که در آن اقلیم پذیر
 جمال مبین متذکری و بینفجات جدا ثق ملکوت مهتر و بنسومات
 جبروت متیقظ در شب و روز بذكر حضرت مقصود اما الرحمن را
 متذکر دار و در کلّ احیان بمحبت جمال یزدان و رقات رامشعل
 کن هیچ ذکری جز ذکر حق مکن و هیچ نعتی جز نعت الهی مجو
 اینست سبب حیات جاودانی

۳۶۰ ایتها الورقة المشتعلة در شب و روز با دل

پرسوز بملکوت ابهی مناجات نما و عجز و نیاز کن که ترا
 بنا رموقده اش چنان مشتعل نماید که شعله نارگردی و سبب
 انقطاع و اهتزاز قلوب اماء اللّٰه اینمقام با انقطاع صرف
 حاصل و ابتهال محض میسر بکوش تا اینمقام را بیابی و آ
 آنچه هست از بلند و پست جمیع نیست گردد و چون سراب بقیع
 محو و نابود شود

۳۶۱ ای ورقه موقنه در این کور الهی الطاف حقّ

در حقّ اماء الرّحمن مشهود و واضح لهذا ورقاتی مبعوث
 شدند که حیرت بخش عقول گشتند چنان شبت و رسوخ از ایشان
 ظاهر و باهر گشت که چشم جهانیان خیره گردید پس تو
 ای ورقه در امر اللّٰه ثابت و راسخ باش و توکل بر خدا کن
 و تشبّث بحبل هدی جو و بوصایای جمال مختار که مدارای
 با غافلین است قیام نما یا غافل را بیدار میفرماید یا
 بعالم دیگر رهنما مینماید تو باید در هر صورت صبر و
 تحمّل کنی و نظر بوصایای الهی مدارا و خوش سلوکی
 نمائی

۳۶۲ ای دبیر ادیب و ای نهالهای بیهمال حدیقه
 محبت الله عبدالبهاء را نهایت آرزو چنانست که هر يك در باغ
 الهی وجویبار رحمانی چون سرو رعنا نشو و نما نمائید و
 قدبفرازید و ببالید و بخرامید و چون شجره طیبه ثمره جیّده
 ببار آرید از ساقیه معارف الهیه آب خورید و از فیوضات ابر
 نیسان بهره و نصیب برید و از رشحات سحاب عنایت درنها یست
 طراوت و لطافت در حدیقه وجود تربیت شوید و بتعالیم الهی خوی
 مشکبوی یا بید و بخلق رحمانی و روش روحانی و تقدیس آسمانی
 و شعله نورانی در بین خلق مبعوث گردید نورالفت و محبت و صلح
 و صلاح باشید و ظهور فوز و فلاح تا جنگ و جدال امم بدوستی و آشتی
 مبدل گردد و حرب و قتال ملل با سایش و سلام منقلب شود تا
 نورانیت وحدت اصلیه و روحانیت حضرت احدیه در عالم انسانی
 چون شمع نورانی رخ برافروزد و پرده های او هام و ظنون و بغضا
 و نفاق و شقاق بکلی بسوزد

۳۶۳ دوست عزیز مهربان اشرکک گهربار سبب سرور
 ابرار بود و مضمون مشحون با حساس وجدان دلیل جلیل برسلك
 سبیل محبت الله بود و پرهان انجذاب بنفحات الله امید

چنانست که آن‌ها را مهربان در مراتب کمالات انسانی و خصال و فضائل
 روحانی ترقیات کافی وافی نمایند مانند شمع روشن شوی و بمثابه
 ستاره درخشنده از افق ایمان و ایقان تابنده و درخشان گردی تا
 نفوسیکه همدمند همراز شوند و هم آهنگ و هم آواز گردند سبب
 هدایت کل شوی و جمیع را بجهان الهی بخوانی و در عالم ملکوت در آری
 چنان هدایت کنی و دلالت نمایی که هر یکی از منجمان عالم را سراج منیر
 گردند و شبستان حقیقت را نور هدایت شوند با طوار و رفتار و گفتار
 سبب عزت عالم انسانی گردند و با خلاق و کردار فرشته آسمانی شوند
 اینست عزت ابدیه اینست زینت حقیقت انسانیّه اینست سزاوار
 جوانان این قرن مبارک و اینست شایان نورسیده گان این عصر مقدس

۳۶۴ ای ثابت بر پیمان آهنگ بلبل معانی از گلشن

حقایق و اسرار رحمانی بمسامع مشتاقان رسید الحمد لله در عنفوان
 جوانی مصدر سوحات وجدانی گردیدی و از فیض رحمانی بهره گرفتی
 و از لطاف سبحانی نصیب بردی پس دل از قید آب و گل رها کنی
 یافت و وجدان آئینه فیض سبحانی شد جان‌ها را نرسید و پروانه
 طائف حول شمع تابان گشت امیدم چنین است که روز بروز بر شبوت
 و استقامت بیفزایی و سبب انتباه و انجذاب دیگران گردی

۳۶۵ ای جوان روحانی حمدکن خدا را که در جویبار
 هدایت سرو روانی و در گلشن موهبت نهالی در طراوت و لطافت
 بی پایان رشحات سحاب عنایت هر دم تازگی جدید مبدول دارد و
 نسیم مهبّ حقیقت در هر نفس نفسی رحمانی بخشد نورسیدگان جنت
 ابھی الحمد لله بجنود ملاء اعلیٰ مؤیدند و مظفر و بندگسان
 آستان دلبر آفاق مشمول اشراق نیر آفاق لهذا امید عبدالیهاء
 چنان که آن نهال گلشن اسرار از باران نیسانی فضل پروردگار
 در نشو و نما باشد و در این فصل ربیع الهی از نسیم جانپسور
 رحمانی برگ و شکوفه نماید و بر و ثمر بخشد ولیس ذلک
 علی الله بعزیز

۳۶۶ ای نهال بوستان محبت الله در این ریاض موهبت
 قدی بفراز و برگ و شکوفه بساز از شمار جنت احدیت مزین شو
 و بطراوت و لطافت زینت بخش گلزار و چمن گرد تو یادگار آن شجره
 محبت الله هستی و بقیه آن آیت موهبت الله از فضل و جود
 ربّ وجود مستدعی هستیم که حقیقت الولد سرّ ابیه در کینونت
 آن نوگل گلستان عرفان تحقق یابد و فرع تابع اهل گردد
 ولیس ذلک علی الله بعزیز

۳۶۷ ای نهال بوستان محبت الله در این فردوس پرین
 وجنت عدن ربّ کریم بنسائم الطاف متماثل شو و با شما رروحانی
 و شبات و استقامت بر عهد و میثاق الهی متمرگرد اگر سبزی و
 خرّمی طلبی استفاضه از حساب جود کن و اگر نشو و نما در این
 گلشن رحمانی جوئی در پرتو شعاع آفتاب حقیقت در آ و اگر
 ریانی و لطافت و طراوت بی منتهی خواهی در این جویبار سرو

۳۶۸ ای بنده حق آنچه ایادی امر الله مصلحت
 دانند اطاعت نما و بهمان قسم حرکت کن ابدأ فتور و قصور منما
 و کلال و ملال حاصل مکن به کمال شہوت بکوش تا موقّق و مؤید گردی و
 روز بروز در آستان مقدّس مقرب شوی در صنعتی که ترا گذاشته اند
 نهایت کوشش را بکن تا آنکه کمال مهارت را حاصل نما شوی
 بیهوده مگرد اوقات را ضایع منما سرگردان مباش گرفتار هوی
 و هوس مگرد فکر عاقبت کن چشم بصیرت بگشا تا در نهایت حال
 پشیمان نشوی بلکه چون فکر ایّام گذشته کنی نهایت سرور و حبور
 یابی و بروج و ریحان رسی که الحمد لله ایّام گذشته را بیهوده
 صرف ننمودم و بهوی و هوس نگذراندم بلکه بعبودیت و عبادت
 درگاه احدیت موقّق بودم و صنعت مکتبسه را بنهایت اتقان

رسا ندم اینست سبب سرور دل و جان و الا عاقبت پشیمان نیست
 پشیمانی از خدا خواهم که موفق برضا گردی و مؤید بعبودیت
 درگاه کبریا

۳۶۹ ای نهال بیهمال ریاض محبت الله حمدکن
 خدا را که در این جویبار رحمانی غرس شدی و از فیض نامتناهی
 بهره مندگشتی بهاران ابر ملکوت الله نشو و نما نمودی و
 بتربیت باغبان الهی بثمر رسیدی وقت آنست که سایه افکنی
 و میوه خوشگوار بخشی و سبب حلاوت کام روحانیان گردی بجان
 و دل بکوش دمی میا سا راحت و آرام مجو بشارت ملکوت ده و
 مزده بظهور آیات لاهوت ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء
 والله ذو فضل عظیم

۳۷۰ ای طیر حدیقه ایقان هر مرغی که حق
 پرواز دهد بالی از تأیید گشاید و بال دیگر از
 توفیق باوج عزت قدیمه پرواز نماید و در ریاض
 قدس آغاز راز نماید اگر پشه بود عقاب گردد و صعوه باز

اشهب هوای انجذاب شود از این موهبت کلیّه و عنایت سلطان
احدیّه اگر شامل حال گردد مورضعیف در کشور سلیمانی علم افرازد
و بعوض حائر پر نسرطا ثربگشاید و گیاه مرده قوه انبات یابد
و برگ کاه چون کوه استقامت و ثبات حاصل کند ضعیف قوی
گردد و فقیر امیر شود ذره خاک صفای افلاک یابد و آب و گل
لطافت جان و دل پیدا کند جدا رضعیف رکن شدید گردد و مجهول
صرف شخص شهیر شود بی چاره دستگیر آفاق گردد و بی درمان
دوای دل و جان شود

۳۷۱

ای ز اثر تربت مقدّسه شکر جزیل ربّ جلیل را

که دلیل این سبیل بود و ترا بدرگاه خداوند آگاه رساند
و در کف الطاف پناه داد و بآنچه آرزوی تمام اصفیاست فائز
و نائل فرمود حال چون مراجعت بعشق آباد نمائی باید از آن
گلستان آستان رحمن دامن پرگلی هدیه وارمغان بری تاراحه
طیبه گلشن حقیقت مشامها معطر نماید و دماغ جوانان معنبر
فرماید زیرا آن جوانان نازنین نورسیدگان جهان علیینند و
نهالهای بهشت برین گل وریا حین حدیقه ایقانند و نسیرین و
بیا سمن حضرت رحمن از شدی توحید شیر نوشیدند و در آغوش امر

بدیع نشو و نما نمودند و از رشحات ابرعنایت طراوت و لطافت یافتند ای جوانان قرن یزدان شما با یید در این عصر جدید قرن ربّ مجید چنان منجذب جمال مبارک گردید و مفتون دلبر آفاق شوید که مصداق این شعر گردید :

ای عشق منم از تو سرگشته و سودا می اندر همه عالم مشهور بشی
 ای عزیزان عبدالبها ء ایام زندگانی را فصل ربیعست و جلوه بدیع
 سن جوانی را توانا نیست و ایام شهاب بهترین اوقات انسانی
 لهذا باید بقوتی رحمانی و نیّتی نورانی و تأبیدی آسمانی
 و توفیقی ربّانی شب و روز بکوشید تا زینت عالم انسانی گردید
 و سر حلقه اهل عشق و دانائی و پرتزیه و تقدیس و علو مقاصد و بلندی
 همت و عزم شدید و علویت فطرت و سمو همت و مقاصد بلند و خلق
 رحمانی در بین خلق مبعوث گردید و سبب عزّت امرالله شوید و مظهر
 موهبت الله گردید و بموجب و مایا و نما یح جمال مبارک روحی
 لاحقاً الفدا ء روش و حرکت جوئید و بخصائص اخلاق بها می ممتاز
 از سایر احزاب شوید عبدالبها ء منتظر آنست که هر یک پیشه
 کمالات را شیرزبان شوید و صحرای فضا ئل را نافه مشکبارباشید

هرنهالی بفیض ابری وشعاع وحرارتی و مرور بادی بهاری نشو
و نما نماید قد بفرازد و طراوت ولطافت بیفزاید توکسه
نهال باغ عنایت الله وسبزه نوخیزچمن محبت الله هستی باید
درکّل احیان از فیض غمام موهبت سلطان ا حدیث چنان طری ومخضر
ومزهر ومثمر باشی که شاخ و برگت در ذروه سما وهوی ورنگت
مدهش عقلا باشد ربّ ایّده با مطار سحاب عنایتک انک انت الفیاض

۳۷۳ ای جوان نورانی رحمانی باش وآسمانی ملکوتی
باش و ربّانی تا توانی دمی میا سا ونفسی برمییا ورمگر آنکه
اثری از تو ظاهر گردد و ثمری از تو حاصل شود ا شروثمر انجذاب
بنفحات الله است واشتعال بنا ر محبت الله نشر آیات توحید است
ودخول در ملکوت تجرید ترتیل کتاب مبین است وتصویر صورت
ملاء عالین اگر عزّت ابدیه جوئی خدمت بدرگاه ا حدیث کن و در سبیل
الهی تحمل هراذیت و ذلت بنما آسوده گی مجو آلوده گی مخواه
آزادگی طلب فرزاندگی بخواه همتی کن که حمل امانت کبری
نمائی انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها فحملها الانسان اینست توانائی اینست دانائی
اینست موهبت آسمانی

۳۷۴ ای ایبناء آسمانی تحیت قلبی صمیمی شما بسمع
 عبدالبهاء رسید از پیام شما نهایت مسرت روحانی حاصل
 گردید الحمد لله که نور آسمانی هدایت کرد و شما را بشمس
 حقیقت دلالت نمود حیات ابدیه بخشید نورانیت آسمانی
 عطا کرد شما مانند نهالهایی هستید که پد عنایت آن نهالها را
 در باغ روحانی خویش غرس نموده امیدوارم که بحرارت شمس
 حقیقت و ریزش باران رحمت و هبوب نسائم عنایت روز بروز
 ترقی نمائید تا هریک شجره مبارکه گردید و پر برگ و
 شکوفه و ثمر شوید و بر سر جمعی غفیر از نفوس انسانی
 سایه افکنید فیوضات ملکوت ابهی شعاع شمس حقیقت است
 زمین و آسمان را روشن نماید ستاره را مه تابان کند و
 ذره را کوه گران نماید ضعیفان را قوت بخشد علیلان را شفای
 ابدی دهد فقیران را گنج آسمانی بخشد ذلیلان را بعسرت
 ابدیه موقق کند ظلمانیان را نورانی فرماید ای یاران
 الهی ابواب آسمان گشوده گشت و انوار الهی ساطع شد و ندای
 ربّانی بلند گشت جمیع بشر را صلاهی الهی بزنید و بعالم
 آسمانی دعوت کنید تا روحی جدید یابند و بحیاتی تازه
 فائز گردند در جمیع حالات قلب من با شما است و روح من
 با شما است

۳۷۵ ای نونها لان گلشن محبت الله و ای سبزه های
 نوخیز چمن معرفت الله در فصل بهار در طرف گلزار نهال تازه را
 طراوتی بی اندازه است و سبزه نوخیز را نفعی مشکبیز شکوفه را
 لطافت بدیع است و برگ و بار را ترقی سریع چون تماشاخانه
 بساحت گلزار گذرند و بر طلعت ازها رنگرند مشامی معطر یا بنسود
 دماغی معنبر خاطر شاد جویند ودلی آزاد پس شما که ازهار
 دوحه قدسید و اشمار شجره انس باید در این موسم ربیع و موقع
 بدیع ترقی سریع نمائید و با وجهی لمیع توجه بساحت ربّ
 سمیع کنید که ای بدیع الالطاف لطفی بدیع نما و لطافت
 ربیع بخشا ما نهالانیم بدست مرحمتت کشته و با آب و گل
 مودتت سرشته محتاج جوی عطای توئیم و شایان ابر سخای تو
 این کشت امید را بخود مگذار و از باران عنایت دریغ مدار از
 سحاب جودت بهار تا نهال وجود بهار آید و دلبر مقصود در کنسار

۳۷۶ ای جوان نورانی رحمانی شو و روحانی و
 بازرگان آسمانی بضاعتی از عرفان الهی سرمایه تجارت نما و
 در بازار جوهریان ملاء اعلیٰ متاع خویش عرضه نما تا جلوه
 لؤلؤ لؤلؤ بینی و تلتللاً فریده نورا مشاهده نما شسی

۳۷۷ ای نوجوان محترم چه قدر نفوس بزرگوار در
 قرون‌های ماضیه نهایت آرزو داشتند که نامی از ملکوت الهی
 بشنوند و در پیوم موعود جمیع ملل عالم حاضر باشند ولی به نهایت
 حسرت از این عالم رفتند زیرا موقّق نشدند و ترا خدا در این عصر
 نورانی موقّق نمود که قدم بجهان زندگانی نهی و در مهّد حفظ و
 حمایت الهی پرورش یابی و از شدی عنایت شیرخوار گردی و از نور
 هدایت بهره و نصیب یابی ملاحظه نما که این چه موهبتی است
 این چه عنایتی است پس بشکرانه این هدایت کبری زبّان
 بگشا و نداء بملکوت بهاء اللّٰه کن تا دیگران نیز بهره و
 نصیب گیرند

۳۷۸ ای یزدان مهربان از افق انقطاع نفوسی را
 مشرق و لائح فرمودی که مانند مه تابان جهان دل و جان را
 روشن و منور نمودند و بکلی از وصف وجود فانی گشتند و بجهان
 باقی شتافتند هر دمی شبّنی از یمّ عنایت در گلشن قلوب
 مبذول داشتی تا طراوت و لطافت بی نهایت یافت و نفعات قدس
 احدیت منتشر شد و جهان معطر گشت و کیهان معنبر شد حال ای
 یزدان پاک نفوسی را مبعوث فرما که مانند آن پاکان آزادگان

گردند و عالم امکان را بخلعت جدید و قمیص بدیع مزین نمایند
 جز تو نجویند و جز در ره رضایت نپویند و جز رازت نگویند
 ای خداوند مهربان این نوجوان را بآنچه اعظم آمال پاکانست
 موقّق فرما پر و پالی از تأیید و انقطاع و توفیق عنایت کن
 تا در فضای رحمانیت پرواز نماید و بموهبت موقّق گردد آیت
 هدیّ شود و رایت ملاء اعلیٰ توئی توانا و توئی مقتدر و بینا
 و شنوا

فهرست اعلام و اهم مواضيع

فهرست اعلام و اهمّ مواضع

صفحه	
۲۹	ابن ذئب
۲۱۰	ابو جهل
۳۰	ادرنه
۱۷۴	ارسطو
۲۱۱	ارض سرّ
۲۱۰	ارض طا
۲۲۵	ارض طف
۱۶۴	ارض مقدّس
۴ - ۳	ازدواج (مناجات)
۱۴۴، ۱۱۶، ۵۷، ۵۱ - ۵۰، ۴۲ - ۴۱، ۳۷	استقامت بر امر الله
۲۸	اسرافيل
۱۰۵، ۱۰۴، ۸۳، ۷۴، ۷۰، ۵۷، ۵۳، ۲۳، ۲۱	اسم اعظم
۱۸۷، ۱۷۸، ۱۶۱، ۱۴۵، ۱۳۳، ۱۲۴، ۱۱۴	
۲۲۰، ۲۱۵، ۱۹۰	
۱۷۰ - ۱۶۹، ۱۹ - ۱۷	اشعار
۱۶	اطاعت حكومت
۸۱	اعتدال

صفحه

۱۰۷، ۴۵، ۲۶	اعداء امرالله
۲۴۹، ۳۱، ۳۰	اعلی (حضرت)
۱۱۹	اعمال خیریه
۱۸۸، ۱۲۳-۱۰۶، ۵۱	اعمال و اخلاق
۱۵۲	افریک
۱۷۵	افلاطون
۱۳۸-۱۳۱، ۶۵، ۶۱	الفت و اتحاد
۲۵۸-۲۴۷، ۱۳۱، ۱۰۵	اماء الرحمن
۲۱۳، ۱۴۸، ۱۰۷، ۴۲، ۱۷، ۱۲	امتحان و افتتان
۱۵۲	امریک
۷۴، ۶۸	انجیل
۱۲۹، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۱، ۹۹-۸۹	انسان
۷۱، ۳۱، ۲۹	انقطاع
۸۳-۷۵	اوضاع و احوال عالم
۲۱۷، ۱۱۴	اهل بهاء
۵۶	اهل مجاز
۲۶۲، ۱۶۶-۱۶۵، ۱۳۸	ایادی امرالله
۲۰۸، ۲۰۳، ۱۶۵، ۱۵۲، ۱۵۱، ۶۸، ۴۷، ۳۰	ایران
۱۷۵	ایرانی

صفحه

۳۳	ایمان
۱۶۸	با ربد
۱۶۹	بشیر مصری
۲۳۰	بطحاه
۲۲۴-۲۲۳	بلال
۲۰۷-۲۰۵	بلغار
۲۱۱، ۲۰۶، ۱۴۸، ۵۵، ۳۴، ۳۱، ۲۹	بلیات و مصائب
۶۱	بوفالو
۷۰، ۵۲، ۴۰، ۱۸	بها
۲۶۹، ۲۵۴، ۲۰۲، ۹۹، ۷۹، ۶۸	بها الله
۷۸	بها شی
۲۰۲	بها شیان
۸۹-۸۳، ۴۷-۴۶	بی وفا شی عالم
۶۴	پا رسی
۱۹۶	پا ریس
۲۴۶-۲۴۱	پدروما در
۲۰۱	پطرس
۱۵۲	تا جیک
۱۳۱، ۹۶، ۸۸، ۸۴، ۵۴، ۴۳، ۳۷، ۳۱، ۲۳	تبلیغ امر الله

صفحه

۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۳-۱۷۳، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱	
۲۰۴	
۱۴۸	تربیت
۱۵۲	ترك
۱۷۴-۱۷۷	تزیید معلومات
۱۲۳-۱۲۸	تسليم و تفویض
۴۹	تصوّف
۲۰۵-۲۲۸	تضییقات و بلیّات
۱۷۷	تعلیم و تعلّم
۱۲۵	تقدیرات الهیّه
۴۸، ۱۱۰، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۸۰	تقوی و تقدیس
۳۶	تلاوت آیات
۷۴، ۶۸	تورات
۵۳	جبریل
۱۵، ۱۹، ۳۳، ۳۷، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۹۲	جمال ابھی
۹۳، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۶۶، ۱۷۳	
۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۸	
۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹	
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲	

صفحه

۱۱۸	جمال الهی
۰۷۰، ۰۵۳، ۰۴۲، ۰۳۷، ۰۳۱، ۰۳۰، ۰۲۹، ۰۲۳، ۰۲۱	جمال قدم
۰۱۴۳، ۰۱۴۲، ۰۱۳۸، ۰۱۳۳، ۰۱۲۴، ۰۹۹، ۰۸۵، ۰۸۲	
۰۱۷۹، ۰۱۷۳، ۰۱۶۱، ۰۱۵۹، ۰۱۵۶، ۰۱۴۹، ۰۱۴۴	
۰۲۲۲، ۰۲۲۰، ۰۲۱۲، ۰۲۰۵، ۰۱۹۹، ۰۱۹۰، ۰۱۸۷	
۲۵۷، ۲۵۶، ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۲۳	
۰۱۸۹، ۰۱۷۸، ۰۱۶۴، ۰۱۵۸، ۰۱۱۴، ۰۹۳، ۰۸۳، ۰۴۴	جمال مبارك
۲۶۵، ۲۴۸، ۲۴۰، ۲۳۶، ۲۲۹، ۲۲۰، ۱۹۹	
۱۶۸	جمشید
۲۷۰-۲۵۹	جوانان و نوجوانان
۱۷۴	حاجی نبیل
۵۶	حجاز
۱۸۱	حجازی
۵۲	حسن و قبح
۲۳۰	حسین (سیدالشهدا ؑ)
۲۳۲	حصار
۱۵۱	حکمت
۱۷۵، ۴۹	حکمت اشراق
۱۹۶، ۱۳۵	حواریون

صفحه

۸۹	حیات ابدیه
۲۳۷-۲۴۱	خانواده
۰۱۱۲، ۰۵۱، ۰۴۵، ۰۳۹، ۰۳۷، ۰۳۱، ۰۲۹، ۰۲۴	خدمت امرالله
۲۶۶، ۱۹۹-۱۷۷، ۱۵۸، ۱۴۱، ۱۱۹	
۱۵۷	خضراء
۱۱۸	خضوع و خشوع
۱۱۴	خطا پوشی
۲۷	خلق بدیع
۸۲، ۲۷، ۲۴	خلق جدید
۲۳۰، ۲۱۹	خلیل
۹۱	خیرات و مبررات
۲۳۰، ۲۱۵	ذبیح
۱۰۰	ذکر الهی
۲۵۱، ۱۷	ربّ اعلیٰ (حضرت)
۱۲۲، ۱۲۰	رستم
۶۹، ۶۸	رسول الله
۱۲۸-۱۲۳	رضا و تسلیم
۱۱۵	رضای الهی
۱۲۷، ۱۲۵-۱۲۴	رضای بقضای الهی

صفحه

۲۴۱-۲۳۷	روابط خانوادگی
۵۹	روح الله
۱۷۵	رومانی
۶۰	زبور
۲۳۰	زکریا
۲۱۱، ۲۰۸، ۱۹۱، ۳۵، ۳۰	سجن اعظم
۵۶، ۴۵، ۳۱	سرور و حبور
۲۳۴	سروستان
۲۰۸	سریان
۱۸۸، ۱۸۱، ۱۵۵، ۱۴۴، ۷۲، ۴۸، ۱۸، ۱۷	سینا
۱۹۲	
۲۴۷، ۲۲۵، ۲۱۳، ۲۰۳	سیدالشهدا *
۵۸	شئون و آثار مرمبارک
۸۳	شریعت الله
۶۷	شکر و ثنا
۲۳۶-۲۲۹	شهادت و شهدا *
۲۴۷	شهربانو
۱۰۶	صا دق
۱۰۶	صدق و راستی

صفحہ

۱۰۱۰۹۹	صلوات
۱۹۹	ظاہر
۲۵۱	ظاہرہ (جناب)
۱۵۵، ۱۴۴، ۳۶، ۲۳، ۱۸، ۱۷	طور
۲۰۳	ظہران
۱۰۲-۹۹، ۳۴	عبادت
۰۷۲، ۶۶، ۵۶، ۳۲، ۲۹، ۲۷، ۲۳، ۱۴، ۱۰	عبدالہیسا *
۰۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۱۰، ۱۰۲، ۱۰۱	
۰۱۸۰، ۱۷۴، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۴۶، ۱۴۵	
۰۳۱۸، ۳۱۴، ۲۰۵، ۲۰۱، ۱۹۱، ۱۸۶، ۱۸۴	
۰۲۵۹، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۳۷، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹	
۲۶۷، ۲۶۵، ۲۶۱	
۱۱۸، ۷۳، ۶۵	عبودیت
۹۵	عدل
۲۰۴-۲۰۰	عدم مدخلہ در امور سیا سیہ
۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۷، ۵۶، ۳۵، ۳۰	عراق
۱۸۱، ۶۴	عراقی
۲۶۴	عشق آباد
۱۵۹، ۱۴۹	عطار

<u>صفحه</u>	
۶۸، ۲۰-۱۹	عظمت امرالّٰه
۱۷۸، ۱۷۵، ۱۵۵، ۷۳، ۵۱، ۳۹-۳۸، ۲۷	عظمت بیوم
۱۳۰	عفت و عصمت
۹۵	عقل
۱۸۶	عکّا
۱۷۵-۱۷۴	علم و دانائی
۱۵۱	عمل به تعالیم الهی
۱۵	عندلیب
۱۹۵، ۱۹۰، ۱۴۶-۱۳۸، ۷۲، ۳۹	عهد و میثاق
۲۱۹، ۶۹	عیسی
۲۳۱، ۱۹۷، ۱۹۰، ۱۰۲، ۸۶، ۴۵، ۲۶	فدا - فداکاری
۱۹۸	فرس (لغت)
۱۵۱، ۶۲	فقراء
۲۳۰	قبطیان
۱۵۲، ۱۱۶، ۷۳، ۶۹، ۶۸	قرآن
۱۹۹-۱۷۷، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۳۳	قیام و خدمت
۵۳	کتاب تکوین
۲۳۱، ۲۵	کربلا
۲۱۱	کردستان

<u>صفحہ</u>	
۱۴۹	کَرَم
۲۰۴، ۱۷۰، ۱۲۰، ۴۰	کلمة اللہ
۲۴۶، ۲۰۸، ۱۶۹	کنعان
۱۵۳، ۳۸	کور و دور
۲۲۸	مأ جوج
۲۲۸، ۲۱۰	ما زندران
۱۳۲	مبین
۱۵۳-۱۴۷	مجازات و مکافات
۱۰۸، ۹۸، ۹۱، ۸۸، ۸۴، ۸۰، ۶۹، ۶۳، ۳۲	محبّت اللہ
۱۴۳، ۱۳۸-۱۳۷، ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۱	
۲۶۶، ۲۵۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۸۳، ۱۶۹	
۱۳۸-۱۳۱، ۹۳	محبّت و اتحاد
۲۲۴	محمد (رسول اللہ)
۱۴۵	مخالفت با امر اللہ
۳۰	مدینہ کبیرہ
۲۳۲	مرتضی
۱۹۶	مریم مجدلیہ
۸۴	مزامیر ال داود
۶۸	مسلمانان

<u>صفحه</u>	
۲۳۰، ۲۰۱، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۵۷، ۱۳۵، ۱۸	مسیح
۱۳۲	مشیت اولیّه
۳۵، ۳۰	مصائب جمال قدم
۲۲۸-۲۰۵	مصائب و بلیّات
۱۶۹، ۱۴۷، ۲۲	مصر
۲۴	مقا صدخیریّه
۱۰۶-۱۰۲، ۴۹-۴۸، ۴۰	مقام مؤمنین
۹۹-۸۹	مقام و رتبه انسان
۸۰	مکاتبات و مخابرات
۱۹۰، ۵۰	ملائکه
۲۲۲	ملای رومی
۱-۱۹، ۴۴، ۵۸، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۱	مناجات
۲۶۹، ۲۲۶، ۲۱۵، ۱۸۴	
۱۰۱	مناجات و دعا
۲۳۰، ۱۹۲، ۷۴، ۵۹، ۱۸	موسی
۱۹۰، ۵۰	مولوی
۱۷۰، ۱۶۹	مونس
۶۹	نصاری
۵۴	نظام

<u>صفحه</u>	
۲۱۵	نقطه اولی (حضرت)
۱۰۱-۹۹	نماز
۲۳۰	نمرودیان
۲۷۰-۲۵۹	نوجوانان و جوانان
۲۴۶، ۲۳۰	نوح
۲۴۶-۲۴۱	والدین
۱۳۷، ۱۳۲	وحدت اصلیه
۱۳۶، ۸۱، ۲۹، ۵	وحدت عالم انسانی
۲۱۳	ولید
۱۹۰	ویس قرن
۲۱	هند
۲۲۸	یأ جوج
۲۳۰	یثرب
۲۱۹	یحیی
۲۱۳، ۲۰۳	یزید
۱۶۹، ۱۰۸، ۴۳	یعقوب
۲۳۲	یمن
۱۹۰، ۱۶۹، ۱۴۷، ۱۰۸، ۴۸، ۴۳، ۲۲	یوسف
۲۳۰، ۲۲۴، ۲۱۹، ۲۰۹	

(٢٨٥)

صفحه

١٧٥

يونانى

١٣١

يونس

٢١٠٠٦٩

يهود